فیلم و هنر

شماره ۳۶۲ - پنجشنبه ۱۱ بهمن - ۱۵ ریال

همراه یادو تابلوی رنگی از:

مهستی و منوچهر وثوق



اختلاف مسعود کیمیائی
با اعضاء کانون
سینماگران پیشرو!

بهروز وثوقی

در گفتگوی اختصاصی خود با فیلم و هنر میگوید:

● اگر من با گوگوش رابطه‌ای
داشته باشم از گفتن آن ترسی ندارم!

حقایق پشت پرده هنر:

این دختر معصوم، چگونه بدام فیلمسازان
افتاد و فریب خورد؟


خامه
پاک
صبحانه پاستوریزه
اشتهاآور - لذت بخش
تهیه شده در کارخانجات لبنیات پاستوریزه پاک
P-52-23



موفقیت

نایاب شدن مجله فیلم و هنر در هفته گذشته ، بهیچ‌عنوان مارا بخود مغرور نکرد چرا که‌ما دیربخود جنبیده‌بودیم . این‌راهی بود که ما می‌بایست از آغازآنرا شروع می‌کردیم .

بهمین دلیل وقتی شماره مخصوص بهمن ماه فیلم وهنر، در دو سه روز اول نایاب شد ، ما هیچ شگفت زده نشدیم .فقط خوشحال شدیم از اینکه بالاخره تلاش ما برای بهبود یك مجله واقعی و دور از هر گونه هو و جنجال ، نتیجه مثبت داد واین نکته را به هنرمندان این سینما ثابت کرد که فیلم و هنر، همیشه پیشرو و ممتاز است و به چاپ نظرات آنها ، بدون هیچگونه دخل و تصرفی اقدام میورزد.

در طول هفته گذشته صدها تلفن بدفتر مجله زده شد و پیش از دهها نامه از گوشه و کنار کشور بدست ما رسید که همگی راه و روش ما را تائید نموده بودند.

مطبوعات، دوره‌جدید فیلم‌وهنر را تبریك گفتند و حالا ما خوشحالیم که باطلاعتان برسانیم دراین وانفسای گرانی کاغذ بر تعداد صفحات مجله افزوده‌ایم و هر هفته علاوه بر چاپ تصاویر رنگی، از مطالب نویسندگان‌برجسته مطبوعات نیز بهره می‌بریم .تمام این تلاشها ، بامید داشتن یك‌مجله راستین و یك سینمای آیده‌آل صورت می‌گیرد.

شورای نویسندگان

لبه تیز انتقاد !

فیلم و هنر انتقاد میکند تا سازندگی بوجود آورد . راستی‌آیا تابحال هیچ‌ازخود سئوال کرده‌اید که‌اگر فیلم و هنر از جامعه هنری سینمای ایران و از فیلمهائی که ساخته میشود انتقاد بعمل نیاورد ، چه کسی متوجه اعمال و حرکات ونتیجه تلاش های خود خواهد شد؟ بدون شك تا بحال سینماگران بدین موضوع نیندیشیده بودند. زیرا اگر چنین فکرمیکردند، مطالب انتقادی مجله فیلم وهنر آنهارااین‌چنین غافلگیر نمیکرد واین چنین آنهادست وپای خود را گم نمی‌نمودند .

عده‌ای بتصور اینکه با بعضی‌ها سرعناد داریم ، حرفهای ما راحمل برنوعی غرض‌ورزی قلمداد میکنند . در حالیکه فیلم‌وهنر بارها صریحا اعلام داشته‌است که‌برایش «تهیه‌کننده» یا «کارگرفیلم » هیچ نوع‌فرق و تفاوتی ندارد . فیلم و هنر به شواهد صفحات متعددش ، ازهرکسی که برای موجودیت این سینما موثر واقع شود حمایت خواهد کرد ، واگر انتقادی صورت می‌گیرد، صرفا لبه تیز انتقاد متوجه کسی‌است‌که مقصرواقع شده‌است . هرکس فیلم بدبسازد ، ماانتقاد میکنیم ، هرکس فیلم خوب بسازد تعریف میکنیم. هرهنرمندی‌عمل شایسته‌ای انجام‌دهد مورد تشویق‌ماقرار میگیرد و هر هنرمندی باعث انحراف محیط هنری ایران شود و بخواهد بااعمال و حرکات خود به آبرو و حیثیت جامعه هنری لطمه وارد سازد ما او رارسوا میکنیم.

در چنین شرایطی است که آدمهای واقع‌بین فیلم و هنر رابعنوان تنها نشریه‌ی مورد علاقه برمیگزینند ، و آدم های متظاهر از ترس اینکه مبادا پته‌شان روی آب‌بریزد بافیلم و هنر علم مخالفت برمیدارند .

متاسفانه برخی از عوامل سینمائی مااز بس که به‌به و چه‌چه در قبال دادن آگهی شنیده‌اند ، آنقدر بخودشان مغرور شده‌اند که واقعا امر بخودشان هم مشتبه شده‌است که آنها چه کسی هستند وجایشان کجاست .

بهر حال دراین میان ماخوشحالیم‌که‌توانسته‌ایم در راه‌خود موفق باشیم وخوانندگان وفاداری رابدنبال خودبکشیم که افکارشان در جهت بهبود این سینماحرکت میکند .

فیلم وهنر

صاحب امتیاز ومدیر:
عبدالمجید رمضانی

آدرس اداره : ابتدای روزولت ـ شماره ۲ ـ آپارتمان ۱۰
تلفن هیئت تحریریه : ۸۳۲۶۳۵
چاپ مازگرافیك : ۸۲۶۴۶۰ ـ ۸۲۶۴۵۰
گراور جواهری : ۳۹۲۴۱۱

شماره: ۴۶۴
۱۱ بهمن‌ماه ۵۲
۱۵ ریال
تابلوهای رنگی: مهستی و منوچهر وثوق
عکسها و اسلاید از : شهرابی

فیلم و هنر از چه کسانی حمایت میکند؟

م . صفار



تهدید کردن و فحشهای چارواداری زیبنده یك هنرمند نیست !

انتشار شماره مخصوص بهمن‌ماه ، این نکته را به سینماگران ثابت کرد که فیلم وهنر، ازاین‌پس،تنها نشریه سینمائی می‌باشد که‌بدون هیچ نوع وابستگی وغرض‌ورزی‌بچاپ‌اخبار ومسائل و بحثهای هنری می‌پردازد.

هنرمندان سینمای‌ایران ، از بزرك‌وكوچك ، باید بدانند که فقط فیلم وهنر است که هرگونه مسئله‌ای رابدون هیچ باکی بچاپ خواهدرساند واز افشاء کردن هیچ موضوعی بیم نخواهد داشت .

خوشبختانه احساس و قلممان یکی است و پیش وجدان خود خوشحالیم که تااین لحظه توانسته‌ایم‌در برابر وجدانمان سر بلند وپیروز باشیم

صاحب این قلم خوشبختانه ، یامتاسفانه ، سعی براین دارد تا ازاین پس زشتیهای این سینما را رخ بنمایاند و همانطور که همیشه‌بوده، در جهت حمایت سینمای جوان وفکرجوان بکوشد.

من‌دراینجامی‌گویم که در جهت‌هرنوع فکر و ایده سالمی که‌در راه بهبود این سینما واجتماعمان‌موثـرباشد ،شدیداموافقیم واز آن حمایت خواهیم کرد و در مقابل هر نـوع‌ایده و عوامل‌مبتذلی بشدت‌ایستادگی خواهیم نمود . و آنها را رسوا خواهیم کرد . همانطور که در شماره گذشته گفتم چشم بـه کیسه کسی‌ندوخته‌ایم‌و تا آن‌لحظه‌ای که‌بتوانیم، مجله را منتشرمی‌کنیم و به رسالـت‌خودپایدارمی‌مانیم . وآندم که‌ازقدرت مادی بازماندیم ترجیح میدهیم که دور ازهرنوع وابستگی ، هر یك‌براه خود برویم .

من معتقدم که این سینما بکام آن‌کسی خواهد بود که‌فکرش‌درست باشد و پشت پرده افکارش هیـچ‌شیله و پیلهٔ شیشه خورده‌ای‌نباشد، دیگر زمان به‌به وچه‌چه سپری‌شده، وحالا موقع آن رسیده که فیلمساز و تهیه کننده‌هم ، مثل هر آدم‌کاسب دیگری‌متاعش را صحیح وسالم‌بدست مشتری بدهد.

با این دلایل از این پس فیلم‌وهنر ماجراهای پشت پرده سینمـا رافاش می‌کند و از هیچ نوع‌تهدیدی‌هم هراس ندارد.

ماجرای جالبی که هفته‌گذشتـه پیش آمداین نکته را بمن یکی‌ثابت کرد که در سینمای ما ، چهره‌های‌متظاهری هم نشسته‌انـد که دوست ندارند دستشان رو شود. از جملـه‌آقای هنرمندی بود که پس از انتشار شماره مخصوص بدفتر مجله تلفن زد وفحشهای چارواداری که زیبنده خودش و هنرش بود، مثل لجن‌مرداب‌از دهانش بیرون ریخت و خطونشان کشید که جسدترا از دفترمجله می‌اندازم بیرون (!!)

واقعا گلی بجمال جامعه هنری‌ایران و گلی بجمال این آقا که اسم هنرمند روی خودش نهاده است. اگرقرار است که با فحش و بدو بیراه وتحریك‌شدن بمقصود رسید بایدگفت‌که فی‌الواقع دوستان کورخوانده‌اند ، ما بیدی نیستیم که از این‌بادهـابلرزیم و در ثانی زمان مه دیگـر زمان‌گذشته نیست. اگرنه‌همانطورکه‌رسالت ماست‌برای‌حمایت وراهنمائی سینمای خوب و پیشرو آماده هرگونه‌همکاری می‌باشیم .

آقای تهیه کننده چرا سکوت کرده‌ای؟

میگویند سینمای حرفـه‌ای ایران ، روی شاخ تهیه‌کنندگان می‌گردد ، واگر این‌آدمهای فداکار نباشند، چرخ این‌سینما از کـار می‌ماند . ماهم این حرف را قبول داریم و میدانیم که همین آقایان تهیه کنندگان هستند که سالی چند میلیون تومان پول در این‌سینما میریزند و همه‌شان هم می‌گوینـد ما ضرر کرده‌ایم و عنقریب است که‌ورشکست شویم.

اما در اینجا این سئوال پیش میاید که چرا وقتی تهیه کنندگان حتم دارند که ضررمی‌کنند باز هم اقدام به تهیـه فیلم می‌کنند ؟ حتما بنده وتماشاگران سینمای فارسی خیلی خنك‌تشریف داریم که نمیتوانیم این مسائـل را درك کنیم.

اما آنچه‌که ما را وادار کرد تااین یادداشت کوتاه را بنویسیم، اینست که تهیه کنندگان سینمای ایران ، بر خلاف اظهارات خود، پایشان را از حیطه این سینما بیرون کشیده‌اند و باصطلاح کنار گود ایستاده‌اند ! دلیلش هـم اینست که هروقت ما با هنرمندان این دیار که همگی‌شان بنحـوی در فیلمهای این تهیه کنندگان‌محترم بازی کرده‌اند ، گفتگوئی بعمـل میاوریم ، واحیانا آنها ازوضعیت موجود سینمای فارسی انتقاد‌بعمل میاورند ، بلافاصله زنك تلفـن مجله بصدا در میاید که آقـا، چرااینها به تهیه‌کننده یا به‌سینمای ایران پریده‌اند !

واقعا حرف غریبی است .

چرا که نشریه فیلم وهنر تریبون آزادی است برای نشر افکـار وعقاید جامعه هنری ایران . آیا یك هنرپیشه حق ندارد آنچـه را که می‌بیند و حس می‌کند بازگو کند ؟ بقول عده‌ای مگر همیـن هنرمندان از جای دیگری آمده‌اند که این حرفها را میزنند . اینها هم از خودتان هستند.

اماما چه می‌گوئیم ؟ فیلم و هنر می‌گوید بجای اینکه تهیه ـ کنندگان مرتب عیب و ایـراد بگیرند و بنشینند و مجله راورق بزنند که ببینند فلانی چی گفته و چه حرفی زده است ، بیایند و مصاحبه نمایند و هر حرفی کـه دارند بزنند . ما نمیدانیم چـرا گروه هنرپیشه و تهیه کننده‌ناخودـ آگاه مقابل هم جبهه گرفته‌اند . بنظر ما مقصر خود تهیه کنندگان

بقیه در صفحه ۳۱

آلبوم هفته

باتهام دائرکردن قمارخانه

دلکش به دادسرا اعزام شد

هفته‌گذشته‌دلکش خواننده‌قدیمی‌رادیو، باتهام‌دائرکردن قمارخانه به دادسرای تهران اعزام شد .

جمعه گذشته ، مامورین تجسس کلانتری فلهك به کلوب هنرمندان (متعلق به بانو دلکش) رفتند و عده‌یی حدود ده نفر را که درآنجا سرگرم قمار بودند دستگیر کردند .

در همین عملیات تجسسی ، عصمت بابلی پنبه فروش (معروف به دلکش) باتهام دائر کردن قمارخانه به کلانتری‌جلب شد . پرونده بازداشت دلکش و قماربازان به دادسرای تهران (آقای صومعه‌سرایی - بازپرس کشیك) فرستاده شد .

بازپرس ، دلکش را باقرار لازم آزاد کرد و دستور داد که پرونده به دادسرای شمیران فرستاده شود .

طبقه اول کلوب هنرمندان، رستوران است‌و در طبقه دوم، آن قمارخانه دائر بود .

حاشیه بر خبرها و حرفهای هنرمندان

■ امیر نادری: کامران شیردل در صبح روز چهارم تحت تاثیر خدا حافظ رفیق بود.

– ایهاالناس با خبر باشید که یك نابغه ظهور کرده است و عنقریب است که دیگر خودش را هم قبول نداشته باشد!

■ تهرانمصور : سهراب شهید ثالث هنگام مدرسه رفتن زلفهایش را شانه میزدو قابلمه غذا همراه خود میبرد و سوار پلیموت آخرین مدل باراننده میشد !

– ناراحت نباشید ، اینها همه‌اش یك اتفاق ساده است!

■ اطلاعات بانوان : ازدواج گوگوش و بهروز وثوقی یك واقعیت است یا جنجال تبلیغاتی؟

پاسخ گوگوش : فعلا که ریش و قیچی دست شماست !!

■ جراید : ملك مطیعی از فیلم آینده‌اش می‌ترسد؟

– هرکس خربزه میخورد پای لرزش هم می‌نشیند.

■ اطلاعات بانوان :فرزانه تاییدی و بهروز به‌نژاد را سئوال پیچ کردیم .

– لطف کنید آنهارا با سئوال بهم نپیچید ، چون ممکن‌است خبرهای دیگری هم اتفاق بیفتد!

■ سپید و سیاه : غلامحسین مظلومی « آقای گل‌ایران» و «آرام» دریك فیلم بازی میکنند؟

– در اینکه آقای‌مظلومی خوب گل نمیزند حرفی نیست..

■ جوانان : آیا نادیا و کیوان مجدداً با یکدیگر ازدواج میکنند ؟

– موش‌چیه که‌کله وپاچه‌اش چی‌باشه ! ترا بخدا از این خبرها دست بردارید.

■ ایرج قادری : کار سینمای فارسی از بیخ خراب است!

– لطفا «بیخش» را بما نشان دهید.

■ سینماگران پسرو و پیشرو با یکدیگر آشتی کردند.

– حتما چشم تهیه‌کنندگان را دور دیده‌اند!

گوگوش

و...چشمهای شیشه‌ای عشق!

همانطور که انتظار میرفت انتشار خبر همکاری « گوگوش » ستاره آواز و سینمای ایران با مجله فیلم وهنر ، در محافل و مجالس با جنجال روبرو شد و انعکاس‌فوق‌العاده‌ای یافت .عده‌ای از همکاران مطبوعاتی که تا بحال از این موضوع غافل مانده بودند بفکر این افتادند تا از ذوق و احساس هنرمندان‌استفاده نمایندواز آنها بخواهند تا برای آنها مطلب بنویسند . حتی‌دراین موردپیشنهادی هم به گوگوش شد . اما گوگوش همانطور که قول داده بود فقط همکاری با مجله فیلم و هنررا پذیرفت و گفت : ازاین پس به‌هر موضوعی که‌درباره من در مطبوعات نوشته شود در فیلم و هنر بآن پاسخ خواهم داد.

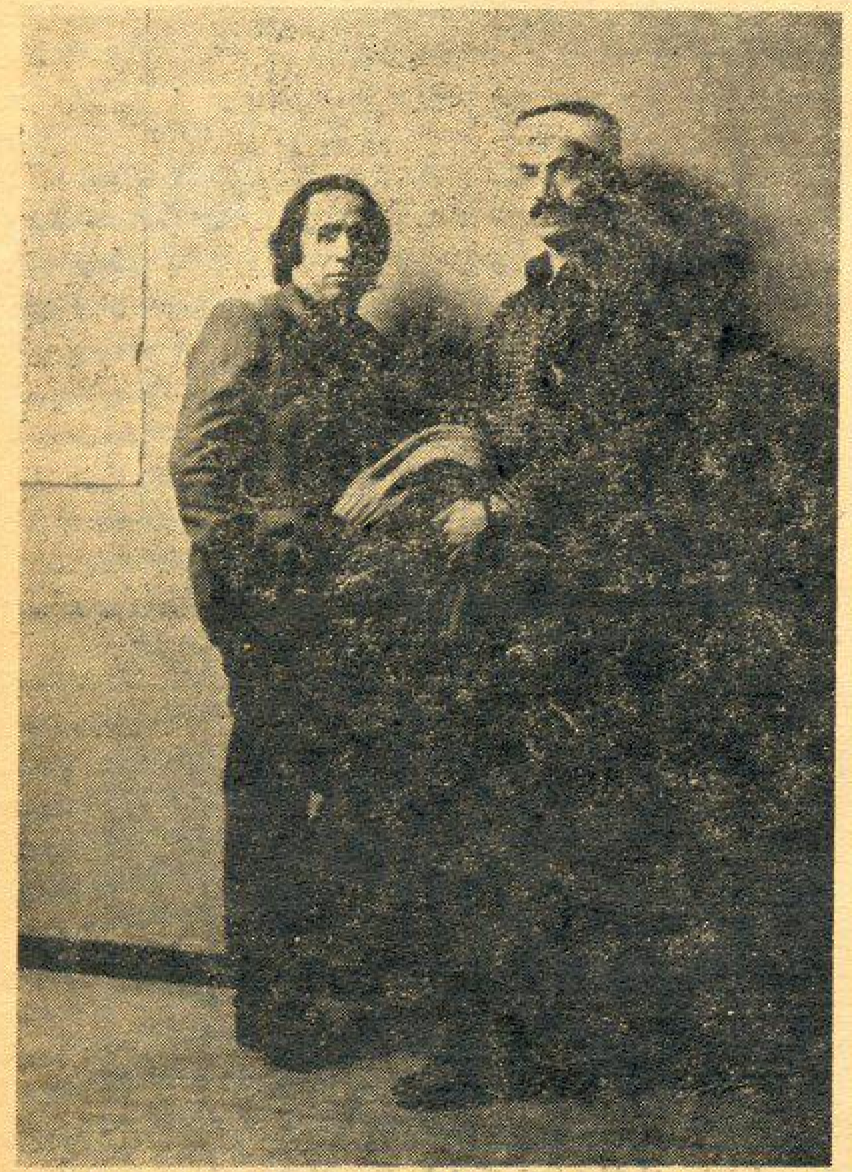
بهر حال این هفته گوگوش با دست پر بدفتر مجله آمدو داستانی را که حاصل رنج‌روز‌های‌گذشته‌اش‌بود روی میزسردبیر نهاد. گوگوش می‌گفت : من خوب میدانم که نویسنده نیستم ، ولی سعی کرده‌ام که‌داستان قشنگی بنویسم.

ما هم داستان گوگوش را مطالعه‌کردیم . راستش رابخواهید هیچ انتظار نداشتیم که گوگوش بتواند اینقدر جذاب بنویسد .

البته ما نوشته او رابرای چاپ در مجله ، مقداری دستکاری کردیم ، ولی از حق نباید گذشت که‌این هنرمند ریز نقش علاوه براینکه در زمینه آواز وهنرپیشگی بی‌رقیب مانده است ، در نوشتن هم از دیگردوستان هنرمند خود یکقدم جلوتر است .

نامی را که با توافق خود او برای قصه‌اش انتخاب کردیم «چشمهای شیشه‌ای عشق» میباشد که در همین شماره آنرا مطالعه می‌کنید. درپایان این یادداشت‌یکبار دیگر ما ورود گوگوش را بجمع خود گرامی میداریم و از عموم هنرمندان میخواهیم تا با «فیلم و هنر» که متعلق بخود آنهاست همکاری بیشتری داشته باشند.

«در خونگاه» دربندر عباس



این‌هفته گروه سازندگان‌فیلم «درخونگاه» جهت‌فیلمبرداری قسمت‌هائی از این فیلم بسوی بندر عباس حرکت نمودند. در فیلم«درخونگاه» که‌تاکنون درحدود یکساعت‌آن فیلمبرداری شده است سعید راد، نوری کسرائی ، عنایت بخشی، محمود بهرامی‌و پرویز صیاد نقشهای اصلی را بعهده دارند. این فیلم که‌محصولی می‌باشد از گروه آزاد نمایش توسط هادی صابر کارگردانی میشود.

نام‌این فیلم قبلا «مسلخ» بود که معلوم نیست بچه علتی اسمش را عوض کردند !

نوذر آزادی درمحاصره برف!

چندی پیش مادر نوذر آزادی که بسفر حج رفته بود از سفر بازگشت، بهمین جهت نوذر آزادی برای دیدن مادر بحج رفته بود به کرمانشاه حرکت کرد تا با مادر خود دیداری تازه نماید. اما بازگشت نوذر آزادی از کرمانشاه ، بعلت ریزش برف شدید و مسدود شدن راههای زمینی و هوائی‌بتعویق افتاد وبه همین علت فیلمهای در دست تهیه‌ای که او در آنها بازی دارد معوق مانده است.

فیلمهای جشنواره کجاست؟



محمد تراب نیا

از دومین جشنواره فیلم تهران مدتی است که گذشته ، اما گویافیلم های شرکت کننده در این جشنواره‌بسرعت از همان راهی که آمدند ،باز گشته‌اند . چرا که اثری ازهیچکدام آنها در برنامه سینماهای عمومی و خصوصی نمی‌بینیم .

برگزاری یك جشنواره ، آنهم‌درحد جهانی ، بالاجبار بایددریچه‌ای باشدبرفیلمهای نهان‌سینماهای‌جهان و دیدیم که‌دومین جشنواره تهران مجتمع‌کاملی از فیلمهای‌کشورهای مختلف جهان را بتماشا گذاشته بود. اما نکته اینجاست که در محدوده‌ی‌فشرده‌ی تاریخ این جشنواره ،برای هر فیلم بیش از دو سانس نمایش‌درنظر گرفته نشده بود که طبیعی‌است امکان بیش از این نیز موجود نبوده‌است

دراینجا این سئوال‌مطرح‌وبدون‌پاسخ میماند که در این محدوده‌ی فشرده چند نفر ازعلاقمندان‌توانستند راه‌به سالنهای نمایش بیابند ؟ بسا اینکه میدانیم بیشترین تماشاگران از خواص بوده‌اند ، پس دیگران باید همچنان دل به بولتن واخبار فیلمهای‌شرکت کننده ، فیلمهای برتر ،فیلم های برنده - خوش دارند؟

حداقل در جشنواره‌ی نخستین ،چند فیلم برگزیده ،برنده چندی‌بعد برپرده‌ی یکی - دو سینمای تهران به نمایش عمومی درآمد، اما، اینبار- گوئی صبر حاصل ظفر نخواهد داد و شیرین کامی بارش نخواهد بود !چه بسا که بسیاری در پاسخ این سئوال‌حواله‌ام خواهند داد به اینکه: سینما عاملی است تجارتی و سینمادار تاجرتا نفع خود را در فیلمی سراغ‌نکند، نمایشگرش نخواهد بود . جوابی که‌پسندیده آست ، اما کامل نیست.چرا که روی سخن من باسینمادار تاجرنیست . روی سخن با مسئولان جشنواره است که میدانند ومیدانیم‌در همه‌ی جهان ، کار فستیوالهادائمی است . یعنی اینکه پس ازپیش ازشروع‌هر دوره‌ی جشنواره ، در تمام مدت سال، سالنهای نمایش‌فیلم ویژه‌ای دار ندکه تنها نمایشگر فیلمهای شرکت کننده وبویژه فیلمهای‌برتر هستند وحالا که در این ملك امکان ایجاد چنین سالنهائی نیست ، دست کم میتوانند با نفوذ دولتی ، این فیلمها را بصورت منفرد هم که شده درهمین‌سینماهای عادی بنمایش بگذارند.

فیلم «لاکی لوچیانو» برنده‌ی جایزه‌ی اول جشنواره بمعنی مطلق، پس از گذشت چند ماه ازبرگزاری‌جشنواره ، بکلی از یادها رفته‌است، در حالیکه بویژه این فیلم که چنان‌امتیاز وتیتری رادر مملکت مابدست آورده ، بایستی در اکرانهای عمومی‌ما نشان داده شود .

... هنگامیکه ازفیلمهای انتخابی جشنواره خبری نباشد . مسلمافیلم های با ارزشی - که جایزه‌ای هم نبرده‌اند - چون«ژوانا ، زن‌فرانسوی» «چه زلال بود آب» و «چشمان بسته»را هرگز دوباره نخواهیم دید !

ماجرای آتش گرفتن حمیرا !!

بنده نمیدانم توی این هنرمندان چه جورنان وآبی وجود داردکه روزنامه‌های خبری عصر با جهت و بی جهت از آن استفاده میکنند .امروز یك تیتر ۸۴ سیاه میزنند که چی ؟ که «حمیرا» خود را بانفت آتش زد . ولی وقتی خبر رامیخوانی می‌بینی زنی در فلان شهرستان‌که تصادفا اسمش حمیرا بوده خودکشی کرده‌است ! حالا معلوم‌نبود اگر اسم طرف «حمیرا» نبود بازهم خبر خودکشی‌اش چاپ میشد یانه ؟ یا اصولا اگر اسم یارو حمیرا نبود اصلا خودکشی میکرد یاخیر ؟! اما موضوع‌جالبی که‌بنده‌توی این سیروسیاحت‌های یکی دوهفته‌ای‌کشف کرده‌ام اینست که پنج‌شش ماه است مرتب در مطبوعات‌مینویسند : «برادرستاره سریال مرادبرقی محاکمه میشود» یا «برادر مارگریت حکیمی بسه سال حبس محکوم شد » وهزار و یکجور خبر اینجوری ! بنده میخواهم بپرسم که این وسط چه یا «برادر مارگریت حکیمی به سه یابردارش ؟ اگر برادرش‌به سه‌سال حبس محکوم شده نام مارگریت حکیمی این وسط چکار میکند ؟

خیلی دلم میخواست ببینیم اگر مثلا این وسط مارگریت حکیمی محکوم‌میشد آیاروزنامه‌ها تیترمی- زدند که «خواهر سارگن حکیمی» محکوم شد ؟ نه‌والله ... نه‌بالله ، می‌بینیدشهرت، آنهم شهرت هنری توی هرکاری بدرد آدم میخورد، حتی توی ، آدمکشی و محاکمه !!

(این مطلب طنز آلود وانتقادی راکه وصف‌الحال‌زبان ماهم می‌باشد یکی‌از همکاران مادرمجله‌کاریکاتور نوشته بود.)

آلبوم هفته

درباره‌ی‌عروسی فریدون‌فرخزاد

هفته گذشته فریدون فرخزاد شومن باصطلاح جنجالی یك شرکت تبلیغاتی که در تلویزیون برنامه دارد ازدواج کرد. هرچند که ما هم میتوانستیم مثل خیلی از نشریات دیگر روی‌جلد و صفحات داخل مجله‌مان را به این شومن اختصاص دهیم، ولی اینکار را نکردیم. زیرا عروسی کردن دونفر آدم که دیگر اینهمه جارو جنجال و شیپور بدست گرفتن ندارد. خانم وآقا میخواهند ازدواج کنند، بماوشماچه که چند صفحه مجله را به‌آنها اختصاص بدهیم! واقعا از خودتان سئوال بکنید که دونفر آدم میخواهند زندگی مشترك تشکیل بدهند ،آیا صحیح است که باین منظور صفحات گرانبهای مجله باحواشی این‌عروسی پرشود ؟ آیا دراین هیاهوی سینمای ایران هیچ مسئله مهمتری از عروسی آقای فرخزاد نیست‌که مطرح بشود؟

مرضیه بستری شد

با خبر شدیم که هفته گذشته خانم مرضیه خواننده معروف در حالت بیهوشی به بیمارستان جم منتقل شده است . طی‌تماسی که با بیمارستان جم گرفتیم‌آگاهی یافتیم که خوشبختانه حال خانم مرضیه رو به بهبود است .

در گفتگوی کوتاهی که با او بعمل آوردیم ، علت بیهوشی و انتقال او به بیمارستان را جویا شدیم ، خانم مرضیه گفت : سه روز پیش دکتر شجیعی که یکی ازبهترین دوستان من بوددرگذشت وقتی خبر مرك او را شنیدم سخت ناراحت شدم و فشار خونم‌بالارفت و درحالت‌بیهوشی مرا به‌بیمارستان منتقل‌کردند ، اما حالا حالم خوب است وهر چه‌زودتر بیمارستان را ترك خواهم گفت .

آهنك بوف کور بخاطر بزرگداشت صادق هدایت

« در ماه بهمن ، صادق هدایت نویسنده بزرك ایران را از دست دادیم ، اکنون که همه یاد این عزیز را بزرك میدارند. ارکستر سنفونیك اثری از آهنگساز ایرانی علیرضا مشایخی را به نام «بوف کور» عرضه‌میدارد.

این اثر که از نوشته هدایت الهام یافته روزهای نهم و دهم بهمن در تالاررودکی اجرا می‌شود.

خبرنگار ویژه‌ی ما در دیداری با فرهاد مشکوه با وی گفتگوی‌بسیار جالبی بعمل آورده که هفته‌ی آینده درفیلم و هنر درج خواهد شد.

فرهاد مشکوه پس از توضیح درباره آثر تازه مشایخی می‌گوید: این اثر برداشتی تازه ازبوف‌کور هدایت است و یکی از مشکل‌ترین قطعاتی است که برای ارکستر تصنیف شده است .

مشایخی از آهنگسازان موفقی است که چون«شونبرك» و «وبر» عنصر فولکوریك در کار آنهانمی‌توان دید. توصیه می‌کنم که‌مردم بی هیچ پیشداوری‌به آهنك بوف‌کور گوش فرا دهند.

چنانچه به مشایخی‌دسترسی پیدا کردیم ، گفتگوی مشروحی‌را نیز باوی منعکس خواهیم‌کرد.

فردین و بیك در مقابل یکدیگر



آخرین فیلمی که فردین‌در آن بازی کرده است «همراهان» نام دارد . این فیلم را سعید مطلبی کارگردانی‌نموده و در آن فردین وبیك‌ایمانوردی رودررو ی‌یکدیگر قرار گرفته‌اند . بقول عده‌ای ازدوستان این‌فیلم نشان میدهدکه‌این دو هنرمندمعروف و مشهور چگونه در بازیگری از پس یکدیگر برخواهند آمد. «همراهان» احتمالا قبل از نوروز امسال بنمایش درخواهدآمد.

مد گلبانك



چندی پیش ششمین دوره مد گلبانك با همکاری مجله جوانان در هتل آریا شرایتون برگزارشد که عده‌ای از هنرمندان در آن شرکت داشتند. تصویری را که ملاحظه می‌کنید مربوط‌به یکی از مانکنها می‌باشد که لباسش ازیك طرح اصیل ایرانی الهام گرفته شده است.

کوکتل در اتحادیه هنرمندان

دوشنبه این هفته (دیروز) اتحادیه فعلی هنرمندان از عموم اعضاء سندیکای‌سابق ! دعوت‌بعمل آورد ، تا در کوکتلی که‌بمناسبت موفقیت در تشکیل مجمع عمومی بدست آورده بود ، شرکت جویند . در اجتماع دیروز هنرمندان چهره‌های معروف و سرشناس‌دورهم جمع‌شده بودند وبالاتفاق درباره یك سینمای جدی با یکدیگر بحث و تبادل نظر می ـ نمودند ما خوشحالیم که اعضاء اتحادیه هنرمندان فیلم ایرانی، پس ازچندین وچندسال ، بایکدیگر به تفاهم رسیده‌اند و برای سرنوشت خود، بفکر چاره اندیشی افتاده‌اند .

دراجتماع دیروز هنرمندان که تاساعت دوازده شب ادامه داشت ، گروهی از نویسندگان مطبوعات‌شرکت داشتند و با هنرمندان در باره طرحهای آینده آنان بحث نمودند .

اختلاف «مسعود کیمیائی» بااعضاء کانون سینماگران پیشرو

● یکی از خبرنگاران کنجکاو فیلم و هنر اطلاع یافت که مسعودکیمائی ازاینکه‌عضوکانون‌سینماگران پیشروشده‌است ناراحت بنظر میرسد. زیرا کیمیائی گفته است که هژیر داریوش داریوش مهرجوئی، هوشنگ بهارلو ونصیریان وعزت‌الله‌انتظامی باهم یك باند تشکیل داده‌اند .

کیمیائی فعلا مردد مانده است که درمورد ماندن یارفتن خود از این گروه چه تصمیمی بگیرد . زیرا اینطور که بویش میآید ، عده‌ای در گوش کیمیائی زمزمه میکنند که بنفع تو نیست که بااین گروه باشی . حالا باید دیدخود کیمیائی چه تصمیمی خواهد گرفت .

مشاجره فریدون گله و سعید مطلبی

● همچنین باخبر شدیم که بین فریدون گله و سعید مطلبی یك مشاجره شدید لفظی‌بوجود آمده و آندو و بایکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند .

گویا علت اختلاف این بوده است‌که‌فریدن گله قبل از تشکیل مجمع عمومی شایع میکند که سعید مطلبی بخانه‌میثاقیه رفته و بااو ساخت و پاخت کرده است . البته‌هر چند که این موضوع یك شایعه بیش نبود ، اما باعث شد تا مطلبی و گله با یکدیگر برخورد پیدا نمایند .

یک گفتگوی کاملا اختصاصی با بهروز وثوقی مشهورترین چهره‌ی سینمای ایران

بهروز وثوقی

مردی برای تمام فصول

برای اولین بار، نمیدانم چند سال پیش بود که هنگام تهیه فیلم «خدا حافظ تهران» دیدمش شاد و سرحال، با همان لبخند همیشگی‌اش روبرویم نشست و گفت:

– تنها آرزویم اینست‌که بتوانم برای سینمائی که در آن فعالیت میکنم فرد موثرولایقی باشم. دلم نمیخواهد شهرت کاذب بدست بیاورم و بوسیله تبلیغ های پوچ وتو خالی اسم سرزبانها بیفتد.

بهروز وثوقی آنموقع خیلی برایم حرف زد. از همکارانش **گفت ... از زندگیش واز ایده و هدفهایش ...**

همانموقع هم، مثل امروز شور وهیجان داشت. من هر وقت بهروز را از دور ونزدیك دیدم اینگونه بوده است. درست مثل کسی میماند که تازه کارش را شروع کرده است. علاقه‌اش به سینما باندازه همان جوانی است که آرزوی هنرپیشه شدن دارد، و این مسئله برای هنرمندی مثل «بهروز» همیشه یك تولدتازه ببار میاورد زیرا متاسفانه بعضی از هنرمندان سینمای ما، بمحض اینکه چهار تا عکسشان توی مجلات چاپ‌میشود ودوسه تافیلم‌از آنها بنمایش در میاید، خود شان را گم میکنند وفکر میکنند که دیگر هر چه هست و نیست مال‌آنهاست واین‌سینما از «ازل، تا ابد» متعلق بآنها بوده است. اما بهروز از همانموقع میگفت:

– هنر سینما هیچوقت‌نمیتواند اختصاصی باشد ویا حد و مرزی برای آن تعیین کرد. این سینما نیاز بچهره‌های تازه نفس دارد، و من همیشه کسی‌بوده‌ام که حامی جوانان روشنفکر و مستعد در کار سینما بوده‌ام وخوشحالم خیلی اوقات پیش آمده که من این چهره های جدید را به کارگردانان‌معرفی کرده واز آنها حمایت نموده‌ام.

بهروز وثوقی آن سالها اینطور فکر میکرد و اینطور حرف میزد. اما من باور نداشتم. فکر میکردم که او هم مثل خیلی های دیگر دارد لفاظی میکند واز خودش مایه میگذارد، باین امید که روزی موفق شود. راستش این حرفها را مثل باد هوا، رونده، می‌پنداشتم. آنروز گذشت وروزهای دیگر هم از پی‌اش آمد، تا اینکه فیلم خدا حافظ تهران روی اکران آمد و با موفقیت روبرو شد و بهروز وثوقی‌توانست در آن‌درخشش فوق‌العاده‌ای بیابد. از آن پس کم وبیش برایم خبر میرسید که عده‌ای پیشنهاد کرده‌اند تا بهروز وثوقی در فیلم آنها بازی کند.ولی او قبول نکرده است. با خودم اندیشیدم دروغ است. چه کسی است که از پول بدش بیاید. اما بعدا این موضوع بمن ثابت شد. بهروز چند قرار داد سنگین راکه پول خوبی هم باو میدادند بعلت مبتذل بودن کادر سازنده نپذیرفته بود:

«آدم همیشه بخاطر پول فعالیت نمیکند. گاهی‌اوقات‌معنویت وشخصیت هر آدمی برمسائل دیگر ارجحیت پیدا میکند.»

بهروز وثوقی با چنین‌ترواید‌ه‌ای فعالیت خود را در سینما دنبال میکند ودر فیلم «بیگانه بیا» اولین ساخته مسعود کیمیائی بسازی میکند. بهروز در شرایطی بازی در اولین فیلم کیمیائی را می‌پذیرد که پیشنهاد های زیاد با دستمزد های گزاف باو میشود.

طول زمان، این نکته را ثابت میکند، که هر چه روزها از پس یکدیگر میگذرند، بهروز هم کارش دقیق‌تر وپیشرفته تر میشودوجای خودش را در سینمای ایران بعنوان یك آکتر صاحب سبك واندیشه محکم می‌نماید.

حالا زمان، زمان «قیصر» است. فیلمی که سینمای ایران را تکان میدهد واز بهروزیك‌چهره تثبیت شده میسازد. این فیلم دگرگون کننده تمام معیارهای فیلمساز ایران میشود و همانسال جایزه جشنواره سلطنتی وزارت فرهنگ وهنر رانصیب او میسازد.

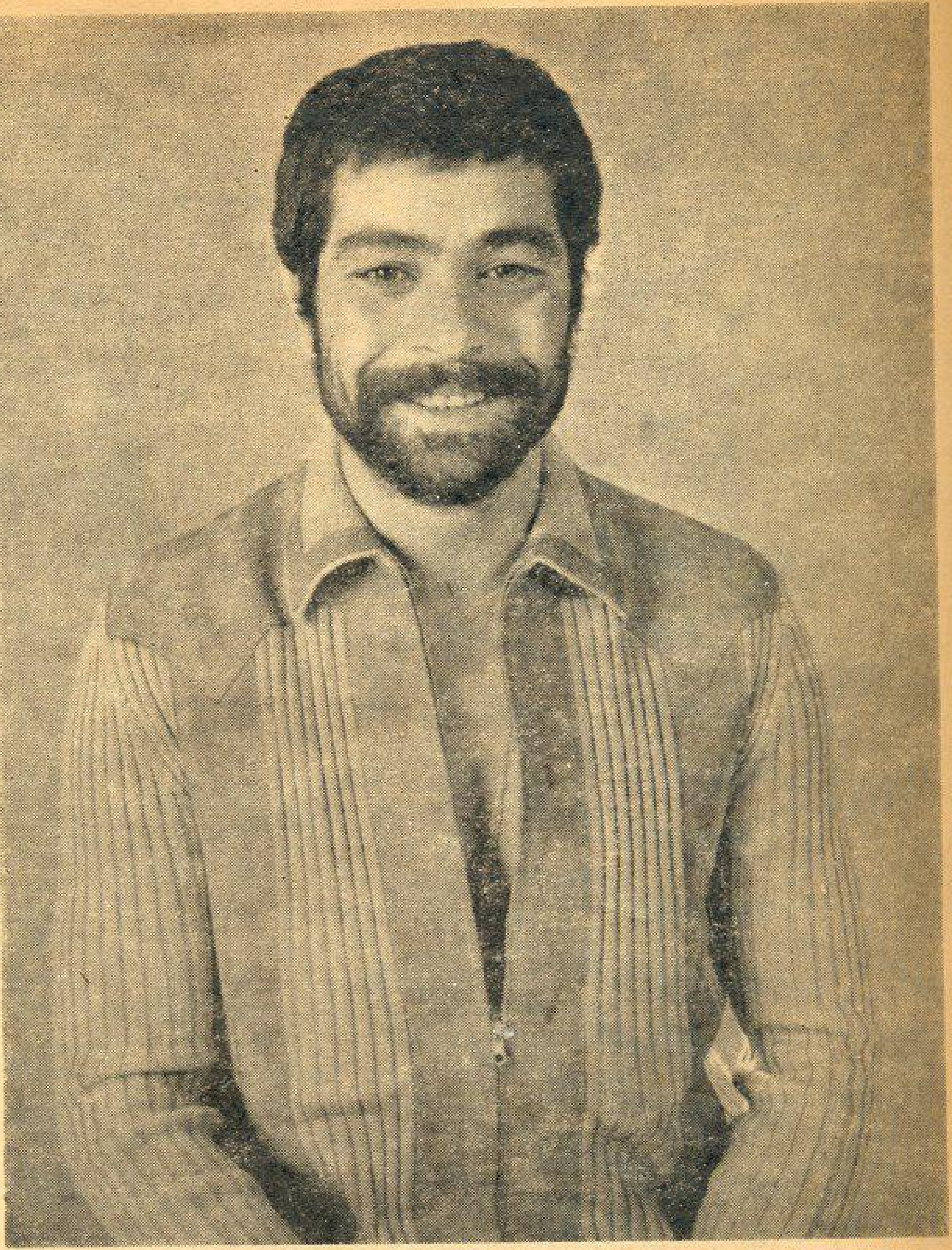
بهروز، از همانموقع میرود تا اکتر بزرگان سینما شود. از همان پس است که او را در فیلمهائی نظیر فرار از تله، خاك و تنگسیر و بسیاری از فیلمهای برجسته دیگر مشاهده میکنیم. درچنین موقعیتی تماشاگران سینمای‌ایران‌با او انس **والفتی** ناگسستنی پیدا میکنند و هر فیلمی که از او بنمایش در میاید، موج ازدحام را جلوی سینمای نمایش‌دهنده باعث میشود.

حضور بهروز وثوقی در جمع بازیگران سینمای ایران، باعث رونق این سینما میشود. اما بهروز در محاصره «غرور» در نمی‌آیدو همچون سالهای گذشته، ساکت وآرام بفعالیت خود ادامه میدهدو سعی میکند که از زیر هرگونه مصاحبه و جنجالی شانه خالی کند.

بهروز برای تنوع کاراکترش از بازی در هر نقشی روی گردان نیست، و این اواخر در فیلمهائی نظیر «سازش» و «ممل‌امریکائی» با یك تیپ کاملا متفاوت ودرنقش



اگر من باگوگوش رابطه‌ای داشته باشم، ازگفتن آن ترسی ندارم ...



دلم نمیخواهد بوسیله‌ی تبلیغات پوچ و توخالی شهرت کاذب بدست بیاورم

کمدی ظاهر شده است . بهروزدر فیلم ممل امریکائی با گوگوش همبازی شده است و همین مسئله باعث دامن زدن به جنجالهائی‌که در اطراف او وگوگوش روبراه ساختند میشود . اما حالا ما تمام حرفهای را از زبان خود او می‌شنویم . او را سئوال پیچ‌میکنیم و نمیگذاریم که حرفهای ناگفته‌را، برایمان در ابهام بگذارد .

***

بلاو ساعت هفت بعداز ظهر قرار ملاقات دارم . دو روز قبل در محل فیلمبرداری فیلم اخیرش او را ملاقات کردم وباهم قرار گذاشتیم تا در یك گفتگوی کاملا اختصاصی‌خیلی از حقایق‌رادروشن کنیم . بهروز هم خیلی دلش میخواست که به صحبت بنشیند و در مورد سینما، آدمها وزندگیش گفتگو نماید ، اما آنطور که‌خودش میگفت ، هر باز گفتگوئی با او بعمل آمده در مصاحبه‌اش تحریف شده است . اینست که چشمش ازهر نوع مصاحبه‌ای ترسیده‌است و من امیدوارم که اینبار فیلم وهنر بتواند ، مثل همیشه اطمینان او را جلب کند .

وقتی از در مجله میآید تو ، یکنوع حالت عجله و شتاب دارد. پوتین بپا کرده، وبلوز تیره رنگی بتن دارد . موهایش تقریبا ازحالت قیصری درآمده و بلند شده‌است یك شلوار جین بپا دارد ومثل اینست که میخواهد برود کوهنوردی ! باچهره شاداب و چشمهای جستجوگرش اطراف را می‌پاید ، ووقتی چشمش‌بمن میفتد سلام و علیك گرمی انجام میدهد. او همیشه همینطور است. خون گرم و صمیمی . و شاید همین موضوع است که رمز موفقیت او بشمار میرود .

بهروز مقابل من می‌نشیند . میگویم :

— مثل اینکه بیرون خیلی سرد است . دارد برف میآید .

شاداب و سرحال میگوید :

— طبیعت هر چه که باشد من دوست دارم ، هم تابستان خوبه، هم زمستان ، واقعا کدام آدم بی‌ذوق واحساسی است که بگوید ریزش برفهای سفید قشنك نیست، هان ؟ آدم باید خیلی بی‌ذوق و سلیقه باشد، که به طبیعت هم‌ایراد بگیره ؟

بهروزآنقدر تند و راحت‌حرف میزند که خودش را تو دل هر آدمی جا میکند .

بعد از این حرفها میگوید :

— خوب حالت چطوره . ماهر هروقت همدیگه رودیدیم فقط‌برای مصاحبه بوده ، هیچوقت نشده‌که مثل دوتا آدم معمولی بنشینیم و درددل کنیم . میدونی چیه ؟ وقتی پای‌مصاحبه‌پیش‌میاد، خودبخودخیلی حرفا گفته نمیشه و آدم مجبوره دنبال یکمقدار حرفهائی بره که‌تا حالا نزده ؟

میگویم :

— حالا هم من وتو نمیخواهیم، باهم مصاحبه کنیم ، بلکه میخواهم مثل همان دوتا دوست که گفتی باهم حرف بزنیم . واقعا فکرکن که‌اصلا مصاحبه‌ای درکار نیست.

می‌خندد و جاذبرکی میگوید:

— شما روزنامه نگارها همیشه همین را میگوئید :

بهش میگویم .

— اگر یادت باشه ، چند سال پیش بهنگام تهیه فیلم خدا حافظ تهران دیدمت . او نموقع گفتی که دلم میخواهد در سینمائی فعالیت کنم که برای آن یك فرد موثر ولایق باشم . مثل اینکه حالا باآرزویت رسیده‌ای‌دستش را روی پایش میزند و سیگاری‌روشن میکند ومیگوید :

— ای بابا، طبیعت‌بشر به‌جوریه که همیشه میخواهد بهتر از این که هست باشد . من هنوز هم فکر میکنم که در کارم نواقصی هست که باید بازهم فعالیت‌کنم.

بقیه در صفحه ۳۷



دوره تازه‌ی «فیلم و هنر» را به
مدیر اندیشمند آن آقای عبدالمجید
رمضانی و همچنین به م ـ صفار عزیز
و نویسندگان آن گرامینامه تبریک می‌ـ
گویم و موفقیت های هرچه بیشتری را
برای مجله‌ای که بهمت‌عده‌ای ازجوانان
دوباره روی‌پای خودایستاده ومیخواهد
که مدافع سخت کوش سینمای پاك و
پیشروی ایران باشد ، آرزو می کنم.

محمدعلی فردین

دومین قسمت گفتگوی امیر دانش با فریدون گیلانی منتقد و روزنامه نگار معروف

فریدون گیلانی:

باید بصورت تعاونی فیلم تهیه شود



تهیه کننده نباید از استقبال تماشاچی سوءاستفاده کند!

● **آقای گیلانی ادامه بدهید.**

– ازآنجاکه هنر سینمای این ملك در کنترل عده‌ای تهیه کننده خصوصی است ، این پدیده جدید فرهنگی بیش از هنرهای دیگر گرفتاردومسئله بنیادی سرمایه‌داری وروش واخلاق بورژوازی است . که‌هردو را توضیح میدهم.

همیشه‌قدرت‌فردی‌سدراه خلاقیت وآزادی حرکت هنر است . یعنی اینکه حتی اگر تهیه کننده **موفق** بشود که ابعاد و حرکات تازه‌ای‌به هنر بدهد در برآوردنهایی بنفع سود خود عمل کرده است .

نتیجه اینکه هنری به‌مردم میدهد که اولا بیش از حدلوکس باشد و فاصله‌اش را همیشه با درون مردم حفظ کند، ثانیا بتواند آنها را با سلیقه خود وفق دهد.

ولی در مورد سینمای ایران می‌بینیم که حتی تهیه کننده در این سطح‌هم که می‌گویم نیست. یعنی حتی به‌این فکر هم‌نیفتاده که هنر و صنعت سینما را در **معیارهای طبقه خودش رشدبدهد.** بنابراین صرفا بفکر گیشه‌و پول زیادتر **است** .

این تهیه کنندگان برای‌مقابله با هر گونه خطر احتمالی دست‌به ایجاد تشکیلاتی زده‌اند که زیرنام غیرقانونی «اتحادیه تهیه کنندگان فیلم‌ایرانی» بکار خودادامه‌میدهند.

چرا که برابر قانون کار فقط به مجموعه‌ای که از دو یا چند سندیکاتشکیل شده باشد اتحادیه میگویند. یاممکن‌است نام رااتحادیه برمجمعی‌بگذاردکه‌ازنظر قانون بر دو قدرت یك سندیکارا داشته باشد. درحالیکه‌می‌بینیم تهیه کننده‌ایرانی از نام‌قانونی‌اتحادیه بطرزماهرانه‌ای، غیر قانونی استفاده یا اگرموافق باشید بگوئیم « سوءاستفاده » میکند.

این گروه آنچنان جای پای محکمی برای خود ساخته که حتی می‌بینیم وقتی گروهی روشنفکر پیشنهاد میکنند که سندیکای هنرمندان فیلم ایرانی برای‌قدرت گرفتن به چند سندیکا وبعدیك اتحادیه تبدیل‌شود. عملاعوامل‌خودرا برای درهم شکستن این فکر نو بکار می‌گیرد . که شاهد بوده‌ایم‌چگونه با زیرکی جلسه بحث وگفتگوی **سندیکای هنرمندان را بهم ریختند** که‌خوشبختانه کارگر نیفتاد وآنچه باید بشود ، شد.

واضح است که برای تهیه کنندگان سینما مفید نیست که اتحادیه‌ای از کارمندان سینما تشکیل بشود ، چرا که در این

معنای واقعی هنر را عده‌ای درك نکرده‌اند

صورت اولا اتحادیه تهیه کنندگان خود بخود باطل میشود و ثانیا ناگزیر خواهد بود در حد دیگران وبعنوان یك سندیکا ، عضو این اتحادیه جدید شود.

● **فکر می‌کنید با بوجود آمدن این اتحادیه مشکلات حل خواهد شد ؟**

– اگر درتصمیم تازه‌دوستانم خللی ایجاد نکند ، باید بگویم که‌متاسفانه تهیه کنندگان همیشه با چهره‌ای دیگر و لباسی‌متفاوت نفوذ خودرا اعمال می‌کند. یعنی اینکه چون سرمایه که ماده اولیه کار است . در دست تهیه کنندگان است . همیشه میتوانند قدرت‌خود را در راههای بکر و تازه‌تری برای خوردن حق سینماگران ایران بکار اندازند.

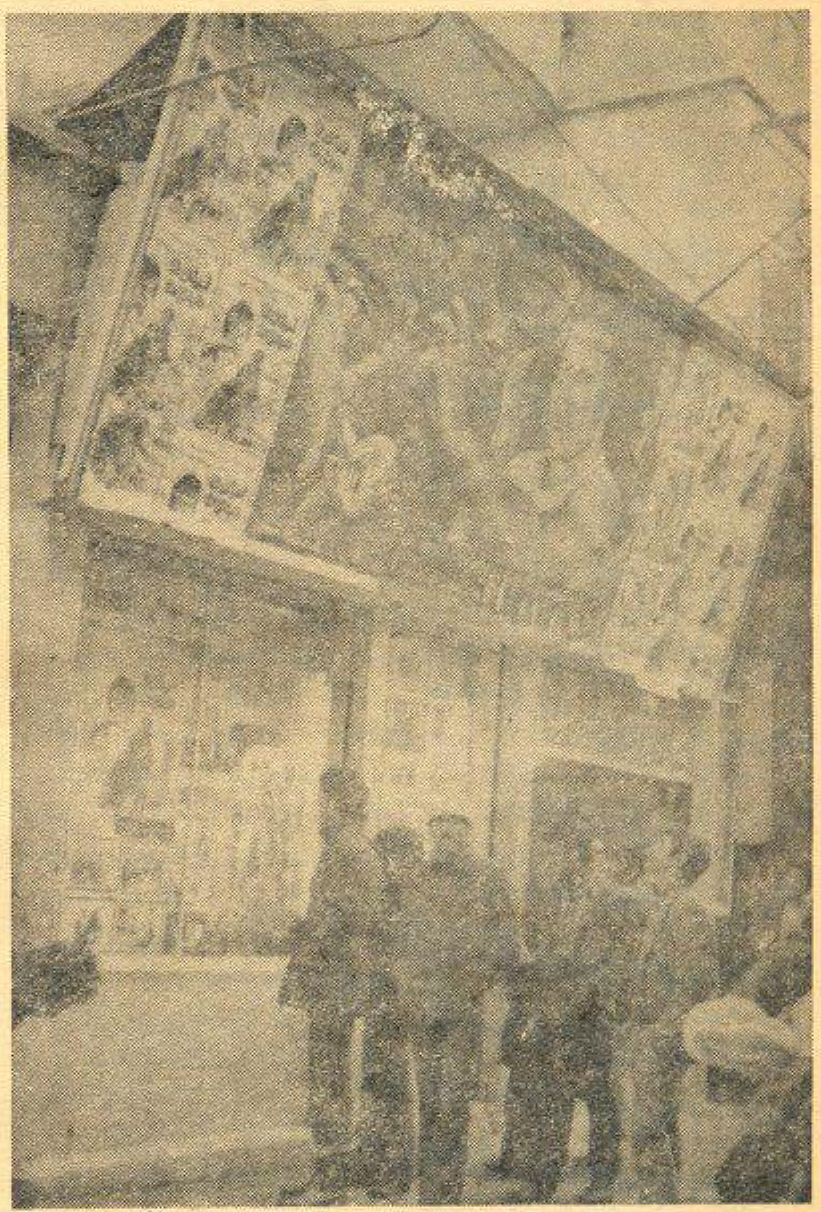
● **در مورد مردم چه می – گوئید ؟**

بقیه در صفحه ۴۰






۲ فیلم با یك بلیط..!



مشتریان سینماهای دوفیلمه چه کسانی هستند؟

□ میدانم که اگر بگویم این خیابان لاله‌زار ، بخصوص لاله‌زار کهنه ریشه در کودکیهای من دارد. شاید برای خیلی ها عجیب نباشد. چرا که ریشه در کودکیهای خودشان هم دارد. اما لاله‌زار برای من ، هنوز که سنی از من گذشته است پررمز وراز است .

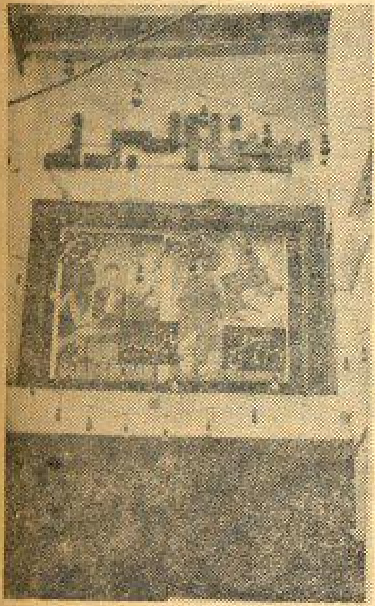
آن سالهای کودکی یا بهتر بگویم آن سالهای نوجوانی میرفتم دبیرستان خاقانی که هنوز جایش خیابان شاه آباد است. هر وقت که فرصتی بدست میامد از کلاس و مدرسه در میرفتم و مثل اینکه جای دیگری نداشتیم جز لاله‌زار . یکسره از اینجا سر در میاوردیم. وتوی این خیابان آنموقع صبح ، از گشت زدن تو خیابان گذشته هیچ جایی نداشتیم جز سینمای «دو فیلمه» ! و معمولا سینما آلبرز . سینمایی که از ساعت هشت ونیم صبح شروع بکار میکرد ومیکند، و یکسره تادوازده شب با دو فیلم جدا از هم ... هنوز هم هروقت که گذرم به این خیابان میافتد یک حسی مرا میکشاند پشت ویترین سینماالبرز پاپشت گیشه سینماهای کوچه ملی . هنوز بایدبایستم ونگاه کنم که چه فیلمهائی روی پرده هست . وهنوز هم اگر وقتش باشد دوست دارم مدتی دور وبر سینما پرسه بزنم و به آدمها نگاه کنم ، آدمهایی که از همه نوع و تیپی هستند، واغلب مردانه. پیرمردها جوانتر ها بچه ها . پسرهای منحرف . شاگردمدرسه های فراری وبالاخره رهگذرها. و همین ها هستند که مشتریان سینما های دو فیلمه را تشکیل میدهند. سینماهایی که برای نخستین بار پس از سالها نزدیکی با آنها میخواهم درباره‌شان چیزی بنویسم .

فروش سینماها

■ اول ببینیم این سینماها چطور شد که بوجود آمد. همانطور که اغلب میدانید . وشنیده‌اید. یا اگر سنتان اقتضا کند دیده‌اید. لاله‌زار سالها پیش معتبرترین خیابان تهران بود . و بهمین جهت بزرگترین تفریحگاههای آن روز تهران که تئاتر بود وبعدهم سینما در همین خیابان شروع بکار کردند. وسینما های این خیابان از نخستین سینما هایی است که در ایران کارشانرا آغاز کردند .

اما بعد که لاله‌زار ارزش های اشرافی خودرا ازدست دادوبعبارتی شلوغ شد. طبعا سینماهایش هم آن حالت خوش محل بودن خود را از دست دادند . وهمین عامل باعث شد که برای بقا بفکرچاره‌ای باشند چاره‌ای در حد مشتری و مشتریان لاله زار مردمانی بودند با توقع ووقت آزاد بسیار، اما بنیه مالی ضعیف . پس سینماها بادوفیلم در یك سانس بخوبی میتوانستند خود را برپا نگهدارند . سینماها فیلمهای قدیمی را به قیمتهای ارزان برای نمایش میگیرند وطبعا ضرری متوجه‌شان نخواهد بود اگر که دو فیلم به نمایش بگذارند با دوتومان.

متذکر شوم نمایش دو فیلم در یك سانس کار عجیب ومنحصر بفردی نیست . در آمریکا واغلب کشورهای اروپایی فراوانند سینما هایی که با سیستم دو فیلم کار میکنند واین نه تنها کار غلطی نیست چه بسا که بسیار جالب نیز هست . مدیران سینماها برای توجیه این کارشان که چطور در برابر سینماهای چهار تومانی که فقط یك فیلم به نمایش میگذارند میگویند که : سینماهای بالای شهر. معمولا فیلمهای گرانقیمتی را آنهم به طور اختصاصی به‌نمایش میگذارند. والبته خرج متفرقه‌شان هم زیاد است . اما ما در این سینماها از فیلمهای ارزان استفاده میکنیم

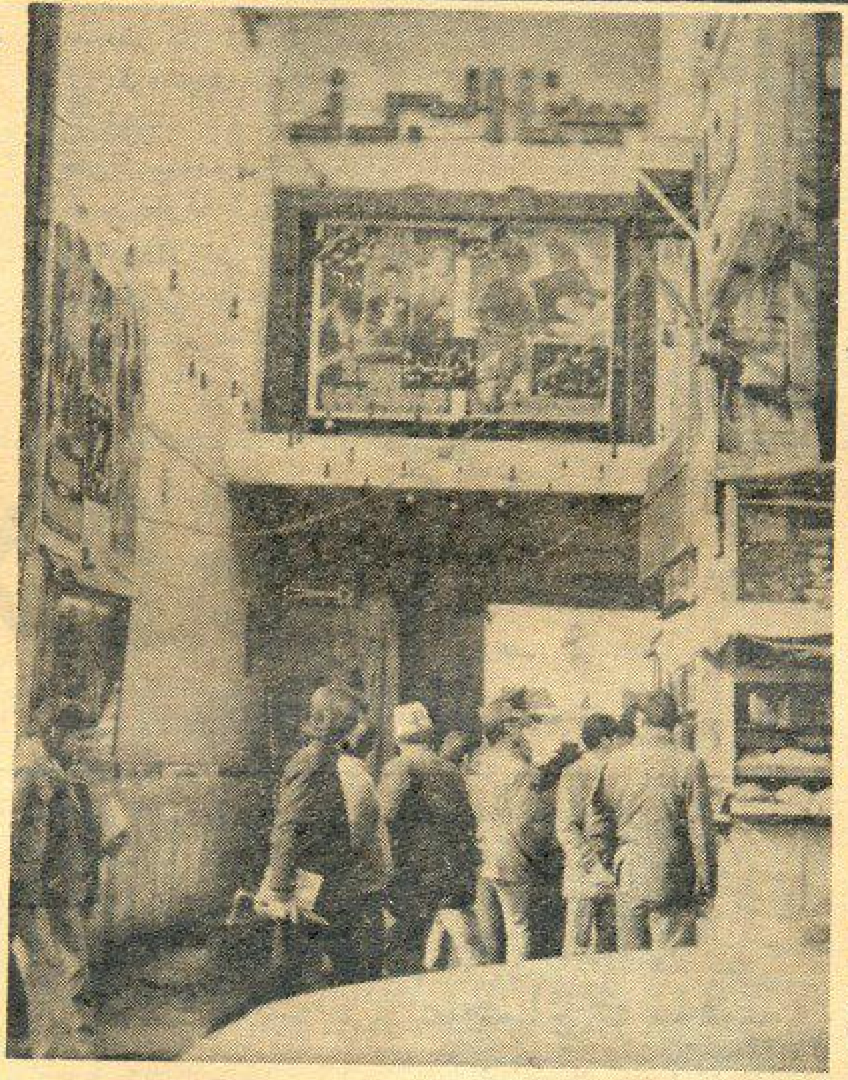




کارگردانی که کنترلچی سینمای دوفیلمه بود!

در آمریکا هم سینمای «دوفیلمه» وجود دارد!

از : ناوی



وخرج‌مان هم کمتراست . بنابراین بعید نیست اگر که ما متضرد نشویم .

ویك عامل دیگر برای تفسیر این پر فروش بودن ساعات طولانی نمایش آست وآزاد بودن حضور تماشاگر در سالن . یعنی درب‌های سالن نمایش همیشه بروی تماشاچی باز آست . از هر کجا ی فیلم که دلش بخواهد میتواند ببیند. وهر چند ساعت که مایل باشد میتواند بنشیند . یا حتی فرآوانند بیکاره هایی که سینما های دوفیلم خوابگاهشان است . وقتی سینماباز میشود. با یك بلیط پانزده ریالی داخل میشوند و هر چند ساعت که مایل باشند آگر بتوانند سرو صدای‌صندلیهای سخت چوبی را تحمل کنند. روی یك صندلی میخوابند . همین رفت وآمد آزاد باعث میشود که همیشه‌سالن دریك حد متعارفی پرباشد . من هیچوقت بیاد ندارم در عرض این سالها ، که سالن سینما البرز یا نادر را خالی دیده باشم. مدیر سینما نادر میگوید در هفته‌اول معمولا سالن پراز تماشاچی است. ودر هفته دوم هم فراوان دیده‌شده که سالن پرباشد . اما هیچوقت خالی نبوده آست .

پس می‌بینیم که‌تماشاگران‌سینمای دوفیلمه همیشه ثابت‌اند. ونوع خاصی آز تماشاگر هم هستند.

تماشاچی‌ها

□ آین نوع‌خاص تماشاگرواقعا دیدنی آست . چرا که گفتم تیپ عجیب و متنوعی آست . دسته آول میآیند برای وقت کشی . دسته دوم آز ناچاری میآیند . دسته سوم را بی‌هدفی میکشاند . ودسته چهارم به دلایلی خاص بجز دیدن فیلم در سالن حاضر میشوند.

مقاصدی‌که فقط در آین‌سینما های دو فیلمه‌میتوان به آنهادست یافت

دسته آول بیکاره‌ها هستند. منتظرها ، آنهایی که قراری دارند تا چند ساعت دیگرو نمیدانند که با پول ناچیزشان کجا میتوانند منتظربمانند . پس سالن گرم‌سینما جای مناسبی آست در ضمن‌سرگرم هم میشوند وطول زمان را احساس نمیکنند .

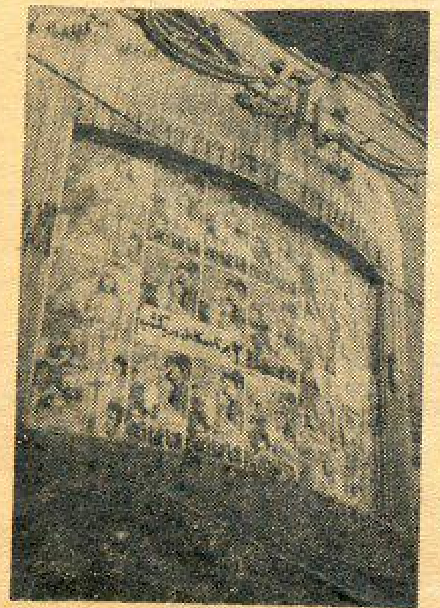
دسته دوم ، زده‌اندبیرون‌برای باصطلاح تفریح کردن واغلبشان شهرستانی هستند و تابلد . پس به ناچار سرازیر میشوند درا ین سینماها وبا آرزان‌ترین قیمت دو فیلم را تماشا میکنند .

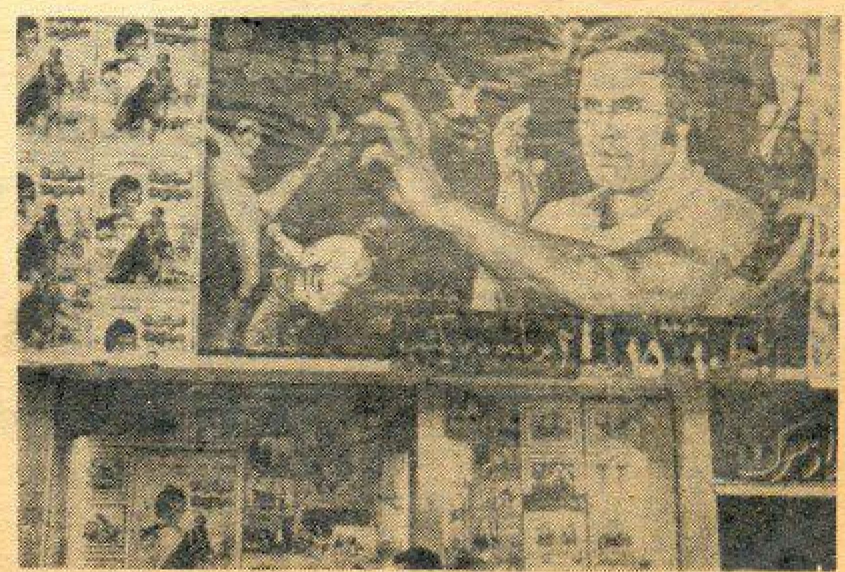
دسته سوم که اغلبشان همان شاگرد مدرسه های فراری هستند، بی‌هدف‌اند. راه آفتاده‌اند توی خیابان و نمیدانند که چه بکنندو همین سرگردانی آنها را میکشاند توی سینمای آلبرز یا آزیتا‌یا..

اما دسته چهارم که بیشتر این سینماها برای‌شان جنبه محل کار دارد تا تفریحگاه گفتم‌آنهایی‌هستند که بدنبال مقاصدی خاص‌اند. مقاصدی غیر متعارف که دست‌یابی به‌آنها برخلاف شئونومقررات‌عمومی است و احتیاج دارد به محلی‌بدور از جنجال وچه بهتر که تاریك باشد و اطرافیان هم‌مشغول‌به‌کاری دیگر که همان تماشا کردن فیلم باشد . آین عده که بهترین دسته تماشاچی برای آین سینماهاهستند معمولا مدت زمان طولانی در سالن نمی‌مانند چرا که تا حریف را جستند خیلی زود بهمراهش راهی میشوند . واگر نه ناامید و بدنبال طعمه‌ای دیگر در سالنی‌دیگر خارج میگردند برای آین گروه خاص که پول میدهند وخیلی‌زود میروند . تنها چیزی که مطرح نیست همان فیلمی است‌که برپرده میرقصد .

همین‌ها که نوشتم باعث‌میشود که سینمای دو فیلم وضعی خاص داشته باشد جدا آز دیگر سینماهای تهران وآلبته شایدبی‌مورد نباشد

بقیه در صفحه ۳۲







پته روی آب!

از : فواد فاروقی

سنفونی غم‌انگیز

توی یکی از پارکهای بلژیک، مجسمه «یوهان اشتراوس» را با وقار و شخصیت هرچه تمامتر قرار داده‌اند و جماعت معتقدند که هر گاه دختری باکره (البته نه با «کره!») از جلوی روی موسیقیدان بزرگ بگذرد، یوهان طبعی پیدا می‌کند برای خلق آثار ارزنده.

شایع است که یوهان تا دو سه سال پیش هیچ آهنگی نساخت و البته گناه به گردن روی ودخترانی که ازمقابل مجسمه می‌گذشتند.

هنرشناسان گهرشناس! شور کردند و پس از جلسات متعدد به این نتیجه رسیدند که آهنگساز بزرگی چون یوهان اشتراوس نباید خاموش بماند و ویلونش بی‌صدا. آمدند و به این آهنگساز بزرگ جهان پیشنهاد کردند هر گاه «ناباکره»ها! از روبرویت رد شدند آهنگ بساز.

یوهان پذیرفت و هنگامی‌که «ماریا اشنایدر» ستاره جنجالی فیلم «آخرین تانگو در پاریس» از برابرش گذشت، ذوق سازندگیش گل کرد و آهنگی ساخت به نام «سنفونی چلوار پاره..!» بااین تفاصیل هیچ بعید بنظر نمیرسد، حضور چند تن از ستارگان سکسی سینمای ایران، علاوه بردمیدن روح براین مجسمه بی روح، آنرا هم براه بیندازد!!

فی الواقع سیاه شده‌ایم

دوستان فریادشان به آسمان رفته است که: - سیاه بازی که این هنرنمایشی سنتی از بین رفته و دیگر سیاهان را برصحنه تئاتر نخواهیم دید.

این موجب نگرانی است، هر گاه که چیز تازه‌یی روی کار می آید، کهنه از میدان بدرمیرود. این قانونی است که تاکنون در آن هیچگونه تردیدی بوجود نیامده است. برای نمونه با آمدن ظروف پلاستیکی و نشکن، سازندگان ظرفهای چینی، نانشان آجر شده است و من نگرانی داشتم که نکند سیاه های تئاتر دیگر روز خوش بخود نبینند و نانی در سفره‌شان.

مدتی اندیشیدم و آخر به این نتیجه رسیدم که سیاه بازی تنها هنری است‌که زایل نمیشود! آخر ماخوب یاد گرفته‌ایم چگونه همدیگر را سیاه کنیم! فیلم بد می‌سازیم و بعنوان فیلم هنری قالبش می کنیم مزخرف می‌گوییم واسمش‌را گذاشته‌ایم شعر ناب نقدسینمایی نمی دانیم چیست ولی میشویم منقد سینمایی ...

حرف آخر آنکه براستی با این ادبیات وهنر سیاه شده‌ایم و خبر نداریم!

لولوخورد!

«... دیگه یارت نمی‌شم، ممه رو لولو خورده» نقل از یکی از ترانه‌های فیلم‌های فارسی.

یاری که به قول شاعر «ممه» نداشته باشد، یا باسخاوت در اختیار لولو گذاشته باشد: بدون بروبرگرد بترد عمه‌اش می‌خورد! هنگامی که داشتم این مطلب را می نوشتم، یکی از دوستان مجله گراوری از «نوش‌آفرین» روبروی من گذاشت که نگاه کن و حظ‌ببر!

دیدم و از اینکه «لولو» بسلامت این تازه رسیده سینمای ایران چندان لطمه‌یی نزده است احساس خاصی بمن دست داد و آرزوئی که ایکاش نصف وظائف لولو به عهده این نگارنده حقیر محول میشد! امید است که خاک این خبر را برای لولو نبرد.

ماجرای بوسه قنبری

اگر اشتباه نکنم، ده دوازده سال پیش از «حمید قنبری» پرسیدند.

- بوسه از سر خوب است یا از پا!

«قنبری» جواب داد:

- خیرالامور اوسطها!

دو هفته پیش به دعوت سندیکای هنرمندان رفته بودم به تالار موزه برای اینکه ناظر باشم، به فعالیت‌انتخاباتی هنرمندانه‌شان که‌متوسلانی حرفهایی‌زد واشاره‌یی به جای خالی قنبری کرد.

خیلی دلم میخواست قنبری‌هم آنجا بود و گفته‌اش را برای من و امثالهم تفسیر می‌کرد تاپته‌اش - احیانا! روی آب میریخت!

مواظب محلل باش

برخی از مجلات نوشته‌اند که منوچهر وثوق پس از دوبارمتارکه با همسرش تصمیم دارد بازرجوع کند و زندگی سعادتمندانه‌یی - مثل گذشته - را از سرگیرد:

انشاءالله این خبر درست است اما منوچهرخان باید بیاد داشته باشد که یك بار دیگر طلاق کاررا به جایی می‌کشاند که نصرت‌کریمی نوعی از آن را در فیلم «محلل» نمایش داد!

مسابقه!

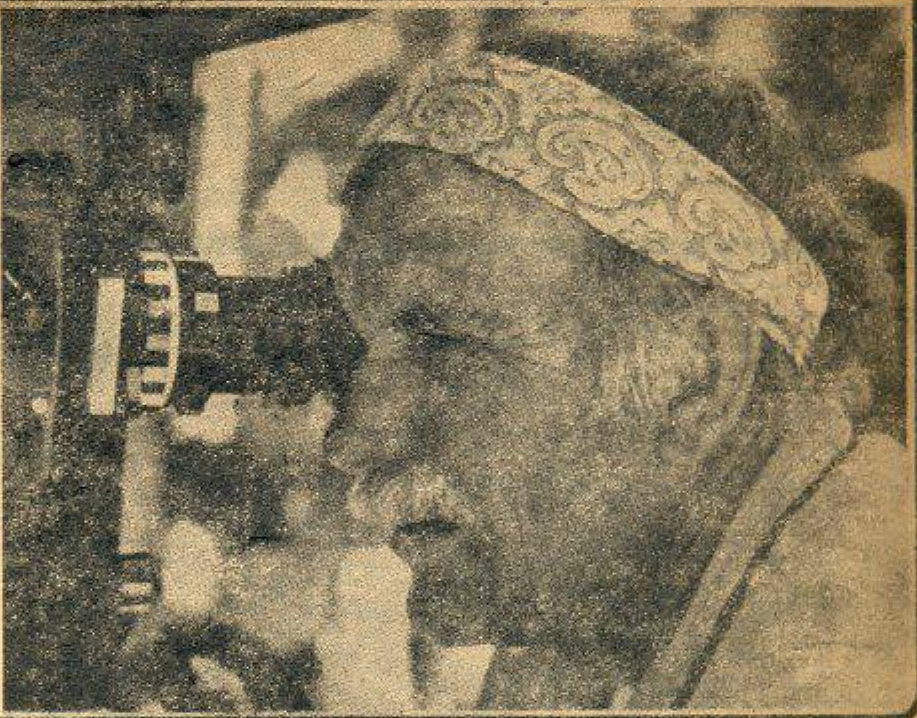
درمحافل هنرمندانه، حرفهایی زده میشود که در نوع خودجالب است، از جمله اینکه یکی از صاحبان هنر! می‌گفت:

- قطاری عاشق کوهی بلندشد هی دورش می‌گردید و خیلی متاسف بود چرا تونلی پیدا نمی شودبرای چندلحظه‌یی استراحت!

باداشتن دگی هایی که در محافل هنری وجود دارد، لطفا تعین فرمایید قطار عاشق و کوه معشوق را

کسانی‌که پاسخ صحیح‌بدهند جایزه خود را از همان کوه وهمان قطار دریافت دارند.

سام پکین پا



...مردی ثابت در سرزمینی متغیر...!

اورا شاعر خشونت و استاد در تکنیك سینما دانسته‌اند ، او را مرثیه‌سرای غرب وحشی ومردان کلاهدار کابوی بحساب آورده‌اند و بالاخره ازوی بعنوان مبلغ سر سخت‌افکار فاشیستی نام برده‌اند ...

بدور از همه‌ی این نقیضه‌گوئی ها - که هر هنرمند واقعی در زمان آفرینش هنری اش با آن روبرروست - در حال حاضر هر کدام‌از موافقین ومخالفین آثارش در یك عقیده متفق‌القولند و آن اینکه «سام پکین‌پا» یك «سینماگر» است و برای خیلی‌ها همین عنوان کافیست .

نام پکین‌پا پس از اولین نمایش«این گروه خشن»در ۱۹۶۹ بر سر زبانهاافتاد. این سرخپوست زاده ، سالها در تئاتر به مشاغل مختلفروی آورد و چندی نیز بعنوان بازیگر تئاتر در آلبوکرك فعالیت‌داشتو در همان زمان موفق بساختن چند فیلم کوتاه گردید . پس از آن به تلویزیون رفت و کارش را در مقام سناریست سریال های تلویزیونی آغاز کرد و در سناریونویسی به اشتهار زیادی دست یافت و باز هم از راه سناریو نویسی بود که به دنیای سینما پا نهاد.

اولین فیلم بلند او با نام «همراهان سر سخت» زیر نفوذمستقیم کارگزاران و تهیه کنندگان هالیوود ساخته شد . این فیلمی است عادی و معمولی که بجز چند لحظه‌ی کوتاه و چند دیالوك گذرا چیز دیگری از پکین‌پا ندارد.

در این فیلم «برایان کیت»که‌از دوستان نزدیك پکین‌پا بشمار میرود بازی داشت و تنها وجود او بود که باعث‌شد پکین‌پا کاراین فیلم را تابه آخر ادامه دهد.

ارائه‌ی «خشونت» که بعدها در کار پکین‌پا سیر تکاملی غریبی پیمود و باوج واقعیت گرائی رسید، در اواخر «همراهان سر سخت» نمود های جسته‌و گریخته‌ای داشت و حتی در بعضی دقایق افت هائی نیزبچشم می‌آمد و بازی آکتریس قدیمی هالیوود «مورین اوهارا» که از ستارگان محبوب استاد فقید سینما «جان فورد» بود ، در این فیلم بنقش‌یك زن کافه ، بشدت نچسب وتوی‌ذوق زننده بود (مورین اوهارا در این فیلم ازطرف کمپانی وارنر به پکین پا تحمیل شده بود) وگو اینکه از حیث فیزیك و واکنش‌های ظاهری می - توانست یك «زن تمام عیار پکین پائی» باشد ، اما توفیقی از این لحاظ نداشت .

از همراهان سرسخت فقط یك دیالوك از زبان کودکی را در اینجا می- آوریم که خود شاخص و شروع بیانی است که پکین‌پا در فیلم‌های بعدیش ، آنرا هر چه بیشتر تعمیم داده است : هنگامیکه رقاصه با پسر کوچکش به کلیسا میروند ، زن های‌باصطلاح مومنه وپاکدامن شروع به پچ وپچ می‌کنند و بدوبیراه می‌گویند که یك رقاصه‌ی بدکاره چرا بایستی پایش را به کلیسا بگذارد . پسر کوچك که متوجه حرفها شده ، رو بمادرش می‌کند و می‌گوید :

«مامان ! اگه اینا میخوان‌برن‌بهشت ، بهتره من و تو بریم جهنم .»

پس از این فیلم پکین‌پا با تهیه کنندگان بخاطر دخالتهای بسیار آنها در امر تهیه‌ی فیلم مدتی را به کنکاش‌گذراند و در سال ۱۹۶۲ وی موفق بساختن دومین فیلمش با نام «جدال در بعد ازظهر» گردید. پکین‌پا با این فیلم نظرهای بسیاری رابسمت خود معطوف کرد و درواقع اساس و بنیان سبکی را ریخت که امروزه بنام «سبك‌پکین پا» کاملاشناخته شده است .

به بازی گرفتن «جوئل مك‌گری» و«راندلف‌اسکات»، دو آکتور کهنه‌کار ومشهور

بقیه در صفحه ۳۰



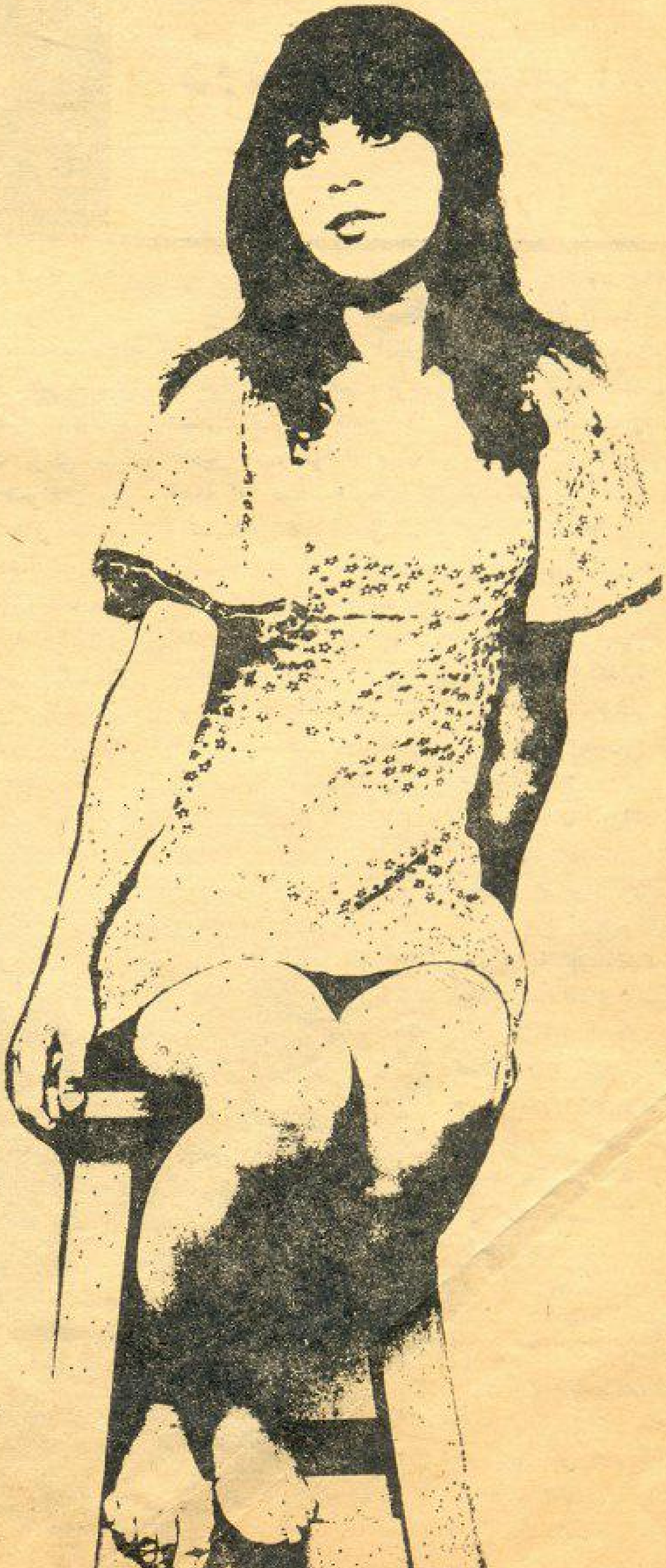
این گروه خشن

سرگذشت حقیقی خانم «ز»: من آرزو داشتم مثل

توصیه می کنیم تمام دختران جوانی که عشق هنرپیشگی در سر دارند این ماجرای دردآلود رابخوانند

فیلم و هنر :
روزی که خانم «ز» به دفتر مجله آمد و سرگذشت وعکسهایش را در اختیار ما قرار داد، بسی متاسف شدیم، زیرا یك عده شیاد که هیچگونه بستگی و وابستگی بـه جامعه هنری و سندیکای هنرمندان ندارند ، چنین باآبرو و حیثیت خانواده‌ها بازی می کنند . مااین سرگذشت را چند هفته در مجله دنبال می کنیم و امیدواریم پدرها و مادر هایی که به سلامت جسم ، روان واندیشه دختران جوانشان علاقمندند بامطالعه این سرگذشت ، بادقتی بیشتر به استعداد های هنری فرزندان خود نگاه کنند

خانم «ز» در آغاز حرفش میگوید :
بـه من گفتند :
ــ برای هنرمند شدن ، ازصفر باید آغاز کرد و من از صفر شروع کردم ، امابه جای آنکه به سینماگران راستین و با وجدان رجوع کنم در دام چند شیاد زنباره گرفتار آمدم ...
... اکنون من یك زن هفده ساله‌ام که رازهای اندامم را باسیاری ازدام گسترده‌های بی‌هنردرمیان نهاده‌ام.من سرگذشت و عکسهایم را باین خاطر در اختیار مجله «فیلم و هنر» قـرار داده‌ام ، تادختران سیزده چهارده ساله‌یی که قلبشان از عشق سینما سرشار است ، بیگدار به آب نزنند و چون من درعنفوان جوانی ، زنی سرخورد ونومید نگردند .



ملاقات اول

پیش از آنکه خودش بدرون اتاق بیاید ، سایه‌اش برزمین گسترده شد ، سایه یك زن بلند بالا وماکسی پوش. نگاهم از روی سایه‌اش گذشت و به اومتوجه‌شد.به زنی که زیر پالتوی بلند و سیاهرنگش ، دامنی کوتاه بتن کرده بود .
بی آنکه حرفی بزند ، با آرامش هرچه تمامتر کنارمیزم آمد و گفت :
ــ آقای سردبیر شمایین ؟
ــ خیر : هنوز نیومدن .
پالتویش را از تنش درآورد و روی صندلی کنار میزم گذاشت .
ــ خب آقای سردبیر کی می‌آن ؟
ــ تا یه ساعت دیگه حتما پیداشون میشه .
نگاهی به ساعتش انداخت و بابی‌حوصلگی روی صندلی نشست ، پرسیدم :
ــ اگه مطلبی دارین لطف کنین من اونو به آقای سردبیر میدم .
از جیب پالتویش چند برگ کاغذ تاشده در آورد :
ــ این مطلب منه ...

«فروزان» مشهور شوم ولی...

کاغذها را از او گرفتم :

ــ حتمانقد سینماییه ؟

با ناراحتی جواب داد:

ــ نه ... سرگذشت منه . سرگذشت زن هفده ساله‌ایکه به خاطر سینما تباه شده ... روزیکه من به سینما اومدم یك دختر تازه سال بودم ولی حالا ... یه‌زن دستمالی شده‌ام ... یه زن که در اولین سالهای جوانیش بامفهوم شکست ، جنایت،پستی و ... بخوبی آشنا شده ... سینما نه تنها دخترگی منو از بین برد . بلکه قلبمو شکست .. خردوپایمالم کرد ومنی که حالاروبروتون نشستم یه زن بی‌قلب هستم ...

نگاهی به کاغذ هاانداختم ، از هر صفحه چند سطری را خواندم ، باخطی بچگانه و نایخته مطالبی برکاغذها نوشته شده بود ، مطالبی‌که هریك از فجایعی حکایت می‌کرد که عده‌یی با آلودن نام «هنر» به انجامشان مبادرت می‌ورزند .

به او گفتم :

ــ بسیار خوب ، من‌این مطالبوبه سردبیر مجله میدم. شما می‌تونین فردا عصر به دفتر مجله تشریف بیارین .

فقط گفت :

ــ متشکرم !

و از اتاقم خارج شد.

وقتی که «م‌ـصفار» آمد ، کاغذهایی را که خانم «ز» دراختیارم قرار داده یود باو دادم . «صفار» با دقت آنها را مطالعه کرد . از اینکه یك زن‌بااین‌سن‌وسال کم . تا بدین‌اندازه دچار رنج شده است به شدت ناراحت شد :

ــ فوادجان این کاغذها را من نگه‌میدارم . وقتی که آمد به حرف بکشونش... این مطلب می‌تونه خیلی از دخترا رو روشن کنه که بجای رفتن پیش آدمهای دور از انصاف بــه هنرمندان راستین مراجعه کنن تادچار چنین‌دردسرها و آبروـ ریزیها نشن .

ملاقات دوم

روز بعد . خانم «ز» بازهم به دفتر مجله آمد :

ــ عکسامو آوردم تااگه خواستین سرگذشتمو چاپ کنین صفحه‌تون خشك نباشه و درضمن خوانندگان مجله‌تون فکــر نکنن قصه‌پردازی کردین .

عکسهایش را گرفتم :

ــ قرارمون براین شده که شما اونچه که نوشتین برامون بازگو کنین البته باشرح جزئیات ، ما می‌خواهیم سرگذشت‌شما روبه تفصیل درمجله چاپ کنیم .

خوشحال شد . انگاری از مدتهاپیش می‌خواست حرف‌ـ هایش را برای‌کسی بگوید . اما این مجال و موقعیت را به دست نمی‌آورد . باآنکه همه‌حرفهایش رابا نثری پر اشتباه و بی‌پروا نوشته‌بود . هنگام سخن گفتن ــ گه‌گاه دچار شرم میشد :

ــ سیزده سالم بود اماانداممم به‌اندازه اندام‌یه‌دختر هیجده‌ساله رشد کرده بود . هرکس از پدرومادرم سن‌وسالم را می‌پرسید ، از پاسخ اونا دچار تعجب‌می‌شدند و بعضی‌ها اصلا باورنمی‌کردن

گروهی ازسینماگران برای اینکه این دختر را هنرپیشه کنند او رافریب دادند..!

دراین موقع ، عشق من به سینما بــه اوج رسید . می‌خـواستم هنرمند ترین ستاره سینما بشم . همه ازعشق بزرگم به سینما آگاه بودن ، همه می‌گفتن بالاخره روزی من ، هنرپیشه می‌شم. ازوقتی که‌خیلی کوچك بودم ادای هنرپیشه‌ها رو درمی‌آوردم‌و چون کار پدرم اندکی به سینما و تئاتربستگی داشت ، بااو به تئاتر می‌رفتم و همپای رقاصه‌ها می‌رقصیدم ، جالب اینجا بود که رقص من سه‌چهار ساله بیشتر توجه مردمو جلب می‌کرد تا رقص رقاصه‌ها . اصلا اعجوبه‌یی بودم ، وقتی که پدر و مادرم باهم قهر می‌کردن ، من‌اونا را باهم آشتی‌میدادم . توی خونه ، توی مدرسه منو دوس داشتن و همه‌به آتیه‌ی هنریم باخوشبینی نگاه میکردن . وقتی که سیزده‌سالم شد، عشق سینما پاك دیوانه‌ام کرد ، یه روز توی روزنومه یه آگهی دیدم ، توی آگهی‌نوشته بود: «به‌چند دوشیزه و بانوی زیبا برای شرکت در فیلمهای تبلیغاتی نیاز است.» نمیدونین چقدر خوشحال شدم ، فورا به طرف تلفن رفتم و شماره موسسه تبلیغاتی رو گرفتم . خدا خدا میکردم که این موسسه تبلیغاتی مثل دیگر استودیو هــا و موسسه‌ها وقتی که می‌شنون سیزده سال دارم جواب‌منفی بهم ندن. تلفن چند دفعه زنگ زد بعدصدای مردی روشنیدم ،مشخصاتمو گفتم ، دعوتم کرد به موسسه‌اش ، موضوع رو بامادرم درمیون گذاشتم و روز بعد بامادرم و پسر عموم به موسسه تبلیغاتــی رفتم . قبل از اونکه وارد دفتر تهیه کننده فیلم‌های تبلیغاتی بشم‌به‌بهانه‌یی به توالت رفتم ودامنم راچند سانتیمتر کوتاه تر کردم! میخواستم سکسی‌تر وتودل‌بروتر به‌نظر بیام . نمیدونستم بااین کارم دارم اولین آجر خونه بدبختی خودمو کار میذارم.

یادآوری خاطرات گذشته ، خانم «ز»را شدیدا متاثــر کرد، چند قطره اشك‌از چنگال مژگان بلندش گریخت وروی گونه‌هایش پخش شد باآنکه میخواست همه اسرار زنـدگیش را برملا سازد. باآنکه می‌خواست زبانش رااززندان تاثــر وغم رهایی‌بخشد موفق‌نمیشد. گریه‌میکرد و بی‌دریغ اشك می‌ریخت.

زنگ کنار میزم را فشردم و یك لیوان آب برای او سفارش دادم . پس از چند دقیقه خانم «ز» اندکی براعصابش مسلط شد و گفت:

ــ نمی‌تونم احرف بزنم..خواهش میکنم ازروی مطلبی‌که نوشتم زندگیمو تنظیم کنین، اگه اشتباه داره اصلاح کنین .

ــ اگه چند دقیقه‌یی استراحت کنین مسلما می‌تونین دنباله سرگذشتتونو بگین . اثر حرفاتون بیشتر از نوشته‌تونه .

دیگر حرفی نزد ، من پذیرش پیشنهادم را در چهره‌اش

بقیه در صفحه ۳۲

هیجان،

هیجان یا سکوت

مسعود سلطانی

دراین‌بحث و مباحث بعدی ، از مکتب پیشرو که این‌روزها سخت در حال شکل‌گیری و نشو و نماست دراحد توان وجرات، تحلیلی جامعه شناسانه بعمل میآید .

در دهه‌ی اخیر، سینما تابحدی واقعیت گرایی راپذیرفت وراه خودرا درقالب مکتبی‌مردمی وعقلائی بااتکاءبه ویژگیهای فرهنگی پویا (دینامیك) و پربار اجتماعی و نماد های ماندنی یافت . چنین مکتبی بافیلم «قیصر» تولد یافته و تا بامروزنیمه بالغ شده است ، کمتر سینماگر آفرینش کار امروزین است که بااین فیلم و محتوای آن که سرسختی فرد و همبستگی وصف نشدنی او به زندگی تا بحد نیستی است، آشنا نباشد .

دراین افق فکری در یك‌سو آدمهای درگیر ، شکلی‌انسانی و معصوم ودربعددیگر رها شده و عصیان زده دارند ، پیوند این دوبعد سبب اعتلای منطق و فلسفه زیست وعقیم نماندن رفتارشان میشود .

نخستین صفت بارز این آدمها آنست که به شیوه آدمهای راستین تاریخ یوغی را نپذیرفته و در ژرفای تلاش خویش بـه فردیتی‌گران دست می‌یابند. اهمیت واقعی چنین مکتبی‌خلاقیتی است که‌کنش آدمها را نه‌باالهام از شیوه وتاکتیك های‌فرمالیستی بلکه در سطحی نزدیك به فرهنگ طبقاتی میشناساند .

شکل وخوی آدمها در نخستین دوره‌ی تکامل این مکتب از روندی عاطفی ناشی میشد ولی در انجام شخصیت های نمونه (تیپ‌ها) به‌دنبایی فراسوی مسائل عاطفی در احیطه‌ی هستی راه می‌یابند .

یکی از آثاری که روشنگر این ادعاست «خاك کیمیائی» است که پیوستگی آدمهایش در قالب واحدت رفتار قشری یــا گروهی و نظام فرهنگی ویژه‌ی آنان استوار است ، رویهمرفته تا به اینجا تمامی عناصر ایــن مکتب از قیصر تا به خاك بـا ساختی متشکل از عناصر زیر بنائی غنی بــدعت گذاروپیشرو (پیشرو باالهام از نظریه‌ی «شومپیتر» متشکل از افرادیّ است که درنوآوری قدرت و تحمل‌خطر ــ ریسك دارند) بوده‌اند .

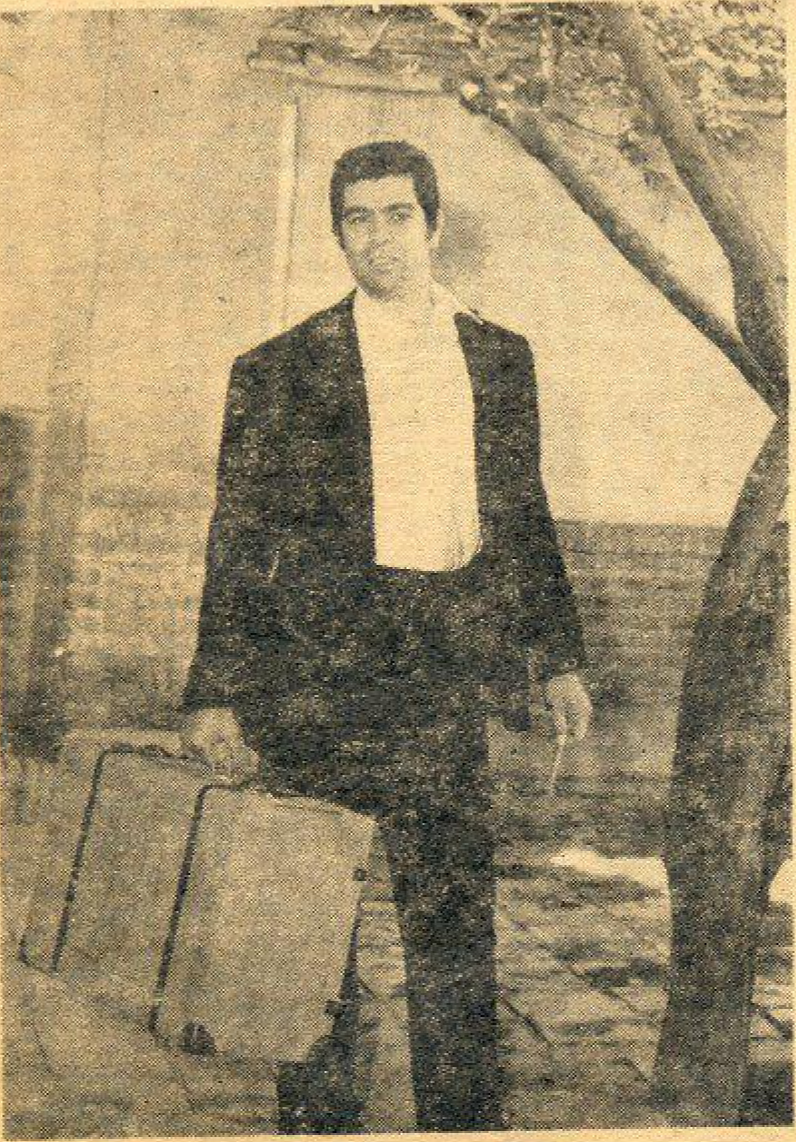
شکل تقلیدی بعضی ازآدمها از این‌مکتب تا بحدی سست وبی‌پایه است ، به ویژه به‌لحاظ کاربرد اصول فرهنگی ساکن ولایتغیر (استتیك) .

دراین زمینه رجوع میدهیم به‌فیلم‌هایی نظیر «طوقی» ویکی دوفیلم بلند و کوتاه از فیلم‌سازی صدالبته پرطمطراق که تاحد دانش وآگاهی این قلم ازآن سخن رفت و ببهانه‌ی :

«روکناری گیرگر سیر جهانت‌آرزوست ــ کس در اثنای شناکی سیر دریا می‌کند » سکوت اختیار می‌کنیم . در ایــن شیوه فیلمساز از فرمی ساده توام بابیانی هم‌شکل باآن‌باآگاهی و آمیزش آن باواقعیت‌اجتماعی بهره می‌جوید، حرکت همانند عناصر متشکله فیلم به نحویست که همین عناصر زاینده‌ی‌نوآوری وپویایی هستند ، بهره‌کشی انسان‌از انسان، پایمردی دراعتقاد به نمودهای هستی نظیر مذهب ، سنت و ... عناصری هستند که درساخت وبنیان این مکتب مطرح‌اند .

در «خاك» نمودهای هستی مورد بحث در شکلی مادی ، در سکون ودر عصیان نمایان بود ، قهرمان در واپسین لحظات حیات با عشقی که‌بههستی داشت به‌جانبازی پارسایانه‌ای تــن میداد . دراین طرز تفکر علقه‌های عاطفی در بنیان وشالوده‌ی هستی آدمها نقشی به‌سزا داشته و سعی فیلمساز به بهره جویی از نیروی خارق‌العاده القاء مفاهیم به تماشاگر است که ذات هنر رئالیستی را تشکیل میدهد ، باین لحاظ تا حدامکان از تمثیـل که به برداشتی استتیك میانجامد دوری می‌جویــد ، قهرمان هــا آدمهایی هستند سخت کوش و پرتوان از قشرهای‌پائین اجتماع که تاب تحمل ترکتازی‌دم افزون زورگو رانداشته و باخشونتی که به برداشتی استتیك میانجامد دوری می‌جوید ، قهرمان ها سربه عصیان برمیدارند.

شیوه گرینش شخصیت‌ها بنحویست که با مردم علقه های



□ قیصر (مسعود کیمیائی)

سنتی ودیرپا داشته ودرحد دانش فیـــلمسازپیرامون مردمشناسی باآنها وابسته‌تر میباشد . پیدایش و تکامل این مکتب متاثر از نیاز زمان و واقعیات تاریخی است زینرو فیلمساز در انتخاب قصه از ادبیات متعهد و ملزم عصر یاری می‌گیرد . هسته‌ی اصلی وزیربنائی چنین قصه‌هایی حیاتی است، چنانچه فیلمساز از نماد ، تمثیل و پیوندهای دو جانبه بهره گرفته صرفا بخاطر نمودار کردن شکل زندگی و فضای زیستی آدمهاست . اینگونه روابط دراین مرحله گرایش مادی بیشتری داشته و مفهوم تجاوز تاحدی گسترده شده و آدمهای درگیر فیلم ازهوشمندی و آگاهی حسی بیشتری برخوردارند ، نظیر شخصیت صالح در «خاك» که دو بعد نمایان داشت ، بعد نخست بگونه‌ای نظیر «خود» واقعیت گرا و بعد دیگر همان «نماد» یا ترس بود .

درگیری این دو بعد ستیز و گریز این آدم را نمایانده و شکل نمائی او را قالب ریزی مینمودند. چنانچه فیلمساز ابعاد دیگر نظیر خویشاوندی وپیوند های فامیلی یـــا قومی ازایـــن قبیل را مورد تاکید قرار میداد آدمی میشد مهار شده و عاجز ، آدمی که می‌بایست تسلیم شکل تحمیلی زندگانی شود .

در اینگونه فیلم‌ها روبهمرفته قصه ترکیبی است از ضوابط معاش و نحوه‌ی سلب آنها و احقوقی که اشکال کنونی زندگانی آنرا نفی مینماید، نهایت آدمها شکل‌می‌گیرند، از قیدمعصومیت های سنتی و خودبینی رها شده ، فاجعه را آغـــاز میکنند ، میمیرند و یاشاید تولد می‌یابند .

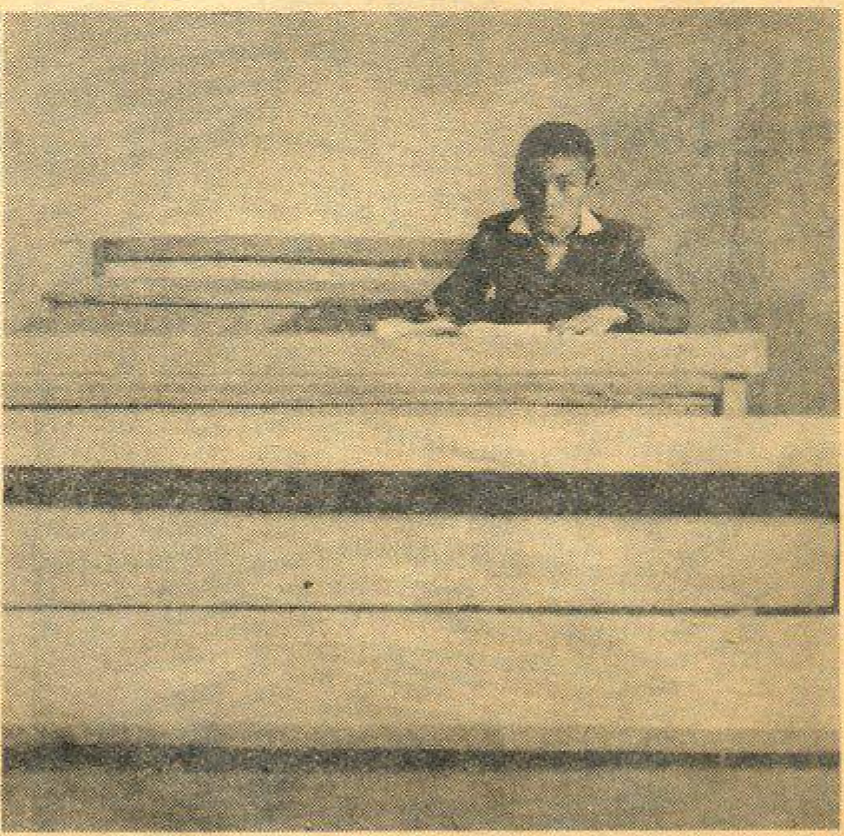
هرگاه این واقعیت‌راپپذیریم که درشروع تکامل‌این مکتب القاء فکر یاشیوه‌ای خاص از زندگانی درمدنظر بود و محتوای عینی فیلم، گامی فراسوی مسائل دیگر نمـــی‌گـــذاشت ، اهمیت قصه درساخت فیلم ، بارز میشود ، ولی بمرور فیلمساز ازنیروی خود آگاهی تماشاگر از حقایق اجتماعی ، بصورت فرایندی جهت‌نفی قصه استفاده نمود و در بهره گیری از ماهیت‌تاریخی نقش آدمها ، بعنوان عوامل‌بوجود آورنده‌ی اجتماع فرائررفت و به‌نمودار کردن زندگی وتعمدی پرداخت که در شکل موجود زندگانی به افسانه می‌ماند .

دلیل چنین تصوری ـــ شاید ـ بتواند بیگانگی نسبی‌ادبیات با دستاورد ها و واقعیات تاریخی باشد . چون روایت است : «اساسا ارزشهای عینی ، حوادث تاریخی را در واقعیت شان تعریف می‌کنند ...»

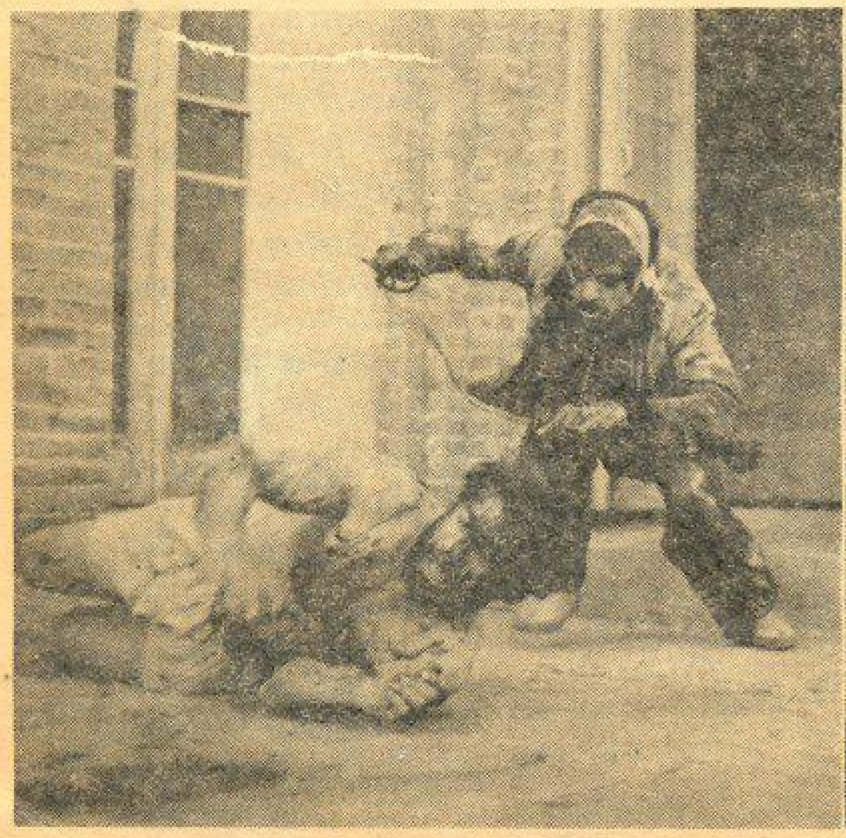
در مقام مثال میتوانیم‌از «یك اتفاق‌ساده» ساخته‌ی«سهراب شهید ثالث» نام ببریم : دراین فیلم آدمها بی‌هیاهو زیسته و گوئی حرفی برای بازگو کردن‌ندارند ،دیوار بدیوار باآدم هایش‌ساکت است.فیلمساز آنانرا ازقید«خود بیگانگی»می‌رهاند، ولی حجاب سکوت را از رخساره‌ی این صورتك‌ها برنمیگیـــرد و تابانجام جست و خیز آنانرا به تصویر می‌کشد ، احساس‌تجرد وناتوانی‌آدمها ، توام‌بانگاه‌های بی‌رمق در فضـــای تیـــره و وهم‌انگیز میخانه‌شکل‌میگیرد. فیلمساز نقاب زمان را از چهره‌ی آدمها برمیگیرد وپیوستگی آنانرا باتاریخ میگسلد ، زیـــنرو ارزشهای سنتی فرد را بی‌اعتبار نموده و تماشاگر را به داوری پیرامون ارزشها و شواهد عینی می‌نشاند . تنهانیازی که در همه‌ی آدمها بیك شکل بروز میکند ، ضرورت جبری و گذران زندگی باآهنگی گران وملال‌آور است. شاید گویاترین فصل فیلم مربوط به‌مرگ مادر است ،ولی حتی مرگ او ، سوگ و تالمی برنمی‌انگیزد . فیلمساز بادرونمایه‌ای سخت پرتوان ، هستی را بوجهی که اسطوره است نمی‌پذیرد و آدمهایش راعاجز و سکوتشان را رها ورد عصیان آنان در گذشته می‌شناساند .

هیولای معاش، حتی کودکی معصوم رابتلاشی وامیدارد ، درام‌نیست، زندگیست که‌بدینسان شکل گرفته واین‌همان‌کودکاست که طعمه راازدریا می‌گیرد وفاجعه می‌آفریند و در آخر کار، زمانی این فاجعه درشکل کامل خود تحقق می‌یابد که این‌همه تلاش و گریز ، کفاف دستیازی به‌تن‌پوشی کم ارزش رانمیدهد، زینرو آدمها بانگاه های خسته، تسلیم انتظار میشوند.

■ ادامه دارد



□ یك اتفاق ساده (سهراب شهید ثالث)



■ خاك (مسعود کیمیائی)

یادداشتهائی که در زیر میآید، بقصد نوشتن قصه‌ای بنام «شب جشن تولد گلاره» شروع شد، اما نمیدانم چطور شد که وقتی قلم را روی کاغذ گذاشتم، قصه پردازی از مغزم گریخت. بهرحال یادداشتهائی که در زیر میآید میتواند طرحی از یك قصه ویك واقعیت باشد، واقعیتی که در بطن آن می‌توان حرفها ودردلهای گوناگونی را جستجو کرد که در زندگی یکایك‌ما بنحوی رخ مینماید.

«۱»

از بس نوشته‌ام دیگر خسته شده‌ام. گاهی اوقات فکر می‌کنم اگر من اینهمه کاغذ سیاه نمی‌کردم، خودکار فروشی که پائین‌دفتر ما بساط خود را چندین و چند سال است پهن کرده، چه سرنوشتی پیدا میکرد ؟!

هروقت فکر کرده‌ام که در آینده دیگر چه چیزی برای‌نوشتن باقی میماند، عاجز مانده‌ام، اما همیشه انگیزه‌ای برای نوشتن‌مرا به هیجان آورده است. درست مثل حالا ...

«۲»

پارسال درست‌همین موقعها بود که یهو یه موجود عجیب و غریب باسم «ترانه» سروکله‌اش تو زندگی ساکت و آرام من پیدا شد، ومثل یك ویرانگر، همه‌چیز رادر مدت خیلی کوتاهی بهم ریخت و تمام مهر و عطوفتی را که من در مدت این چند سال عمر برای خودم اندوخته بودم از من‌گرفت و تمام حواس مرا متوجه خودش کرد.

گاهی اوقات وقتی تنهامیشوم، دباین موضوع فکر می‌کنم که‌چطور میشود یك انسان تمام زندگیش را با خواست خودش در گرو عشق بگذارد ؟ خنده‌ام می‌گیرد. زیرا هیچ نیروی دیگری تا این‌حد قادر نیست که انسان را تا باین اندازه متعلق بخودش کند. ماهم بعنوان یك انسان قلبمان راگذاشتیم در طبق اخلاص و دودستی‌سپردیم دست این دختر ندیده ونشناخته. شبها که میخوابیدم صدای تاپ تاپ‌قلبم چنان بلند بودکه بخودم نهیب میزدم :

– بد مصب، مگر چه خبر شده ؟

اما مگر حرف بگوشش بدهکار بود. همینطور این قلب بی‌زبان برای خودش میزد و میسوخت.

«۳»

بدنبال صداقت وپاکی‌بودم. همان چیزی که این روزها حکم کیمیارا پیدا کرده است. بهمین دلیل فکر کردم که اگر باین یکی اعتماد واطمینان‌کنم، **وبالاخره تو زندگی یکنفر رابرای خودم داشته باشم، خیالم راحت است که میتوانم حرف دلم را با اودر میان بگذارم. این بود که روزهایم بااو سپری میشد. روزهای پر از «بچه‌گی» و دور از هر گونه نیرنك وریای «بزرگسالانه».** زیرا که من صداقت را در کودکی **بیشتر می‌توانم جستجو کنم تادر بزرگی. چراکه هر چه بیشتر میفهمیم،** بیشتر مسئولیت را حس می‌کنیم و همین حس مسئولیت است است که گاهی اوقات انسان را منحرف میکند. نمیدانم ترانه هم این اواخر «فهمیده» بود و احساس «مسئولیت» کرده بودکه ریشه تعلقش را برید و از راه همیشگی منحرف شد ؟ اگر اینطور باشد واگر او به سنی‌رسیده‌باشد که مسئولیت باعث جدائیش شده باشد خیلی خوشحالم. زیراکه همیشه اینطور بوده، ونظام‌طبیعی آدمهانمیتواندجزاین باشد. بالاخره بشر فراموشکار است و همین فراموش کردن لحظات گرانبهای زندگی است که باعث میشود سالیان بعد خاطره بوجود بیاید و ما بیاد آن روزها افسوس‌بخوریم وآه وناله سر بدهیم.

اصلا بنظر من قشنگی زندگی درهمین است. اگر قرار باشد ترانه همیشه باشد که نمیشود ! او باید برود تا مدتی غم واندوه جایش را در قلب من بگیرد، او باید بیاید تامن خوشحال و شاد بشوم ؟!

همین فراز و نشیبها هست که زندگی را بوجود میاورد. من به امیدوآرزو هیچ عقیده‌ای‌ندارم. چونکه این خودما هستیم که حرکت می‌کنیم و خودما هستیم که امید را بوجود میاوریم و آنرا ازدست میدهیم.

فکرهای پوسیده و فکرهای صیقل داده شده در کنار یکدیگر باعث تضاد میشود. این تضاد دست پخت چه کسی‌است ؟اجتماع، خانواده و خلاصه آنچه که ما باهاش سروکار داریم.

ترانه هم‌این روزها دچار همین مسئله شده. او هم دارد فکرش با خانواده‌اش یکی میشود. داردخودش را از یادمیبرد وآنچه را که بعنوان اراده در رك وپی او ریشه دوانیده و سرپایش نگه داشته.

بهر حال چه فرقی می‌کند.امروز او بامن‌صحبت می‌کند. حتمافردا با شخص‌دیگری.

این احمقانه است اگر که بگوئیم «لیلی» ظهور کرده استو در جان و تن دختران امروز حلول کرده.

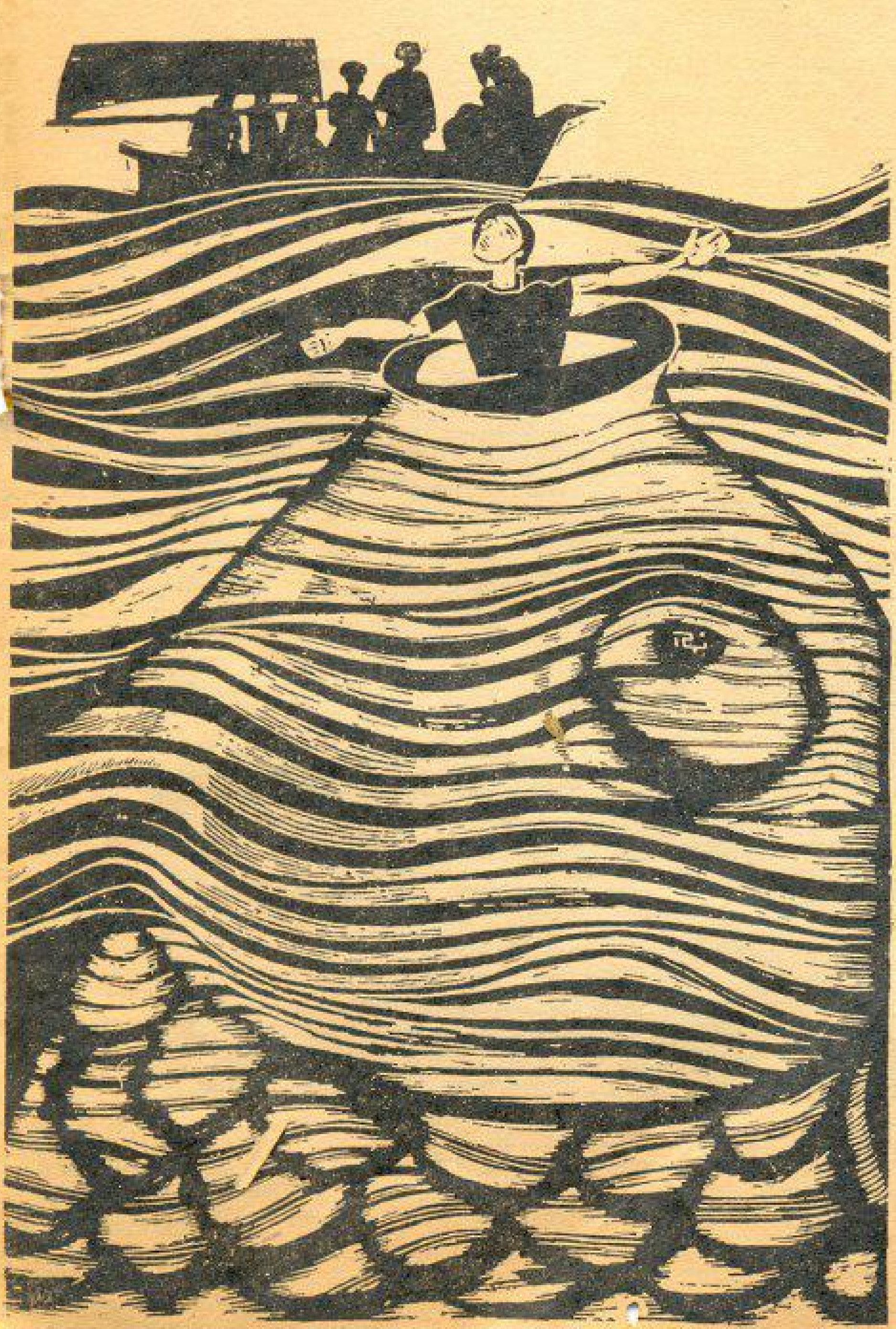
نه، حقیقت را باید پذیرفت.

تنوع طلبی عامل بزرك بشر قرن بیستم است و اگر ترانه هم باین سلك پیوسته باشد هیچ گناهی ندارد. شاید که او احتیاج به تنوع دارد ؟

«۴»

من گاهی اوقات خنده‌ام می‌گیرد که آینهمه حرف که من و او در گو ش‌یکدیگر زمزمه کردیم از کجا آمد ؟ چگونه برزبانمان‌جاری شدشاید اگر مجبورمیشدیم در یك جلسه سخنرانی کنیم، زبانمان بند میآمد ونمی توانستیم حرفهای بآن قشنگی بزنیم.

راستی چرا وقتی انسان بموجودی علاقه پیدا می‌کند دیگر بدیهای او را نمی‌بیند، وهمیشه سعی می‌کند او را بهترین وزیبا-









قتل‌عام در رم

در ماه مارس ۱۹۴۴ نهضت مقاومت ایتالیا عده‌ای آلمانی در حدود ۳۲۵ نفر را در یك غار قتل عام می‌کنند واین ، بهانه یك انتقام میشود ، انتقامی برای کشتار پارتیزان های ایتالیائی ...

این سوژه ، مایه‌کتابی شده تحت عنوان «مرگ‌در رم» اثر «رابرت کاتز» که کارگردان یونانی «جورج پان کوسماتوس» آنرا با شرکت‌گروهی از هنرمندان بین‌المللی به تصویر بر - گردانده است.

نقش اول فیلم را «ریچارد برتن» بازی می- کند. وی به‌نقش یك کلنل «اس. آس» که ماموریت کشتار پارتیزان های ایتالیائی را بر عهده‌می- گیرد ، ظاهر شده است .

بازیگران دیگر این‌فیلم «لئومك کارن دوگلاس هیر و آنتونی‌استیل»هستند. این فیلم را کارپولونتی‌تهیه کرده است . امتیاز بارز این فیلم ، وجود «مارچلو ماستروپانی» به نقش یك کشیش است که سعی‌می- کند از این کشتار جلوگیری کند.

دراین زمینه ، یعنی لذت بردن از وجود این زن بدست میآورد ..

نقش این برهمن را «شاشی کاپور» بازی می‌کند و نقش زن فاحشه را «سیمی‌گاریوال» بر عهده‌دارد . جالب توجه آن که فیلمبرداری این فیلم را فیلمبردار همیشگی آثار اینگمار برگمان «سیون‌نیکویست»برعهده داشته و همین ، امتیاز بسیار زیادی به فیلم بخشیده‌است .

کنراد روکزاین فیلم را برای کمپانی‌کلمبیا- وارنر ساخته است.

شکار روباه

■ جیمز هیل فیلمساز با توجه بیك سنت بسیار قدیمی مردم انگلستان یعنی «شکار» فیلمی در باره شکار روباه با همان استیل و شیوه قدیم ساخته که فیلمی‌سخت پرحادثه و گیرا از کار در آمده است .

در این فیلم تعداد زیادی هنرپیشه شرکت دارند که از معروف ترین آنها باید از بیل‌تراورس ، اریك پورتر ، جرمی کمپ ، راشل رابرتز ، دنیس واترمن وهیدرایت نام برد . طول‌نمایش این فیلم ۱۰۲ دقیقه است که‌درکمپانی آرتوررانك تهیه شده و فوکس آنرا در آمریکا پخش کرده‌است .

دوستا ن‌ادی کویل

■ آخرین‌فیلم «رابرت‌میچم» دوستان ادی‌کویل نام‌دارد . دراین فیلم میچم به نقش مردی که‌خرید وفروش اسلحه میکند ، ظاهر شده است .

در یکی از معاملاتش ،اسلحه های اووسیله‌ای میشود برای‌حمله به یك‌بانك وسرقت پولهای آن ، واین سرقت پای او راهم به‌تله می‌اندازد .

از دیگر بازیگران این فیلم پیتر بویل ، ریچارد جوردن وپیتر مك‌لین قابل ذکرند . فیلم را«پیتر یاتز»که‌از او فیلم‌خوب «بولیت» رادیدیم ، ساخته‌است .

فیلمسازان انگلیسی درشهر سینمائی ایران سرمایه گذاری میکنند

☐ با ایجاد شهرسینمائی قسمتی از صنایع فیلم‌انگلستان به‌ایران منتقل می‌شود. درمذاکراتی که‌انجام شده و صاحبان صنایع فیلم انگلستان علاقمندی خود را به سرمایه گذاری دررشته سینما در ایران اعلام‌داشته‌اند . هارولد پینتر درام نویس وکارگردان مشهور انگلیسی اظهار علاقه کرده است که قسمتی از فیلم‌های‌خود را در ایران تهیه کند.

چند تن از صاحبان صنایع فیلم انگلستان حاضر شده‌اند تا میزان ۲۰۰ میلیون لیره انگلیسی در ایران‌بمنظور ساختن فیلم‌هائی در سطح جهانی سرمایه‌گذاری‌کنند، صاحبان صنایع فیلم انگلستان در مذاکراتی که صورت گرفته است حاضر شده‌اند قسمتی از ابزار فیلم خودرا در اختیار ایران قرار دهند.

شهر سینمایی ایران توسط گروهی از شهرسازان افرانسوی‌و بلژیکی ساخته خواهد شد ،کار- شناسان شرکت های بزرك‌فرانسوی و بلژیکی اخیرا به ایران آمده‌اند تا از نزدیك ابا محل آشنا شوند.

شهر سینمائی بوسیله یك‌جاده ارتباطی عریض به شاهراههای‌تهران می‌پیوندد یك مقام مطلع امروزاظهار داشت‌فروردین‌ماه امسال گروهی‌از کارگردانان بزرك انگلیسی بهایران می‌آیند.



برهنه‌ای در کویر...

نوشته: م. صفار

داستان دنباله‌دار

من فورا بلند شدم ولباس هایم را پوشیدم . در این هنگام عبدالقادر در آستانه در اطاق ظاهر شد و به کلثوم گفت :

– عجوزه ، چرا اینقدر طولش دادی، یالابزن بچاك .

کلثوم بلافاصله از اطاق بیرون رفت و عبدالقادر رو به من کرد و گفت .

– گرسنه هستی ؟

– نه ...

عبدالقادر داخل اطاق شد و گفت :

– سلیمه ، بیخودی سعی نکن که با من و خودت لجبازی کنی. تو آلان در دست من گرفتاری ، بهترین راه اینه که مثل بچه آدم هر چی که من میگم گوش کنی و انجوم بدی .

به عبدالقادر گفتم :

– اگر منو تنها بذاری راحت‌تر هستم .

عبدالقادر خنده‌ای کرد و گفت:

– کور خوondی سلیمه . من عثمان و شیخ شمعون نیستم.

باخودم گفتم عبدالقادر اسم عثمان را از کجا میداند. اودوباره بحرف آمد و گفت :

– وقتی داشتی گذشته خودتو واسه این عجوزه پیرسگ تعریف میکردی همه حرفاتو شنیدم. اگر فکر میکنی که میتوونی یه‌جوری‌هم کلك منو بکنی کورخووندی.

به عبدالقادر گفتم :

منظورت ازاین حرفاچیه ؛

عبدالقادر جلو آمد و گفت:

از این‌شماره بخوانید:

«۱۰»

چندی پیش زنی بنام «سلیمه» که در یکی از محله‌های بدنام تهران زندگی میکند، تصمیم بخودکشی گرفت . اما قبل از اینکه تصمیم خود را عملی کند بدفتر مجله تلفن زد و غمنامه زندگی خود را در اختیار مانهاد .

سلیمه درخاطرات غم‌انگیز خود نوشت :

– ما درکویربلوچستان زندگی میکردیم . یکروز عثمان ودو تن از یارانش مرادزدیدند . دربین‌راه من عثمان را کشتم ، و دوتن از یاران او برای تصاحب من بجان یکدیگر افتادند وغلام که زنده‌مانده بود مرا همراه خود بافغانستان برد. در میان راه غلام برایم فاش کرد که‌پدرواقعی من «عثمان» بوده‌است . ومن از اینکه حرامزاده بدنیا آمده‌ام ، به سرنوشت‌تلخ خود گریستم. همانطور که من و غلام از حاشیه رود هیرمندسوار برشترحرکت میکردیم به قبیله شیخ شمعون رسیدیم. نیمه‌های شب که مادر چادرشیخ شمعون‌خوابیده‌بودیم ، ناگهان یك مردسیاه چهره‌برای تصاحب طلاو جواهرات شیخ باو حمله کرد ، اما من‌فورا به‌شیخ کمك کردم و اورانجات‌دادم. شیخ مردسیاه‌چهره‌راکشت وبدلیل **محبتی‌که‌ظاهرا به‌اوکرده‌بودم، توجه‌بیشتری بمن‌پیداکرد.**

روز بعد شیخ شمعون تصمیم گرفت تا مرا به‌کویت ببرد وبه‌یکی از ثروتمندان کویت بفروشد . بهمین منظور من وغلام را با شتر بطرف بحرین بردودر آنجا من وغلام وشیخ شمعون سوار موتور لنج شدیم تا بطرف کویت برویم ...

–اینك دنباله ماجرا را از زبان سلیمه بخوانید :

– برای‌اینکه نتوونی از چنگ من فرار کنی ، من تورو بعقدخودم درمیاوردم .

عبدالقادر پس از گفتن‌این‌جمله منتظر ماند تا عکس‌العمل مرا در مقابل حرفهایش بشنود . من میدانستم که عبدالقادرمرانمیخواهد بهمسری انتخاب‌کند ، بلکه‌میخواهد باین‌وسیله مرا مغلوب خود کند. با خودم اندیشیدم .:

– اگر من با پیشنهاداومخالفت کنم، حتما بزور متوسل‌خواهدشد.

از اینرو در جوابش گفتم:

– من فعلا اسیر دست تو هستم ، هر کاری که میخوای‌بکنی مختار هستی .

عبدالقادر نگاه کنجکاو جستجو گرش را بمن دوخت و گفت:

– مثل این که داری دختر سربراهی میشی ، یادت‌باشه اگر یه موقع فکرهای بدبد بکله‌ات‌بزنه حسابت با کرام‌الکاتبینه.

عبدالقادر اینرا گفت واز اطاق خارج شد ودر را پشت سرش بست .

تا غروب آنروز درگیر ودار افکار گوناگون دست و پامیزدم و دراین اندیشه بودم که اگرعبدالقادر مرا تصاحب کند چه بلائی بسرم خواهد آمد .

چند بار تصمیم گرفتم تا از آنجا بگریزم ، اما هیچ راه فراری نبود تا من بتوانم خودم رااز آن مهلکه نجات دهم .

سیاهی شب داشت همه جارو رنك میزد که چند ضربه به در اطاق خورد. هراسان، مثل کودکی که در چنگال اوهام گرفتار شده باشد از جا پریدم و منتظر ماندم تا ببینم چه کسی به درضربه میزند .

چند لحظه سکوت برقرار شدو دوباره چند تلنگر بدر خورد.

پاورچین ، پاورچین خودم را به پشت در رساندم و گفتم :

– کیه ؟

صدای کلثوم را شنیدم که آهسته میگفت :

– سلیمه ، تنها هستی ؟

– آره .

آنگاه کلثوم کلید انداخت و در را باز کرد وبا یك چراغ‌دستی که‌اطراف را روشن میکرد داخل‌شد و گفت :

– راه بیفت بریم .

پرسیدم :

–کجـــا ؟

گفت :

– تا عبدلقادر نیومده بایدفرار کنی !

با شك وتردید پرسیدم :

– تو چرامیخوای بمن‌کمك کنی ؟

کلثوم که معلوم بود آزاین سئوال وجوابها عصبانی شده‌است، گفت :

– حالاوقت‌این حرفانیست.

با خودم فکر کردم چـــرا کلثوم می‌خواهد به من کمك‌کند؟ اومیخواهد مرا بکجا ببرد ؟ چه نقشه‌ای برایم کشیده است.

به کلثوم‌گفتم :

– الان ممکنه عبدالقادربیاد.

نگاهی به بیرون کردوگفت:

– عبدالقادر رفته قاچــاق سیگار حالا حالاها برنمیگرده.

پرسیدم:

– میخوای‌منو به‌کجا ببری؟

– میخوام ازدست عبدالقادر نجاتت بدم. چون او خیال داره‌از تو برای رد کردن قاچاق استفاده کنه ، امامن تورو به جائی میبرم که برای همیشه خیالت از دست اینا راحت باشه .

پرسیدم :

– تا نگی کجا من نمیام.

کلثوم مکثی کردوگفت :

– فردا صبح‌می‌برمت‌پیش یه آمریکائی که تو بحرین زندگـــی میکنه.

– برا چی ؟

– که پیشش کار کنی؟

– چه کاری ؟

کلثوم مکثی کرد و گفت :

– اون برای بچه‌اش یــه پرستار می‌خواد . بمن سپـــرده بود که اگریه دختر جوون‌پیدا کردم بهش معرفی کنم. بلافاصله گفتم :

– من که زبون غریبه هارو‌بلد نیستم.

کلثوم که گویا از زندگی مرد خارجی خوب با اطلاع بود گفت:

– این مرد آمریکائی پانـزده ساله که در بحرین زندگی میکنه. بهمین دلیل زبون‌مارو خوب بلده.

– اسمش چیه ؟

– بهش میگن «مایکل‌هوردن».

در حالی که سعی میکردم‌اسم مرد آمریکائی‌را بخاطـر بسپارم پرسیدم:

– چی چی ؟

کلثوم با لهجه خاص خودش دوباره تکرار کرد:

– مایکل هوردن.

با خودم اسم مرد آمریکائی را چند بار تکرار کردم و بعدسئوال کردم:

– شغلش چیه؟

– میگن متخصص چاه نفت.

– هوم ...

– حالا راه بیفت از اینجا بریم که اگر عبدالقادر بیاددیگه نمیشه از اینجا فرار کرد.

از کلثوم پرسیدم:

– تو چرا میخوای منونجات بدی ؟ آهسته زیر گوشم گفت:

– واسه‌ی اینکه ازامریکائی‌پول میگیرم . دیگر حرفی نزدم وهمراه کلثوم از در خارج شدم و کلثوم در رابست.

همراه کلثوم از یك راهروی باریك گذشتم و بعد بمحوطـــه باز و وسیعی رسیدیم که‌درختهای نخل سرتاسر آنجا را پوشانده‌بود.

با ترس و لرز از کلـــثوم پرسیدم:

– اگر عبدالقادر بفهمه هم منو میکشه هم تورو.

کلثوم جواب داد:

– من خودم بلدم چیکار کنم، تورو یه‌جائی میبرم که دست‌فلك هم بتو نمی‌رسه ، چه برسه بــه عبدالقادر .

– مگه عبدالقادر خونه تورو بلد نیست.

کلثوم در حالیکه دست مرا در دستش گرفته بود واز لابلای نخلهای‌خرما می‌گذشت، گفت :

– من اصلا خونه و زندگی ندارم.

با تعجب پرسیدم :

– پس تو چیکاره‌ای؟

گفت :

– من یه زن کولی هستم ، سال گذشته به بحرین اومدم وبا چند نفرقاچاقچی‌برخورد کردم ... بعدشم گرفتار اونا شدم و تاحالا

بقیه در صفحه ۳۰

انتراکت!

از آپاراتچی

ضرب المثلهای سینمای پسرو وپیشرو!

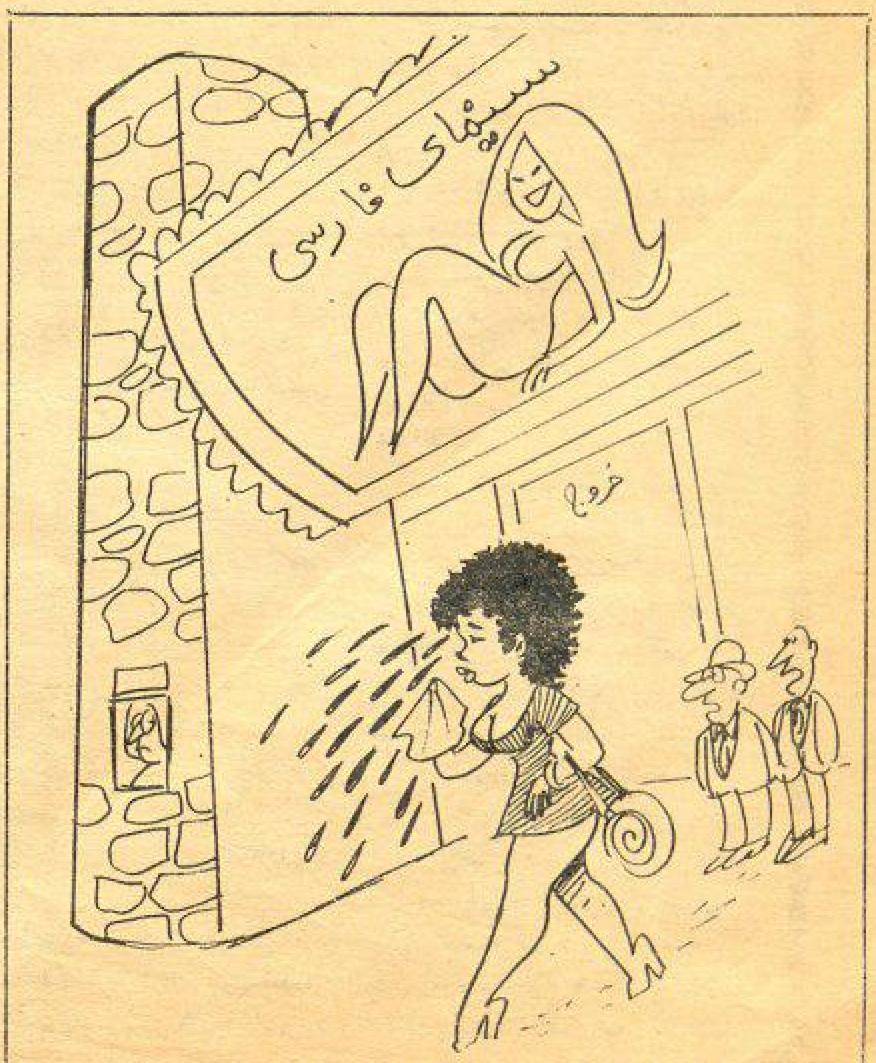
● وقتی فروش فیلم سربالا میرود ، کارگردانش در مصاحبه‌ها ابوعطا میخواند !

● هر کسی سکسش بیشتر ، فیلمش بیشتر !

● «پیشرو» به «پسرو» میگه‌روت سیاه. «اتحادیه» میگه واه واه ...

● اگر یارو کارگردانه ، میدونه ستارهارو کجا بخوابونه !

● نوستاره بی‌حیا تاج‌سر کارگردانه .



– «ماریا اشنایدر» از تاثر گریه میکنه ؟

– نه بابا از بی‌پروائی نوستارگان وطنی گریه‌اش گرفته ؟

ستارگان سینما از نظر یك منتقد

● آیرن: سینمای کلاسیك

● ژاله‌سام : سینمای‌مدرن

● پوری بنائی : ملودرام خانوادگی

● جمیله : موزیکال

● فروزان : عشقی با هاپی‌اند

● هایده : هنری، سنگین

● شهنازتهران : خانوادگی با نتیجه اخلاقی !

● ملوسك : فلاش‌بك

● گوگوش: تراژیك

● مرجان : سینمای‌ایکس

● کاترین: دوبله‌بفارسی

● فرزانه تائیدی : تئاتر فیلم شده

● نادیا : سانسوری

● ژاله‌کریمی: تروگاژ

● سپیده پلیسی ، کارآگاهی

● نوش‌آفرین : پیش‌رو

جملات قصار

● وا ... خاك عالم !

یا

خاك عالم... واه !

آتوسا (ملقب به «حوری»)

● حتما باید در فیلم‌دوتا «کپل» یك جفت «سینه» باشه .

ایرج قادری

● من بعنوان یك مرد نمونه شهرت دارم

رسائی

● میهمانان ، زودتر بخانه برگردید من و ترانه می – خواهیم به حجله برویم اگر دیر بمنزل برگردید تولد بچه ما عقب می‌افتد .

فریدون فرخزاد

الو، آپاراتچی

– الو آپاراتچی !

– چی میکی ، تماشاچی؟

– میگم که تو اون هفته روی جلد بعضی از مجلات مارو دیدی که‌این نوستاره‌های ما چکار کرده بودند ؟

– یعنی چکار کرده‌بودند ؟

– دیگه میخواستی چکار نکنند! نومجله جوانان «نگار» همون محبوبه‌ی آقا مراد بیمزه ،دستش راگذاشته‌بود روی پای «حجازی» فوتبالیست و یاروی مجله سپیدو سیاه خانم «آرام» خانم لخت و عورتوی برنها دستش را گذاشته بود روی توپ «مظلومی» یا بعبارتی مسترگل و بلبل ...یعنی که چی اصولا این ورزشکاران از سینمای ما و متعلقات آن چی میخوان ؟

– راستش اینکه سینمای احتیاج به تقویت «بنیه» دارد و گویا بعضی از مجلات ما راه چاره را با این روی جلد ها نشان‌می‌دهند. باید امیدوار بود که «تفاهم» مزبور نتایج مورد «نظر» را ببار بیاره !

***

– راستی چرا این خواننده خاکی یا بعبارتی «فیروزه» وقتی توی «شو» شرکت میکند اینهمه و اینقدر نیشش بازه ... یااینکه‌به

زور بازش می‌کنه ؟

– یعنی‌حکمتش رو نفهمیدی، هالـو اون داره بـه ریش من و تومیخنده !

***

– یکی از مجلات نوشته بود که « چهارپاسبان ضمن فیلمبرداری خانه‌بدوش برای حفاظت از ۴۰۰ هزارتومان درمحل‌فیلمبرداری قدم میزدند تا مبادا بلائی برسر پولها نیاید .

پرویزکاردان لحظه‌ای صندوقچه را از خوددور نمیساخت و هرکجا قدم میگذاشت ، مسئول بانك چون سایه‌ای بدنبالش بود ...

خلاصه اینکه ۴۰۰هزار تومان پـول نقدی که ازبانك‌بودیعه گرفته شده بود کلی دردسر و دلواپسی برای تلویزیون و کاردان بوجود آورد ».

یعنی اینکه باور کنیم آنها بوای تهیه آن‌صحنه ۴۰۰هزار تومن نه کم‌و نه‌زیاد پول نقد ازبانك‌گرفته بودند و نمیشد صندوقچه خالـی و یاتوش بسته‌های کاغذ باشد ؟

– لابد باور هم کردی ؟

واقعا که‌خیلی‌هالواست کاردان که تماشائیان رامدتی است فیلـم کرده و این هنری نویسان هـم خوانندهاشون را ...!

سخاوت های ستاره‌گان سینما

● **جمیله**

– همیشه با سخاوت بوده!

● **فروزان**

– سخاوتهایش فقط نصیب‌کمتر از ۱۸ سالگان میشود !

● **پوری بنائی**

– بخیل و نظر تنگه !

● **نادیا**

– دوباره سخاوتهایش گل‌کرده!

● **ژاله سام**

– چیزی تو دست وبالش‌نیست و گرنه ..!

● **فرزانه تائیدی**

– فقط حرفش رامی‌زند !

● **نوش آفرین**

– طفلکی از همان اول هرچی داشته در طبق اخلاص گذاشته !

● **ملوسك**

– حتی از پته‌هایش هم گـذشته است !

● **شهناز تهرانی**

– بذل و بخش بذنیست، امـا کسی ازاو چیزی نمیخواهد !

کارگردان در گلستان

منت کارگردان را پیشرو و پسرو که کارش موجب شفقت است و به مزایا اندرش مزید حیرت . هر فیلمی که ببار می‌آورد، هدف انتقادست و چون کار کندمفرح تهیه کننده پس از هر فیلمش دو حکمت موجودست و برهر حکمتی سندیکا واتحادیه‌ای واجب .

از دست و قلم کـه برآیـد
کز عهده نقد کردنش بـدر آیـد
منتقد همان به‌که در نقد خویش
فقط نام ز تهیه کننـده آورد
چونکه سـزاوار کارگـردانیش
لعن هم نتواند کـه بجای آورد

باران و برف ادعاهایش همه‌جا رسیده و خوان مصاحبه‌های سرد داغش بهمه مجلات کشیده: دامن کوتاه‌ستارگان را به‌بهانه هائی چون استحمام (البته در فیلم) بدرد و وظیفه بشهـرت رسانیدنشان را برعهده بگیرد.

ای عـزیـزی کـه در سینمایت
شهین ومهین وعذراوظیفه‌خورداری
ثریا بهشتی را چـرا کنـی محروم
مگر با شهناز تهرانـی نظر داری

مدیر تهیه را گفتندتافرش مصنوعی‌بکنار جویباری بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا جهت نورکافی بکناری رفته تـا درختان که بخلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر کرده‌اند واطفال شاخ که بقدوم موسم ربیع (مثلا) کلاه شکوفه برسر نهاده‌اند. در فیلم بهتر متجلی شوند. آنگاه «نادیا» را خواسته تا با موزیکی از خزانه غیب در آن بساط دست‌افشانی و پایکوبی نماید بقدرت جادوی کارگردانی او آب در دهن شهد فایق شده و تخمه ژاپنی به‌شکرش بین دست و دهن حیران مانده.

چشم و ابرو ساق و بازو همه‌در کارند
تا تو کیفی بکف‌آری وبلـذت بجـوی
همه از بهر تو هستند در تب و تـاب
شرط انصاف نباشد که توهم منقد بشوی

در خبر است از ادیان اخبار و خبرنگاران شیرین گفتار و منتقدین جوان و هنری نویسان خردوکلان که:

چه غمم سینمای فارسی را که دارد چون تو کارگردان
چه باك ازموج ضرر آنرا که باشدچون تو پشتیبان

توهم میدونی ، منم میدونم

«پیشرو» ناز داره ، میدونـی ؟
به تهیه کننده نیاز داره ، میدونی
واسه فیلمش جهاز می‌خواد ، میدونـه
گوگوش‌وپوری‌وشهناز میخواد ، میدونه
تموم عاقلان میدونن
توهم‌میدونی ، منم میدونم

* ● *

چرا اتحادیه با سندیکا لجه میدونی؟
چرا میگه نظرش کجـه ،میدونی
همه هنرمندان میدونن
توهم میدونی ، منم میدونم

* ● *

فروزان حالا پیش کانونه میدونی
کلك ، کـلك‌نونو بوقلمونه میدونی
حالا همه بـا همند، میدونـی
در فکر یه راه بی‌پیچ و خمند ، میدونی
تموم تماشاچیان میدونن
توهم میدونی ، منم میدونم

* ● *

آقای فرخزاد علامت بده !

آقای‌فرخزاد . بنده‌از راه‌دید بهتر میتوانم باشماحرف بزنم تاانیکه باکلام. اگر شمامیخواهید بامن دوست شویدبوسیله دست بمن‌علامت‌بدهید.

علی اصغر ؟

فیلم وهنر : ما که از این نامه چیزی سردر نیاوردیم. شما چطور ؟

سام پکین پا (بقیه)

نقش‌های وسترن که بـا تغییر و تحولات سینماو روی کار آمدن چهره های جدید ، کنار گذاشته شده بودند ، یك عمل متهورانه محسوب میشد کـه تـا آنزمان کمتر دیده شده بود. جالب اینکه این دو بازیگر قدیمی ، نقش دو کاوبوی پیررا بازی می‌کردند که رودر روی هم ، بار دیگر دوران شکوهمند جوانی خود را تجربه می‌کنند و بـه نقطه‌ای اوج – پایـان‌اش می‌رسانند .

بعد از بروی پرده آمدن « جدال در بعد از ظهر» پکین پا بمدت دوسال دچـار رکـود کارشد و در اینمدت دست به کارگردانی هیچ فیلمی نزد تا اینکـه «چارلـتون هسـتون» بـا نفوذی کـه در کمپانی هـا داشت‌وی را برای‌کارگردانی «میجرداندی» فرا خواند. این‌فیلم برای‌کمپانی« کلمبیا» تهیه شد و باز همین‌فیلم بود که موجب شد پکین پـا بمدت‌چندسال از کمپانیهای فیلمسازی امریکا طـرد شود. خود او از جـریان تهیه‌ی این فیلم بـاتاسف وخشم یاد می‌کند و آنـرا بهیچوجه کار خودش نمی‌داند.

نظریات « چارلـتون هستون» بعنوان بازیگر اول در این فیلم از یکـطرف وفشار تهیه کنندگان از جهتی دیگر ، چنان وضعیتی بوجود آورد که فیلمبرداری بیش از مدت معین وپیش بینی شده طول کشید و بعد از آن در مرحلـه‌ی مونتاژ نیز «پکین پـــا» نتوانست خواستهایش را جامه‌ی عمل بپوشد ومونتور- های کلمبیا فیلم را از اول دوباره مونتاژ کردنـد و هنگامیکه «پکین پا» فیلم رادید یکسر بسراغ «جری برسلر» تهیه کننده‌اجرائی فیلم رفت و با چند مشت ازوی پذیرائی شایانـــی بعمل آورد ! پس از آن ، وی‌مدتی را بدنبال طـــرح یك شکایت رسمی سپری کرد که در آن خواستـار حذف نام خود از روی «میجرداندی » شده بود که البته با قدرتی که کلمبیا داشت نتوانست کاری از پیش ببرد.

تا شروع افتخار آمیز- ترین فیلم چندین سالـه‌ی اخیر سینما « این گروه خشن » ، پکین پا یکبـار نیزفیلمی را شروع کـرد بنام «قمار باز سین‌سیناتی» که چون باز تحمیلی ازجانب کمپانی بئو شد ، دایـر بر اینکه فیلم را رنگـی بگیرند ، پکین پا از ادامه‌ی کار سرباز زد و فیلم رابه نورمن جیوسن سپردند . پکین پا عقیده داشت که این فیلم بایستی بطـریق سیاه و سفید تهیه شود !

۱۹۶۹ فیلم « ایـن گروه خشن » ساخته شد، این فیلم که در آنسال غوغای بیسابقه‌ای برانگیخت و موجبات تحسین اکثریت قریب‌باتفاق ناظران ومنتقدین برجسته‌ی دنیا را فراهم آورد، وسترن بیسابقه‌ای بود که تا آنزمان نظیـــرو مانندی نداشت و حتی‌پس از گذشت چند سال ازاین فیلم هنوز همانندی بـه شکوه و قدرت نمـــایشی آن ساخته نشده است .

«پـــایك بیشاب » (ویلیام هولدن) چهـره‌ی تمام عیار یك کاوبوی غرب امـریکا را مـــی‌نمایاند. که دیگر دوره‌ی اقتـــدار و حماسه سرائی طبقه و صنفش بسر آمده وگذشت زمان و تغییرات جبـــری زمینهای بکر و آفتـــاب سوخته‌اش ، از او آدمی بی هیچ تعهد و تضمینی ساخته .

□ ادامه دارد

برهنه‌ای (بقیه)

هم اینجا ویلان هستم .

دیگر حرفی نزدم و منتظر ماندم تا ببینم عاقبت چه می – شود.

وقتی از میان نخلهای خرما گذشتیم به خیابان باریك و خاك آلودی رسیدیم . کلثوم مثـــل جاسوس‌های حرفه‌ای که بهیچوجه رد پائی از خود باقی نمی‌گذارند، مرتب‌اطراف خودرا نگاه می‌کرد و با کنجکاوی خاصی جوانب را مواظب بود تامباداگرفتار عبدالقادر شود.

پس از گذشتن از چنـد خیابان خاکی به کلبه قدیمی وفرو ریخته‌ای رسیدیم که بعید بنظر میآمد کسی بتواند در آنجـــا زندگی کند.

به کلثوم گفتم :

– بایدشب اینجا بمونیم ؟

– آره ، اونوقت صبح زودم میریم خونه مرد امریکائی.

همراه کلثوم داخل خانـــه خرابه شدم. کلثوم برایم مقداری نان باگوشت شتر آورد وگفت:

– می‌بخشی اگر غذای‌خوبی برایت ندارم.

باولع خاصی نان وگـوشت را خوردم و کلثوم برایم رختخواب پاره‌ای را پهن کرد تااستراحـت کنم. اما باتمام خستگی‌و کوفتگی که بدنم را آزار میداد هرچـه می‌کردم خواب بچشمانم راه نمی‌یافت.

همه‌اش بیاد پدرم ، برادرهام و غلام بودم.

***

وقتی صبح از خواب بیدار شدم، دیدم‌کلثوم‌روی اجاق برایم چای درست کرده است. کلثـــوم هنگامیکه متوجه شد من از خواب بیدار شده‌ام گفت :

– مخصوصا زودبیدارت‌نکردم، چو خیلی خسته بودی.

بلند شدم و صورتم را بـا آب چشمه‌ای که در نزدیکی کلبه قرار داشت شستم و بعد با شانه چوبی‌کلثوم ، موهایم را شانه زدم. کلثوم برایم چائی‌ریخت وگفت :

بعد از اینکه صبحانه ر

– بیار بخور دخترم.

خوردم کلثوم اطاق مخروبه‌اش را مرتب کرد و گفت :

– راه بیفت بریم .

آنگاه همراه‌کلثوم از کلبه بیرون آمدم و بطرف خانه مرد آمریکائی براه افتادیم .

در راه قلبم بشدت میـزد . زیرا هنوز نمیدانستم که‌مردامریکائی چطور آدمی است و چه سرنوشتی برای من بوجود خواهد آورد.من مثل بچه‌ای که اگر از مـادرش دور شود، برای‌همیشه تك و تنها میماند دست کلثوم‌را گرفته بودم تامبادا از او جداشوم . زیـــرا بحرین برای من محیط ناآشنا و نامانوسی بود.

پس از طی مسافتی ،کلثوم بادست‌بنقطه‌ای‌اشاره کرد و گفت:

– آن خانه را می‌بینی ؟

– آره .

– اونجاخونه مرد امریکائیه.

از دور ساختمان زیبائـــی جلب توجه مرا کرد که تا آن لحظه نظیرش را در بحرین‌ندیده بودم. کلثوم‌گفت :

– اگر برای «مایکل هوردن» خوب کارکنی‌،زندگی راحت‌وخوبی خواهی داشت.

چند لحظه بعد ، جلوی خانه مرد امریکائی قرار گرفته بودیم. کلثوم در زد و مرد سیاهپوستی درراباز کرد

■ ادامه دارد

چشمهای... (بقیه)

کنارِاو روی صندلی‌نشستم و سیل پرسشهایم را برسرم روبازیدم: پرسشهایم را برسر ورویش باریدم.

– شما چراهر شب بااین کاباره می‌آین ؟

– این تنها تفریح منه ..

– چرا خیلی دیر می‌آین وزود میرین ؟

– آخه وقتم محدوده ..

– از برنامه های من‌خوشتون می‌آد ؟

– البته ..

خوب پیش آمده‌بودم . فقط یك سئوال دیگر کافی بود او رابه ابراز عشق وادارم، بدون آنکـه تردیدی بخرج دهم آخرین پرسشم را مطرح کردم :

– از من چطور ؟

– راستش چه عرض کنم :

پاسخش سخت نومید کننده بود ، پاسخش شخصیتم را خرد کرد ، غرورم را متلاشی ساخت .با لحنی پرگله پرسیدم :

– شما ازمن خوشتون‌نمی‌آد.

بآرامی جواب داد :

– نمیتونم جوابتون رو بدم . آخه نمی‌تونم شما رو ببینم .،متاسفانه چشمای من شیشه ایه .

بدنبال این حرف با دوستش‌به سرعت از کاباره خارج شد ، بی‌– آنکه کلامی دیگر بر زبان آورد .

مرد رویاهایم ، عشق چشم شیشه‌ای‌ام ، دیگر هیچگاه‌به کاباره نیامد و من همواره به یاد او ترانه میخوانم ، بامید اینکه روزی او باز گردد .

سوم بهمن ماه یکروز برفی‌گوگوش

آقای تهیه کننده
(بقیه)

هستند. زیرا ما هروقت بآنها مراجعه کردیم تا گفتگوئی بعمل آوریم، از زیر بار مصاحبه‌شانه خالی کردند. چرا؟ واقعا چرا؟ آیا حرفی برای زدن ندارند؟ آیا می‌ترسند حرف بزنند؟ آیا دلیل خاصی دارد؟ هیچکدام از این مسائل فعلا برای ما روشن نشده است. پس در چنین شرایطی چرا باید به گفته‌های هنرمندان اعتراض شود؟ بقول پرویز کاردان (در مجمع‌عمومی هنرمندان) «تهیه کننده» را نباید با «سرمایه گذار» اشتباه گرفت. چه در اینصورت آوناسیس هم یک‌سرمایه گذار است، ولی تهیه کننده هنرمند است! حالا اگر تهیه‌کنندگان ما واقعا به رسالت تهیه کنندگی خود می‌اندیشند، چرا خودشان را از دسترس دور نگه داشته‌اند؟فیلم و هنر در اینجا از عموم‌تهیه کنندگان عزیز ومحترمی که سالیان دراز در سرنوشت‌فیلم ایرانی نقش بسزائی داشته‌اند میخواهد که این مجله را تریبونی برای نشر عقاید خود بدانندو همچون هنرمندان عزیز این دیار که فیلم و هنر را بعنوان یك مجله بدون غرض و سالم‌پذیرفته‌اند با ما همکاری نمایند. البته منظور از همکاری این نیست که بیایند وپول در دامن ما بریزند، بلکه منظور اینست که با ماهمفکرو همگام باشند.

برای نمونه خدمتتان عرض میشودکه در طول سال، صفحات مجله، بطور رایگان عکس وخبر فیلمهای ایرانی را چاپ‌میکند.

اما در طول سال یك تهیه کننده بدفتر مجله تلفن نمیزند که حتی تشکری بکند و یا ازخبرش گله وشکایتی نماید! در حالیکه هفته گذشته پس از انتشارشماره مخصوص گروه کثیری ازهنرمندان برجسته‌سینمای ایران‌تلفنا وحضورا باما تماس گرفتند و حضوردوره جدید فیلم وهنر را در جمع خود تبریك گفتند. اما در میان اینهمه تلفن، حتی یك‌تهیه کننده‌بما تلفن نزد!

آیا واقعا فاصله‌ای بین گروه هنرمند و تهیه کننده هست یا نیست؟

تئاتر

از: یوشیج

فرزانه تائیدی و «رومئو وژانت»

■ فرزانه تائیدی‌که در هفته گذشته درجریان‌انتخابات سندیکای هنرمندان یکچهره پرالتهاب و پر تحرك بود و دراین مورد تلاش خستگی ناپذیری از خود بخرج میداد، این هفته با ایفای نقشی جالب و گیرا وحساس درنمایشنامه «رومئووژانت» یکبار دیگر ارزش های راستین خود را در زمینه بازیگری نمایان ساخت.

«رومئو وژانت» به‌کارگردانی و شرکت، اسماعیل شنگله اجراشد که کاری سخت دلچسب وستودنی از این گرو هبازیگربود: بهروز به نژاد، آذر فخر، مهین شهابی، بهمن فرسی و پرویز پرورش.

«فرزانه تائیدی» که بقولی از بازی در فیلم، هشتمین روز هفته اظهار ناراحتی کرده، فعلا این‌روزها ترجیح داده‌که بیشتر به کارهای‌تئاتری و تلویزیونی بپردازد و بعد با ایجاد یك‌فضای سالم‌تر و دلخواه‌تربه بازی درسینمابپردازد.

از فرزانه تائیدی یك‌نمایشنامه تلویزیونی‌دیگر به‌کارگردانی تهمینه میزمیرانی آماده پخش میباشد.

ازدواج ستاره و کارگردان

■ مهمترین رویداد تئاتری ماه گذشته ازدواج ناگهانی و غیر مترقبه «حمیدسمندریان» و «هما روستا» بود. سمندریان‌که مدتها طعم تلخ! تجرد را در زندگی چشید (اودر منزل پدرش زندگی میکرد) از آدم های لایق‌تئاتر ماست و اصولانحوه رفتار و کارش طوری بودکه‌هیچگاه انتظارنمیرفت روزی از این‌گوشه تجرد بدرآید.

«هماروستا» که‌اولین بار بافیلم «دیوار شیشه‌ای» ساموئل خاچکیان به سینما راه یافت ،اینك تمام فعالیت هایش را فقط صرف «تئاتر»می‌کند ولازد از این ببعد در نمایشنامه های همسرش «سمندریان» شرکت خواهد کرد.

«هما روستا» فعلا درنمایشنامه «سرباز لافزن» در تالار ۲۵ شهریور بازی می‌کند. وی قبلا در دانشکده هنرهای دراماتیك یك نمایشنامه نیز بروی صحنه آورده است.

ازدواج این ستاره وکارگردان رانبریك می‌گوئیم.

بازگشت

■ محمدعلی‌کشاورز هنرمند موفق تئاتر که چندفیلم هم مثل آقای‌هالو وخورشید در مرداب اثر «م. صفار» بازی کرده، پس از یك‌سفر یکساله به آلمان، هفته گذشته به‌تهران مراجعت کرد.

محمدعلی کشاورز ،در این‌سفر مشاهدات‌و مطالعات کافی وحساب شده‌در زمینه تئاتر بعمل‌آورد و بادست پرتری به ایران بازگشته است.

کارگاه نمایش

■ این هفته کارگاه نمایش یك هفته پرباررا پشت سرگذاشت.

در این‌هفته این نمایشنامه‌ها در کارگاه نمایش بترتیب بروی صحنه آمده است:

«قوی تر» استریند برگ، بانوئی‌می‌میرد، حالت چطوره مش رحیم، گلدونه خانم و صفرادلاك (اسماعیل خلج) باباشیر علی، جان‌نثار (بیژن‌مفید) جاده به شمال‌دور (ادواردباند به‌کارگردانی مریم خلوتی).

کار نمایشی دیگری که این کارگاه در ماه دی بروی‌صحنه آوردنمایشنامه «هماطور که‌بوده‌ایم» اثر «آرتوآدامف» و به کارگردانی «آربی‌آوانسیان» بوده‌است.

لوتر

■ نمایشنامه «لوتر» اثر «جان‌آزبرن» به ترجمه محمد تهامی نژاد بزودی درتالار ادبیات دانشگاه تهران بروی صحنه خواهد آمد.

در این نمایشنامه یك‌گروه آماتور شرکت دارند. دوست ما تهامی نژاد با ترجمه این‌نمایشنامه، گام تازه‌ای در زمینه هنر بر میدارد. وی بتازگی صفحه نقد فیلم ستاره سینما را اداره میکند.

بهترین نمایشنامه‌های حرفه‌ای ماه

■ درماه دی‌دونمایشنامه رو حوضی باسم «چهاردرویش» و «بلورك و چشمه نوش» در تئاتر شهر بروی‌صحنه‌آمدکه با استقبال بی نظیری روبروشد.

نمایشنامه های سنتی فوق که برای تماشاگران وموند تئاتر شهر تازگی‌فراوان‌داشت، ازنظر حرفه‌ای بهترین برنامه‌هائی بودکه در ماه گذشته روی صحنه‌آمد.

اطاق

■ **غلامرضا طباطبائی نمایشنامه «اطاق» اثر «هارولد پینتر» را برای تلویزیون آماده میکند.**

دراین نمایشنامه که اولین کار هارولد پینتر نیز بشمار میرود مریم معترف،سعید نیك‌پور ،داریوش ایرانی نژاد، صادق توکلی وامراله صابری شرکت دارند.

اطاق ماجرای زندگی یك‌زن و شوهرش رابیان می‌کند، زنی که عشقی بی حد و مادرانه نسبت به‌شوهرش دارد واطاق برای او یك‌پناهگاه عاطفی شدید است و بیرون از آن، همه‌چیز او بوی بیهودگی و بی‌هدفی میدهد.

مسئول خبر و آگهی



روابط عمومی مجله فیلم و هنر به‌تمام استودیوها و هنرمندان وعوامل دست‌اندرکار فیلم ایرانی اعلام میدارد ، که‌از این پس‌آقای بیوک کاظمی مستقیما مسئولیت آگهی های مجله و خبرهای هنری رابعهده‌دارند. خواهشمند است از این پس برای دادن هرگونه آگهی وخبر فقط بایشان مراجعه کنید. در غیراینصورت مجله فیلم و هنر هیچگونه مسئولیتی را از جانب افرادی که بطریقی از طرف مجله بآنها مراجعه میکنند نخواهد پذیرفت

چهره جدید



● بانمایش فیلم «روسیاه» چهره‌ی تازه‌ای معرفی شد بنام «اشرف‌کهن» که‌در این فیلم یکی از نقشهای‌اساسی‌رابازی‌کرده بود. اشرف کهن دارای تیپ و کاراکترجالبی است که برای‌ایفای نقشهای متفاوت مناسب می‌باشد و از آنجائیکه بکار هنرپیشگی نیز علاقه دارد پیش‌بینی میشود در آینده‌بازی درچند فیلم دیگر رانیز آغاز نماید .

۲ فیلم (بقیه)

که توضیح بدهم بجز لالەزار. در گوشه وکنار این تهران بزرگ فراوانند سینماهای نمایش دهنده دو فیلم در یک سانس .

وحتی هستند سینماهایی که سه فیلم بابك بلیط هم به نمایش میگذارند . اما این‌موردخاص‌کمتر مورد استفاده دارد چرا که تهیه کردن سه فیلم برای یك ، یا دو هفته کار مشکلی است .

کارگردان کنترلچی !

☐ برای کامل کردن چهره این سینماها فکر میکنم غلط نباشد اگر به چند موردی که‌معمولا همراه بانام این سینماها مطرح میشود اشاره کنم .

سانسور : درباره این‌سینماها میگویند که فیلمهایشان را برای اینکه زودتر تمام شود ، سانسور خصوصی می‌کنند . اما واقعیت‌این است که گو اینکه فیلمهای این سینماها به علت کهنه بودنشان اغلب تکه وپاره هستند ومرتب در موقع نمایش چراغ سالن روشن صدای سوت واعتراض تماشاگررا به عرش میرساند ولی عمدا کوتاه نشده‌اند ...

فیلمهای قدیمی : یکی از حسن های این سینماها نمایش فیلمهای خوب قدیمی است. فیلمهایی که بخاطر کهنه بودن‌یاتکراری‌بودنشان قابل نمایش در سینماهای بالای شهر وحتی در سینماهای درجه‌دو نیستند . بهمین دلیل عده زیادی از علاقمندان هنر سینما . همیشه در جریان فیلمهایی هستند که در این سینماها به نمایش گذاشته میشود .

نکته جالبی در همین زمینه بگویم که من کارگردانی رامیشناسم که بعنوان کنترل چی در یکی از همین سینماهای دو فیلمه شروع بکار کرد و با سینما آشنا شد. تا آنجا که حالا برای خود کارگردان و سناریست مشهوریست .

***

نوشته‌هایی که تا اینجا آمد همه‌ی آن حرفهایی نیست‌که‌میتوان که درباره این سینماها گفت .اما برای موشکافی و علت دوام وبقای این پدیده خاص در کار سینما داری این ملك احتیاج به زمانی وامکانی وسیع تر دارد . اما در پایان همین مطلب اشاره کنم که سینماهای دو فیلمه برعکس آن چیزی که خیلیها فکر میکنند نه تنها رو به مرگ و فنا نیست حتی خیلی آرام دارد جاباز می‌کنند

هرساله ما شاهد تبدیل سینماهای معمولی به دو فیلم هستیم . ونه تنها در تهران که حتی در شهرستان ها هم سینمای دو فیلمه بوجود آمده است . بعنوان مثال‌در اهواز وشیراز هم‌اکنون سینماهای‌دو فیلمه باموفقیت مشغول کار میباشند .

☐ تمام

من آرزو داشتم فروزان شوم (بقیه)

خواندم و اوپس‌از چند لحظه سکوت، دنباله کلامش راگرفت.

ـ وقتی که وارد اتاق آقای تهیه کننده شدیم ، یه مرد نسبتا مسن را پشت میز دیدیم ،آقای تهیه کننده همین که منو دید چشاش خیره شد، مث گرسنه‌ها به پاهایم نگاه کرد. بمادرم و پسرعموم کمی حرف‌زد و بعد به‌من‌گفت بلن‌شو راه برو ... من راه رفتم ،اما خیلی خجالت می‌کشیدم واز اینکه دامنم را کوتاه‌تر کرده بودم پیشمان شدم ، آقای تهیه کننده چاپلوسانه به مادرم گفت: «ز»مث مانکن‌ها راه میره، او میتونه خیلی‌موفق بشه ، خیلی حرفا زد ،خیلی امیدوارمون‌کرد و قرار گذاشت از فردای اون‌روز من به استودیو برم تمرینمو شروع کنم .

وقتی که به خونه اومدیم برادرم منو دید بااون‌دامن‌کوتاه، خیلی دعوام کرد ولی مادرم و پسر عموم اونو آرام کردن ، برادرم‌سربسته بهم گفت : «خیلی مواظب خودت باش» من نمی دونستم‌او به گرگهایی اشاره می‌کنه که در اجتماع پیدا می‌شن.

از روز بعد هرروز به استودیو می‌رفتم، آقای تهیه‌کننده سرمو با مجلات و عکسها گرم میکرد ، تااینکه یه‌روز بهم گفت فردا فیلمبرداری داریم ،بایداز یه چلوکبابی تبلیغی بسازیم .

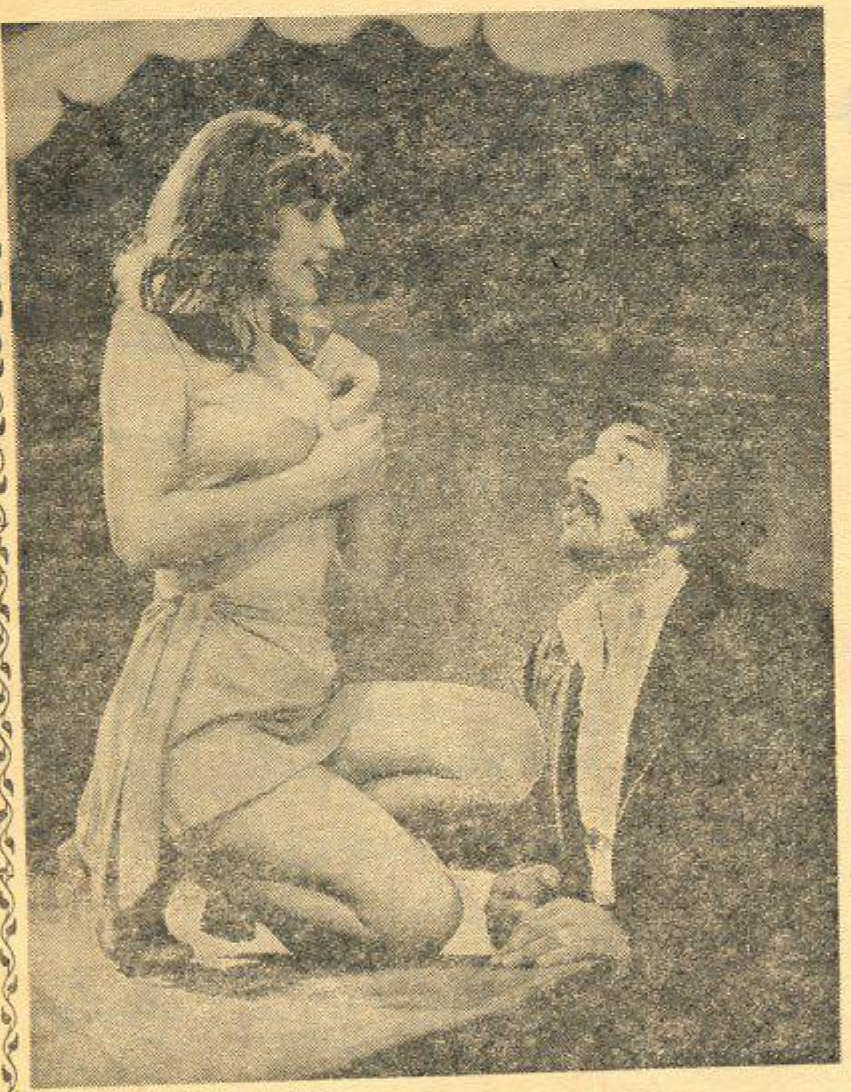
روز بعد با مادرم‌رفتم استودیو اماآقای‌تهیه کننده‌باچرب زبونی مادرم رو راضی کرد که باهاشون به محل فیلمبرداری نیاد ، اول‌مادرم قبول نمی‌کرد اما وقتی‌که دید اگه قبول نکنه من ناراحت می‌شم بااکراه ، قبول کرد ومن بایه‌دختر ویزیتور با آقای تهیه کننده وشریکش وعکاس و کمك عکاس بااتومبیل به محل فیلمبرداری رفتیم . توی اتومبیل متوجه رفتار نامعقول دختر ویزیتور باعکاس شدم و فهمیدم که‌سرو سری‌میون اونا هس . پس ازاونکه چندتا عکس ازمن گرفتن ، عکاس وکمك عکاس و دختر ویزیتور باهم رفتن و من با تهیه کننده وشریکش به یه باغی رفتیم . از اونا پرسیدم : برای چی اومدین اینجا ؟.. تهیه کننده گفت : برای‌شنا !.. نمیدونستم چی بگم ، گیج شده بودم . تهیه کننده به طرف من‌اومد و گفت: «تو باید لخت‌بشی وبری توی استخر» امامن قبول نکردم،هرکاری کردندمن لخت بشم نشدم ، تهیه کننده وشریکش قدری‌شناکردن و بعد منو به خونه‌رسوندن، شب حالم خیلی بدشده بود ،

پس از چند روز ،یه‌روزبهش تلفن زدم گفت فردا بیا می‌خوام یه فیلم تبلیغاتی بسازم‌درباره جوراب. فرداش رفتم خواهر کوچکم هم همرام بود . تهیه کننده‌خواهرمو به اتاق دیگه برد وچندتامجله دسته ش‌داد و بعد به‌اتاق خودش برگشت ، چند تا جورات بلند بهم داد و گفت: «یکی‌یکی بپوش ببینم چه شکلی میشی» یکی از جورابها روپوشیدم که تهیه‌کننده پیشنهاد کرد: دامنتو بالابزن ببینم جوراب تاکجای پات می‌آد ، قدری‌دامنمرا بالا زدم .

■ ادامه دارد

برنامه آینده بزرگترین گروه سینمائی پایتخت

آسیا ـ رکس ـ شهوند ـ لیدو ـ نپتون ـ ژاله
المپیا ـ توسکا ـ شرق ـ پاسارگاد ـ فیروزه



مردها و نامردها

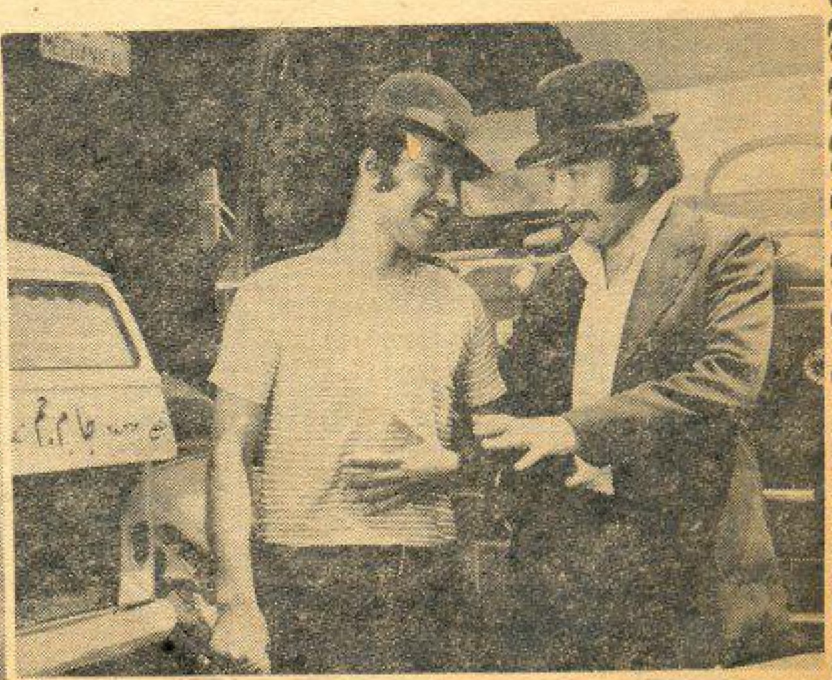
با شرکت :

بهمن مفید
هاله
مرتضی عقیلی
حسین گیل
روشنیان
شهرآشوب
مهری ودادیان
و
بوتیمار

محصول: شرکت سینما تاتر رکس
کارگردان : عباس کسائی
فیلمبردار : تورج پورمروت

قصه‌ای از زندگی انسانها و مردها ، آنهائیکه حاضرند جان خود را فدا کنند ولی قدمی برخلاف مردی و مردانگی و وجدان و انسانیت برندارند «مردها و نامردها» درامی شورانگیز برای خانواده‌ها





پرویز حجازی:

دایر کردن «کاباره» کار هر کسی نیست...

عده‌ی زیادی بطور غیر قانونی کافه را به

باید برای کاباره‌ها نظامنامه‌ی جدیدی وضع شود

این روزها ، علاوه براینکه خیلی از مردم عادی سرگرم کارهای هنری شده‌اند ، و کاروزندگی خود را رها کرده‌اند ، گروهی از هنرمندان سرشناس ، مثل گلپایگانی، سوسن ، مرضیه، دلکش، عمادرام، هایده ، مهستی و کورس‌سرهنگ زاده نیز به نحوی از انحاء یا صاحب کاباره شده‌اند و یا با شخص دیگری شریك گشته‌اند . همانطور که میدانیم هر کاری ضابطه میخواهد . بهمین دلیل اگر ضابطه‌ای در کار نباشد ، خیلی زود نظام صنفی کاباره‌ها از هم خواهد گسیخت و روزبروز مشکلات تازه‌تری برآن افزوده خواهد شد.

بنظر عده‌ای از جامعه‌شناسان، کاباره‌داری خودش یکنوع هنر است ، ومتاسفانه ، هر کس از راه رسیده است ، با مقدار اندوخته‌ای که‌دارد ، یك کافه‌روبراه کرده است واسمش را گذاشته است کاباره . بهمین دلیل اغلب این کاباره‌ها در خطر ورشکستگی قرار گرفته‌اند ، زیرا نتوانسته‌اند رضایت قشری را آنطور که باید وشاید جلب کنند.

این هفته ما با یکی از متخصصین اقتصادی که در این رشته صاحب نام می‌باشد در این تماس گرفتیم و وی اظهارداشت

– این تب تازه که‌هنرمندان ایرانی‌راگرفته باعث خواهد شد تا زیان اقتصادی چشمگیری به‌بعضی از صاحبان موسسات تجاری و تفریحی وارد آید که این زیان باعث میشود بعضی از آنها به ورشکستگی کشیده شوند . آنها میلیون‌ها تومان در این راه‌پول بکار گذاشته‌اند ، اما حالاپولشان در خطر قرار گرفته است و نمی‌دانند چه کنند.

– نظام صنفی هر دسته و واحدی حکم میکند که مقررات خاصی برای افراد آن دسته‌بوجود آید و هرکس به نسبت خود از امتیازات خاص استفاده کند . مثلا برای کسی که‌ده تومان سرمایه می‌گذارد شرایطی‌وجود داشته باشد که کارش باکسی که صد تومان پولش را بکار می‌گیردتفاوت کند . باین ترتیب آن کس که کاباره‌یی را با ده میلیون‌تومان سرمایه‌ایجادمی‌کند و هزینه‌شویی را که در آنجا بمعرض نمایش می‌گذارد از شبی سی هزارتومان بیشتر است باید نرخ گرانتری داشته باشد تا آن کس که برای برنامه آتراکسیون خود شبی سه هزار تومان می پردازد و بیش از پانصد هزار تومان در این کار سرمایه گذاری نکرده‌است .

این موضوع ما را بر آن‌داشت تا با گروهی از شخصیتها که دست‌اندرکار کاباره داری هستند تماس بگیریم . پرویز حجازی‌که خود صاحب دوکاباره پاکارا و شکوفه‌نو است در این مورد به خبرنگار ما گفت :

– در کار ما روابط صنفی وجودندارد ، در حالیکه درتمام دنیا برای هر صنفی یك رابطه کاری‌سرمایه‌گذاری می‌کند باکسی که صدهزار تومان سرمایه‌اش رادر همان راه صرف میکند تفاوت‌وجود دارد .

مثلا اشاره می‌کنم به سندیکا و اتحادیه سینما ها در ایران ، وقتی حجم سینما در شهری به‌بزرگی تهران پرمی‌شود سندیکا از ساختن سینماهای تازه جلوگیری می‌کند واین یك نوع ضابطه و حمایت‌از صاحبان سینماست ، زیرا وقتی تعداد سینماها از حد نصاب گذشت ، چون مشتری بیشتری نخواهد بود، از فروش سینماها کاسته خواهد شد و در نتیجه صاحبان سینماها دچار ورشکستگی می‌شوند.

امادر مورد کافه داری و کاباره‌داری این رابطه و ضابطه به هیچ صورت وجود ندارد.

ما در شهر خودمان چهار کاباره درجه اول، و چند کاباره درجه دوم داریم ، برای هر کاباره سرمایه‌یی نسبتا چشم گیر به‌کار گرفته شده است و تا آنجا که من میدانم وجود همین کاباره‌ها هم‌تعدادی‌زائد است ، زیرامشتریان کاباره‌آدم‌های انگشت شماری‌هستند که تعدادشان هیچ وقت زیاد نمیشود و بنابر این اگر هر روز که می‌گذردیك کافه یا کاباره جدید بوجود آید از مشتری‌های دیگر کاباره‌ها کاسته خواهد شد.

اما حالا چندی است که نظامنامه پیشین بر هم خورده است ، هر روز که می‌گذرد کافه تریا و رستوران تازه‌یی برای‌خود آتراکسیون و«شو»می‌گذارد و به رقابت با کاباره‌های بزرك می‌پردازد ، مثلا در سرداب ، یك دسته ارکستر می‌ایستند و آهنك می‌نوازند ، سرداب یك کافه تریا است ، یك کافه رستوران است ، اما برای خود مقرراتی وضع می‌کند .

«مینیموم شارژ» قرارمی‌دهد ، مثلا برای هر صد نفر صد تومان ، آنوقت من که کاباره دارم همین مینیموم شارژ را برای کاباره خودم قرار می‌دهم ، یعنی‌به عبارتی یك نفر مشتری در کاباره من همانقدر پول میدهد که باید در کافه‌تریایارستوران بدهد.

آنوقت من درپایان شب‌بیست و پنجهزار تومان بابت شوی کاباره پول می‌دهم و صاحب چنین رستورانی فقط دو هزار تومان‌پول میپردازد در پایان کار من بیست هزارتومان مالیات میدهم و آن‌آقا دو هزار تومان در حالی که بعضی اوقات فروش یکشب کاباره من معادل همین تریا رستوران‌هاست که بر اساس قوانین موجود نمی‌توانند برنامه شو داشته باشند.

حجازی لحظه‌یی سکوت کرده بعد ادامه می‌دهد:

– اصولا چنین کاری مغایر با اصول‌صنفی است، که هر روزاز یك گوشه مثل علف هرزه یك‌کاباره سبز شود و هرکس تازه از راه رسیده بیاید یك محفلی را تبدیل به کاباره کند.

مثلا آقایی آمده و یك زیر زمین را تبدیل به یك کاباره‌کرده در حالی که‌جایی که آن آقا بوجود آورد. «کاودارژان» یك زیر زمین است، نه مالیات میدهد ، نه دست مزد درست و حسابی به آرتیست و هنرمند ، اما با اینحال هر شب کافه‌اش فروش خوبی داشته و از مردم پول زیادی میگیرد و این یك نوع اجحاف علنی است که باید برای آن‌قانون و ضابطه‌ای به‌وجود آورد.

شرایط یکسان

البته باید بگویم مخالف‌این نیستم که آوازه خوانان و هنرمندان‌ایرانی بخواهند کافه بخرند و شخصا در کاباره‌ای که متعلق‌به خودشان میباشد برنامه اجرا کنند و از دوستدارانشان پذیرایی‌نمایند، اما من از طرف صنف خودم حرف میزنم ، من میگویم اگر آنها می–

... کاباره تبدیل کرده‌اند!

خواهند کاباره تاسیس کنند به همان شرایطی تن بدهند که من تن در داده‌ام همان قدر مالیات بپردازند، همانقدر بدیگران دستمزد بدهند و همان مخارجی راکه من تعهد میکنم و میپردازم بدهند و بعد همان اندازه که من پول را ازمشتری میگیرم آنها هم بگیرند وگرنه در شرایط ما تعدیل بشود و در اتاق اصناف ودیگر مراکز مسئول برای کسانی که میخواهند در این صنف فعالیت داشته باشند درجه بندی هایی قائل شوند، همان طور که ما سینمایی چون شهر فرنگ داریم که بلیطش ۵۰ ریال است و سینمائی مثل ری، بیست ریال باید کافه ها و کاباره هابنسبت‌مخارج، مالیات و دستمزد هادرجه‌بندی شوند . باین ترتیب است که نسبت سرمایه گذاری باعث میشود آدم ها متکی به خود شوند و ظلمی نسبت به کسی صورت نگیرد این شرایط یکسان است که میتواند باعث دلجوئی شود.

طبیعی ترین حق یک انسان

از حجازی در باره نحوه کار کنونی‌اش می‌پرسم و او میگوید:

– ایجاد همین کافه هایی‌که مثل علف هرزه، هر روز اززمین میروید باعث یک نوع وقفه درکار ها شده است و اگر این ضوابطی که من به آن اشاره کردم بوجود نیاید و قوانین تازه‌یی تدوین‌نگردد من مثل بسیاری ناچار خواهم شد دست از کار خودم بکشم و سرمایه‌ام را درراه دیگری به‌کار بگیرم.

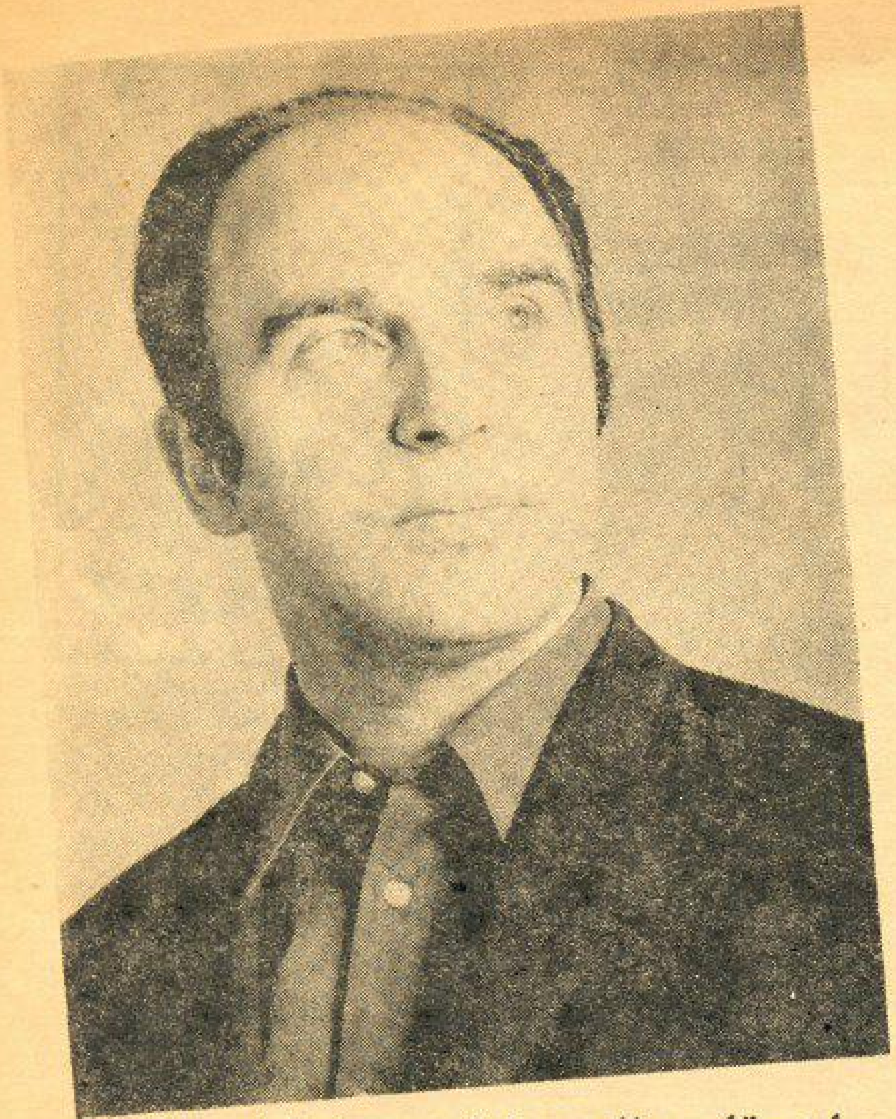
من بعنوان یک سرمایه گذار حق دارم در مورد هزینه‌یی که متحمل میشوم، مخارجی را که به عهده میگیرم و تعهداتی که بر دوش دارم از هستی‌ام دفاع‌کنم، و گمان میکنم این طبیعی ترین حق یک انسان است.

باز هم تاکید میکنم که من مخالف کار کردن کسی نیستم، شاید این ادعای من حمل به آن شود که چون خانم مهستی کافه خریده دیگر در کاباره من برنامه اجرا نمیکند، در حالی که ابدا یک چنین موضوعی مورد نظر من نیست، به تصدیق آن آدمهایی‌که سالهاست مرا میشناسند من در انتخاب برنامه‌های کاباره های‌خود همیشه نهایت دقت را داشته‌ام، بسیاری از گوگوش حرف میزنند، در حالی که، در آن روزگار که گوگوش در اوج محبوبیت بود در کاباره دیگری برنامه اجرا میکرد و من نیز کاباره خودم را بابرنامه های دیگری پر کرده بودم، حالا هم به فکر همین موضوع هستم و آنچه‌برای من‌مطرح نیست «شو»ی کاباره است، زیرا من بعنوان‌یک صیاد همیشه به صید «تازه‌ها»می‌پردازم ولی از اینکه میبینم کارمن، فعالیت‌من، موردتعدی دیگرا.قرار گرفته میخواهم مبارزه کنم و این مبارزه صنفی نمی‌تواند تعبیر دیگری هم داشته باشد.

حرف منطقی

ما در این مورد با یک مقام صالح در اتاق اصناف هم تماس گرفتیم و نظرات «حجازی» را با این مقام که مایل به افشای نام خود نبود در میان گذاشتیم . این مقام اتاق اصناف گفت:

– بدون شک یکی از شرایط



یک مقام مطلع در اینمورد اظهار داشت: باید برای کافه‌ها، تریاها و کاباره‌ها، ضوابطی اصولی وضع شود

هر صنف درجه بندی افراد صنف است. اما در حال حاضر ماصنفی بنام کاباره نداریم و اگر صنفی بدین نام باشد وابسته به کافه رستوران ها است که مسلما باید در نظام صنفی کافه رستوران ها تجدید نظر کرد، برای هر واحد یکنوع قانون خاص در نظر گرفت و من تصور میکنم با همکاری‌اداره اماکن و وزارت کشور باید درکار صدور پروانه کافه رستوران ها تجدید نظر کرد و اگر جوازی به نام کافه‌رستوران‌صادر شده‌مامورین پلیس باید از اجرای «شو» در این کافه رستوران ها جلوگیری بعمل آورند.

در این مورد دکتر علیمحمد آزمایش وکیل دادگستری گفت:

– مسلماادعا های آقای حجازی حرفی است منطقی و باید بعنوان آدمی که سرمایه خود را به کار گرفته و از کنار سرمایه اوبسیاری بهره می‌برند از او حمایت کرد ولی این حمایت باید اصولی باشد و مانع‌نشود که‌دیگران هم ازفعالیت باز مانند با توجه به اینکه آنهاهم در حدود جواز و پروانه خود اقدام به کار کنند. و اگر تاکنون نقصی در این مورد وجود داشته باید در برطرف کردن نقص کوشید و این مربوط به صنف است که مسئولین‌اتاق اصناف باید درنظام‌نامه صنف تجدید نظر کرده و از دادن جواز به اماکن جدید خودداری کند، زیرا ظرفیت‌شهر تهران از وجود این اماکن لبریز است و نبایداجازه‌داد بیش از این واحد های دیگر تفریحی بعنوان کاباره و کافه بوجود آید.

پاسخ سردبیر

تهران : آقای سعیدفتح‌الله‌زاده

هیاهوی «سینمای پیشرو» یکی دو هفته‌است که فروکش‌کرده و قرار براین گذاشته‌اند که‌دیگر از این نام برای دسته‌ی خاصی از هنرمندان استفاده نکنند، باین دلیل که‌متمایز نمودن‌فیلمسازان با آلقاب و عناوین خاص نوعی نقطه گذاری وامتیاز بی اعتبار ایجاد می‌کند که از هر حیث شایسته‌ی پیشگامان هنر سینمادر این ملك نیست . گروه سینمای پیشروی سابق نظریاتی در موردنوع سیستم و نظام سندیکائی داشت که همه‌ی آنهااصلاحگر بود وچنان که‌دیدیم بالاخره در رودررونی‌هفته‌ی پیش این گروه با عوامل سندیکائی نظریات محق و سازنده‌ی آنها برسنت‌های آبهائی و پوسیده‌ی سابق چیره شد.

مشهد : آقای عبدالقدیر جهانگیری

نظریه‌ی شما در مورد هنرمند محبوب آقای وثوقی‌چندان‌واقعیتی ندارد، ضمنا مطلبی را که‌فرستاده بودید قابل استفاده ما برای‌چاپ نبود . بیشتر بنویسید و بیشتر مطالعه کنید .

جهرم : آقای صرافپور

دوست و نماینده‌محترم ، عکس ومطلبی که در مجله چاپ شد بوسیله خود آن شخص فرستاده شده بود وما از سوابق ایشان آنطور که مرقوم فرموده‌اید بی‌اطلاع بوده‌ایم .

تهران: آقای علیرضا جوادی فام

چنانکه دیده‌ایددر چندشماره‌ی اخیر از فیلم تنگسیر مطلب‌داشته‌ایم و درهمین‌شماره آینده‌نیز گفتگوئی کارگردان این فیلم امیر نادری ملاحظه خواهیدکرد. امادرموردچاپ یکی از عکس های فیلم «تنگسیر» روی جلد مجله بایستی اظهارتاسف کنیم . دیگر اینکه ستون فروش فیلمهای روی پرده‌ایرانی رابزودی میکشائیم .

ضمنا از فیلمهائی که نام‌برده‌اید «خاك» بمراتب بهتر بوده است . امیدواریم مکاتبه‌ی خود را بامجله بیشتر ادامه دهید .

تهران آقای حاج حسین فیض‌آبادی

آقای رمضانی از اینهمه لطف شما سپاسگزاری کردند و ضمنا فرانك میرقهاری تا چند سال‌پیش یکی از ستارگان موفق سینمای ایران بوده که در حال حاضر فعالیتی ندارد .

سبزوار : آقای محمدعلی خسرو آبادی

پس از تشکر از ابرازلطفتان بایستی بنویسیم که بالاترین‌رقم دستمزد کارگردانی را در ایران «مسعود کیمیائی» می‌گیردوتابحال فیلمهای رقاصه – دشنه وباباشمل بهترین فیلمهای فروزان بوده‌اند.

تهران: آقای نادرحی‌شاد

برای بدست آوردن آن جزوه با مجله‌ی ستاره سینما مکاتبه کنید .

آقای رضا مالکی

ما معمولاجواب هیچکدام از خوانندگان گرامی خودرابوسیله‌ی پست ارسال نمی‌کنیم . بلکه در مجله در صفحه پاسخ سردبیر به طرح وپاجوابگوئی آنان می – نشینیم.

نوشته‌اید که علاقه و تمایل وافری به بازیگری‌داریدوپرسیده‌اید که‌مدرك تحصیلی برای این رشته چه باید باشد ؟ دوست عزیز، اولا هیچ کدام از رشته‌های هنری «دراما» احتیاجی به تحصیلات ومدارك ندارد . اما چون تحصیلات ویژه در هر کار هنری باعث راهیابی درست و صحیح می‌شود، بهتر است که شما تحصیلات‌متوسطه خود را تمام کنید و با در دست داشتن دیپلم به مراکز تعلیم‌سینما درتهران مراجعه نمائید . این مراکز عبارتند از : ۱– مدرسه عالی تلویزیون و سینما ۲ – دانشکده هنرهای دراماتیك ۳ – دانشکده هنرهای زیبا . موفق‌باشید.

یك نامه شوق برانگیز

آقای سردبیر

اول سلام و سپس تبریکات صمیمانه‌ام را برای انتشار تنها مجله‌ی معتبر سینمائی ایران‌بپذیرید. اینکه‌نوشتم «تنها مجله‌ی سینمائی» سخنی بگزافه نگفته‌ام. من خود از خوانندگان پی‌گیر فیلم وهنر نبودم. چون پیش خودمان بماند این مجله همیشه به دنبال مسائل بازاری و مبتذل بود، و این‌نه‌اینکه عقیده‌ی من، بلکه اطمینان دارم که نظر واقع‌بینانه‌ی خودتان نیز هست.

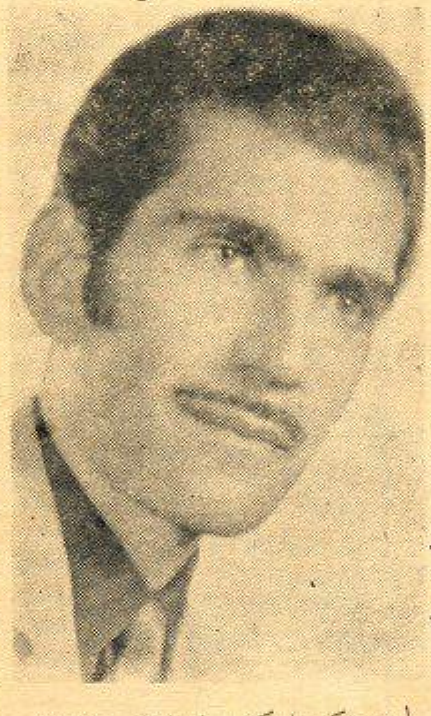
اما من که نسبت به این مجله آنقدر بی‌اعتنا بوده‌ام، در حال حاضر هر صبح چهارشنبه انتظارش را میکشم ومطالب آنرا پی‌گیری میکنم. راستش احساس میکنم که این مجله دردوره‌ی جدید و تحت سرپرستی آن دوست گرامی غالب قراردادی و مرسوم گذشته را شکسته و بدنبال دستیازی به کمال مطلوبی است که من و ما همیشه انتظار داشته‌ایم.

دستتان را می‌فشارم و آرزوی موفقیت روزافزونتان را از ایزد یکتا خواستارم.

فرهنگ دانشور

آقای ناصرگودرزی

خوشحالیم که خواننده‌ی چند ساله‌ی خودرا هنوز هم داریم . نوشته‌اید که مطلبی راجع به امیر نادری و فیلم آخیرش «تنگسیر» دارید، آنرا برایمان بفرستید ، حتما قابل استفاده خواهد بود .



اینهم عکستان که برایمان فرستاده‌اید. منتظرنامه‌های بعدیتان هستیم .

تبریز : آقای داود جباری

۱ – نخیر ، بازیگرانی چون فردین ویا ناصر ملك مطیعی تحصیلات دراماتیك وآکادمیك ندارند . تجارب بسیار آنها در زمینه‌ی هنرپیشگی خود بهترین پشتوانه‌ی حرفه‌ای آنهاست .

۲ – فیلمهای خارجی در ایران قبلا بازبینی میشوند واگر از حیث سوژه ویا تصویر موجب جریحه‌دار کردن عفت عمومی و یا شعائر دینی واجتماعی مملکت ماباشند،ازنمایش آنها جلوگیری میشود .

تبریز : آقای محمد ساعی‌پور

دوست عزیز در صورت امکان نامه‌ی دیگری برای ما بفرستید و موضوع نامه‌هایتان به کارگردانان ایرانی و همچنین حمایت‌از جوانها را روشنتر مطرح نمائید . مطمئن باشید اگر قابل استفاده باشد در مجله منعکس خواهد شد .

آقای قاسم نورگستر

نامه‌ای که بدفتر مجله برسد (مثل همین نامه شما) بدون‌جواب نخواهد ماند . شاید شما تابحال آدرس درست خود را پشت پاکت نامه‌خود قید نکرده‌اید و یا اشتباه از نامه رسانها بوده است . اما بهر حال این نامه شما را دیدیم‌و جوابش را هم خواهیم داد : با آقای بهرام ری پور در وزارت فرهنگ و هنر (میدان بهارستان– خیابان کمال‌الملك) و آقای بهرام بیضائی نیز فعلا در محل شرکت سهامی سینما تئاتر رکس (خیابان فردوسی) می‌توانید ملاقات‌کنید. ماهم از لطف شما ممنونیم .

بجنورد : آقای علیرضااوری

۱ – تاریخ دقیق نمایش‌فیلم نفرین و گرك را یادمان نیست . اما قدر مسلم آنست که هر دوی آنها را دو ماه پیش نمایش‌داده‌اند.

۲ – بهروز وثوقی در حال

حاضر فیلمهای سازش و ممـــل امریکائی را آماده نمایش دارد و بزودی برای مسعود کیمیائی فیلم «زخمی‌ها» را بازی خواهد کرد.

۲ – از نوشتـــن آدرس هنرمندان معذوریم . ببخشید :

رفسنجان : آقای سیدحسن ترابی و اکبر رستمی

دوستان‌عزیز ، شایعه‌ای را که شنیده‌اید بهیچوجه صحـــت ندارد . آقای سعیدراد در خیابان لاله‌زار مورد اصابت گلوله (!) قرار نگرفته و هزار مرتبه شکـــر سرومروگنده و سرحـــال دارد فیلمش را بازی می‌کند واطمینان داشته باشید که از سلامت کـــامل برخوردار است . حالا که فهمیدید خطری متوجه هنرمند محبوبتـــان نشده می‌توانید در سقاخانـــه‌ی محلتان ده‌تا شمعی را که نـــذر کرده‌اید ، روشن کنید !

بندرپهلوی : آقای جواد فرخ‌نیا

دوست عزیز علاقه شما به‌بازی‌گری قابل ستایش است. اما بهتر است که اول تحصیلاتتان را باتمام برسانید و سپس از راه درست و صحیح دنبال خواسته و علاقه‌تان بروید ، بااین نثر خوبی که در نامه‌تان دیدیم ، مسلماموفق‌خواهید شد.

اهواز : کیامرث عیدی وندی

۱– ازبازیگرانی که نام بردید کارمن اسکوئی مسلمان است .

۲ – صفحه مسابقات را که از هفته‌ی پیش دایر کرده‌ایم وازاین پس مرتبا زیر نظر آقای منصور قانعی راد اداره خواهد شد.

۳– والله چه عرض کنـیم ! سکسی‌ترین ستاره فیلم های‌فارسی را شما باید انتخاب کنید نه ما!

قزوین : آقای علی‌اصغر ابراهیمی

۱ – مسعود کیمیائی از سال های نوجوانی به مطالعه‌ی سینما پرداخته و فعالیت فیلمسازی‌اش بصورت رسمی از سال ۱۳۴۷ بـا فیلم بیگانه بیا شروع شده است.

۲– کارگردان بعضی ازفیلم هائی که نام برده‌اید :

ده فرمان (سیسیل. ب.دومیل)
اسپارتاکوس (استانلی کوبریك)
افسانه‌ی کیبل هوك (سام پکین‌پا)

شهر کرد : آقای حسین رفیعی

پس از تشکر از محبت های بی‌شائبه‌ی‌تان بایستی بنویسیم که قیمت کتاب دستور زبان سینما ۳۰ ریال و فصلنامه فیلم ۴۰ ریال می‌باشد. باندازه‌ی قیمت ایـن نشریات تمبر باطل نشده ارسال دارید تا آنها را برایتان پست‌کنیم. ضمنا آدرس دقیق پستی خود را فراموش نکنید .

بابل : آقای محسن پورروحانی

عزیزم ! نامه‌ی خوب شمابدست ما رسید و در جوف آن داستان کوتاه شما را که شرح بلوغ‌هیجان انگیزتان درآن نوشته بود دیدیم ! این داستان شما را استثنائا بدلیل جریحه‌دار شدن عفت عمومی !چاپ نمیزنیم ومنتظر قصه‌های دیگری از شما هستیم .

تهران : آقای فرهنگ‌دانشور

نامه‌ی پرمهر ومحبتتان درهیئت تحریریه‌ی مجله دست بدست‌گشت وهمه‌ی بروبچه‌های فیلم و هنر را خوشحال کرد، می‌بینید که نامه‌ی شما را در همین صفحه جداگانه چاپ کرده‌ایم. سردبیر و نویسندگان فیلم وهنر از داشتن چنین خواننده‌ی آگاهی بخود می‌بالند .

بهروز وثوقی (بقیه)

بهروز با تواضع خاصی این حرفها را میزند و مثل خیلی‌ها «منم» نمیزند .

چند لحظه‌ای بین ما سکوت برقرار میشود و مستخدم چای میآورد . بهروز حتی بامستخدم ندیده ونشناخته مجله هم دست میدهد وحال واحوالپرسی میکند. بعد چائی برمیدارد وبمن نگاهی میکند ومی‌خندد . خنده‌اش از صمیمیت سرچشمه میگیرد وطوری می‌خندد که یعنی بازهم سئوال کن ، چی میخوای بپرسی ؟

منهم موقعیت را مغتنم مـی‌شمرم و خیلی باوسواس سئوال میکنم :

– راستی ماجرای تو و گوگوش چیه ؟

یکمرتبه براق میشود که :

– یعنی چی؟

میگویم :

– اونطوری نگاه نکن . من‌فقط ازت سئوال کردم . این اواخر شایع شده است که تو وگوگوش باهم سروسری دارید. مجلات هم مرتب مینویسند . خصوصا اینکه بازی تو وگوگوش در فیلم ممـــل امریکائی بیشتر باین جنجال دامن زد .

کلافه میشود و میگوید:

– ای‌بابا ...آخه این‌حرفهاچیه. مگر من از کسی ترسی دارم کـه بگویم با گوگوش دوست هستم یا نه؟ اما باورکنیدکه‌چنین موضوعی حقیقت ندارد . بارها پیش آمده که تهیه کننده وکارگردانی تصمیم گرفته‌اند که‌باشرکت من و گوگوش فیلمی تهیه کنند ، اما بخاطرهمین شایعات از بازی کردن درآن فیـلم خودداری کردم . تااینکه در این فیلم اخیر ، به پیشنهاد «مصیبی» تهیه‌کننده و شاپور قریب‌کارگردان فیلم مزبور ، که هر دو از دوستان خوب من هستم بازی در این فیلم را پذیرفتم . من قبلا با گوگوش در فیلم پنجره هم بازی کرده بودم . او برای من یك همکارخوب ویك هنرمند مستعداست .من‌اصلا نمیدانم این شایعات از کجا دامن می‌گیرد ؟ متاسفانه عده‌ای به‌این جنجالها علاقمند هستند و می‌خواهند باین وسیله اسمشان سر زبانها بیفتد . اما باور کن که من از این جنجالهای پوچ وتوخالی بیزارم . بهمین دلیل تا بحال در اطراف این موضوع کوچکترین‌بحث و نظری نکرده‌ام .

برای اینکه مچش را گرفته باشم میگویم :

– ولی هر آدمی احساس‌وقلب دارد. تو نمیتوانی منکر احساس خودت شوی . عصبانی میشود و میگوید :

– تو عجب آدم عجیب و غریبی هستی . بزور میخوای تو دهان من بگذاری که من عاشق کسی هستم ، مطمئن باش اگر من یکروز عاشق شدم اولین کسی که خبرش رامیفهمد توهستی . چونکه خیلی جنست خراب است !؟

بهروز با گفتن این جـمله می‌خندد و میگوید :

– ترا بخدا دور اینجور سئوال ها را خیط بکش .

میگویم :

– هر آدمی برای خودش عشق را یه‌جوری‌توجیه میکند . توچگونه آنرا تفسیر میکنی ؟

میگوید :

– حقا که ژورنالیست‌هستی. مثل اینکه دست بردار نیستی.نکند خودت عاشق کسی هستی‌که‌اینقدر درموردعشق و عاشقی از من سئوال میکنی؟

با خنده میگویم :

– مگر عاشق شدن چیز بدی

میگوید :

– اتفاقا نه ! عشق خیلی خوبه. بآدم نیرو وهیجان وسرزنده‌گی میده .

میگویم :

– خدا را شکر ، بالاخره‌مثل اینکه داری بحرف میای ! بهروز سکوت میکند و چائی خود را که تقریبا سرد شده است مینوشد و میگوید :

دلم میخواد یه روزی سینمای مابآن درجه ازشهرت‌واعتباربرسد ، که تواین سینما صدتابهروز وثوقی وجود داشته باشد .

حرف قشنگی میزند : البته من در این مورد سئوالی از اونکردم ولی او برای خودش‌این حرف را زد واز تهدلش هم گفت.

***

ادامه این گفتگوی جالب و شیرین را درشماره‌آینده‌مطالـــعه کنید . ● ادامه دارد

سینمای پیر و فرسوده به عصا احتیاج دارد!

نوشته : مسعود فاتحی

چراکارگردانهای کهنه‌کار ما نه می‌توانند سرمشقی باشند برای جوانهاو نه حتی جای خودرا داشته باشند، جایی که‌تقریبا همه‌ی سینماگران کهنه‌کار فرنك در عرصه‌ی سینمای خودشان دارند.

چرا کهنه کارهای‌ما‌فراموش‌می‌شوند و نمی‌توانند درسینمای روزتاثیرگذار باشند ؟

بدون شك آنهایی که کم وبیش باوضعیت کارگردانها دراین مرز وبوم آشنایی دارند می‌دانند که اغلب کارگردانان مـــا از سناریو نویسی ، فیلمبرداری ، آسیستانی واحیانا تصادفی و هردمبیلی ! شروع کرده‌اند.

رضا صفایی کارگردان فیلم ، در مصاحبه‌ای و در جواب این سئوال که «چگونه کارگردان شدی ؟» گفته بود : «من نه درس کارگردانی خوانده‌ام و نه‌کلاس دیده‌ام. من‌خودبخود کارگـردان شدم و دراین زمینه حتی سواد درست و حسابی هم‌ندارم.»

شاید رضا صفایی بااین بیان صریح خواسته‌است باصطلاح پزبدهدکه بیایید ببینید من چگونه در طول سال فیلمهای متعددی راروانه‌ی بازارمی‌کنم .

... این واقعیتی‌ست که ما کارگردان تحصیل کرده ومتخصص کم‌داریم وچون سخن بیشتر برسر آن دسته‌است که پیش‌کسوت‌و متقدم‌نامیده می‌شوند . بازاشاره‌ای بکنیم به یك کارگردان‌کهنه کار دیگر.

ساموئل خاچیکیان ، کارگردان محبوب و مشهور قدیمـی در اوایل شروع فعالیتش حرفی برای‌گفتن داشت ولی‌کم‌کم کارهایش محتوایی فرسوده وتکراری پیدا کرد وچون احساس کردکه حرف تازه‌ای برای‌گفتن ندارد کناره‌گرفت و سکوت‌کرد وچه‌خوب !

موید این دسته‌از فیلمسازان‌تنهاآنهایی هستند که شکست‌را باورندارند ومی‌گویند «خستگی» وموج‌نو رادر سینمای‌ایـــران بابی‌اعتنایی جزرومدی در یك دریای خروشان می‌انگارند .

شاید تعبیراین کناره‌گیری رابگونه‌ای دیگر از زبان «ایرن» شنیدن خالی از لطف نباشد: «من اجبارا بعداز بازی در چنـــد فیلم. هم‌تآتر وهم سینمارا کنار گذاشتم و باین ترتیب ثابت می‌شود که در آن موقع نارس بودم ...»

●

• حالا این‌دسته از فیلمسازان کهنه‌کار چه می‌کنند ؟ و با رفتنشان‌چه‌برجای‌می‌نهند؟ واقعاهیچ! و چرا ؟ باین‌دلیل که‌هرگز درآندیشه فراگیری نبوده‌اند.

امیرشروان درمصاحبه‌ای‌با «م. صفار» صادقانه اقرارکرده است:

– شما برای پیشرفت سینمای ایران چه کرده‌اید ؟

– هیچی !

– چرا ؟

– یا نخواستم و یا نتوانستم !

– چطور ؟

– من به سینما رونیاوردم برای پیشرفت آن و باز کردن درهایی برای دیگران. من باسینما زندگی کردم‌وآنرا وسیله‌ی‌امرار معاش قرار دادم !!

و ایکاش لااقل همه اینگونه بگناه خود معترف بودند.

●

کیومرث منشی‌زاده گفته است : «درهمه جای دنیا اکثـــر سینماگران از تماشاگران فیلمها جلوتر هستندولی در ایران‌بیشتر آنهادر سطحی پائین‌تر ازشعور عمومی قرار دارند وبهمین علـت خیلی از فیلمهای ایرانی در حدود پائین‌ترین مرحله‌ی افکار عمومی‌ست ودرنتیجه آنقدر پیش‌پا افتاده است که فقط‌توده‌ای بیسواد راجلب کند.»

حال آیا کارگردانان کهنه‌کار ما بهتر نیست کـــه بجـــای مخالفت باموج‌نو در فکراین نابسامانیها باشند.

●

چراکارگردانهای سینمای ماچون پیرمی‌شوند و عمری از آنها می‌گذرد ازتب وتاب می‌افتند؛ چرا نمی‌توانند حالا که تجربیات بسیار اندوخته‌اند‌دست‌سینمارا بگیرند وهمگام بازمانه‌پیش‌بروند؛ خودرا ناتوان می‌بینند، کنار می‌کشند و هرگاه سئوالی پیش آید رجزخوانی‌می‌کنند وگناه‌را به گردن این وآن می‌اندازند؟

واضح است، اینها در کارشان هدف نبوده ـ هدف‌راستین‌ـ صداقت وایمان نبوده وفقط به‌اتکای امرار معاش وشهرت‌وصله‌ی ناجور تن‌این سینماشده‌اند.

بیادخانم «ژاله» می‌افتم و حرفهای قشنگش : اگر سینمارا بعنوان کلاس درس قبول کنیم باید هرسال بکلاس بالاتر برویم‌و اگر نتوانیم چنین باشیم بهتراست برویم شغل و حرفه‌ی دیگری پیش بگیریم. کسانی که در این مورد دست‌اندرکارهستند درمورد پیشبرد مسائل اصولی مسئولیت دارند.

کارگردانان کهنه‌کار مابعداز آنهمه (بقول خودشان) سختی کشیدنها وخون دل‌خوردنها بجای اینکه اکنون کار صمیمی وخوب ارائه دهند فقط شعار می‌دهند وخودرا ناجی‌منحصربه‌فرد سینما می‌دانند. وفیـلمهایشان که حرفش را نزنیم بهتراست. واقعـــا هیچ‌کارارزشمندی انجام نداده‌اند و غیراز آن سعی دارند کـه سدراه جوانهاهم باشند .

توکه نوشم نئی نیشم چرایی ؟

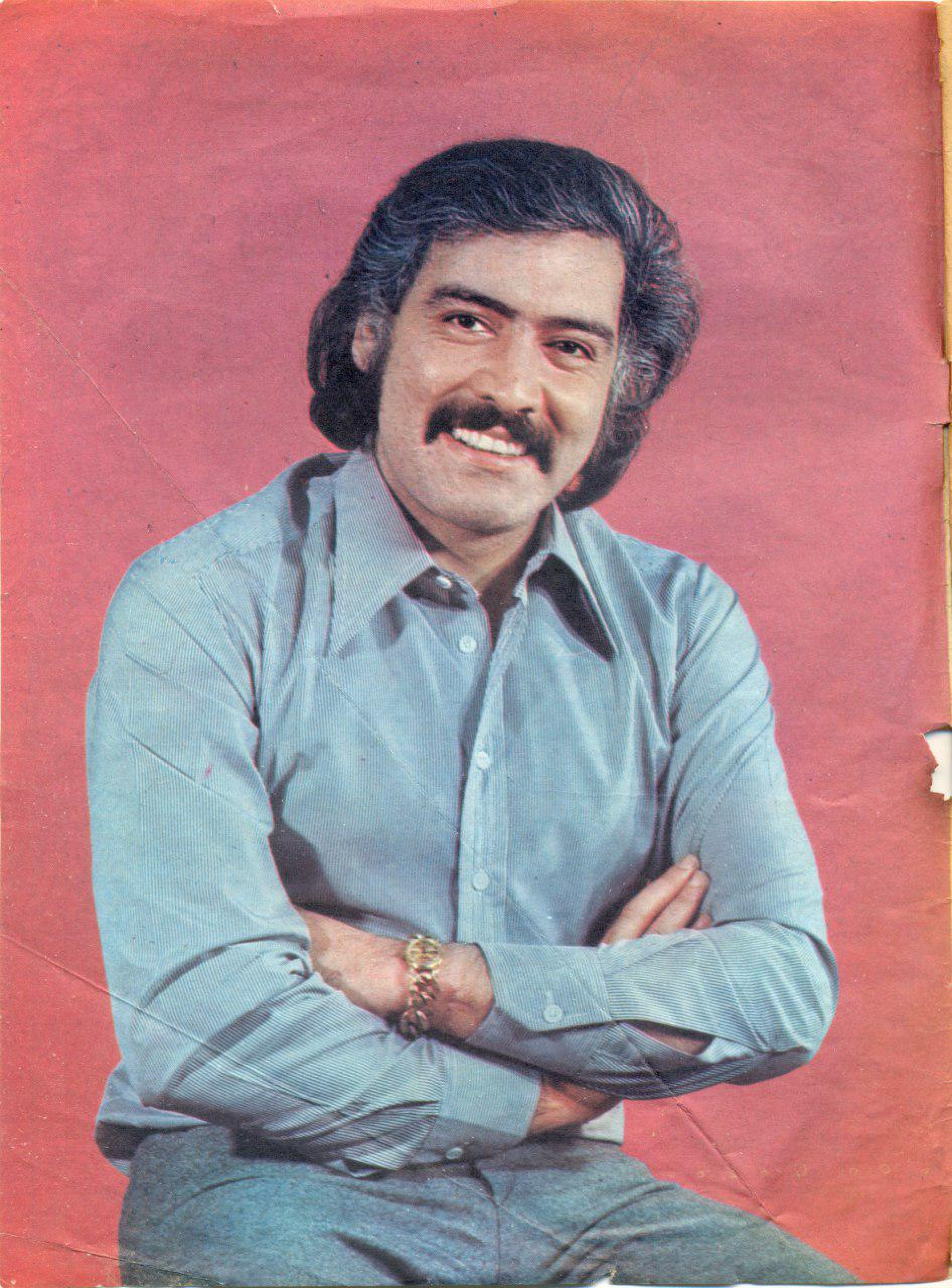
●

وحرف آخر اینکه : کارگردانهای کهنه‌کار اگر سکوت می‌کنند ولی از گود بیرون نمی‌روند باید کار خوب ارائه کنند، درجا نزنند. تکرار اشتباهات گذشته کافی است.

خودرا در رهگذر این‌سینمامسئول‌بدانند، فرهنك جـدیـد ورشد یافته را باتجربه‌ی سالیان دراز درهم آمیزند.

وبااین سلاح‌به میدان‌داری برخیزند.

چه بسا جوانانی که فکر خوب‌دارند ولی‌تجربه ندارند، اینها تجربیات خود را به خدمت‌افکار جوان بگیرند تاافکار جـــوان هم عصای تجربیات پیرآنها باشد.

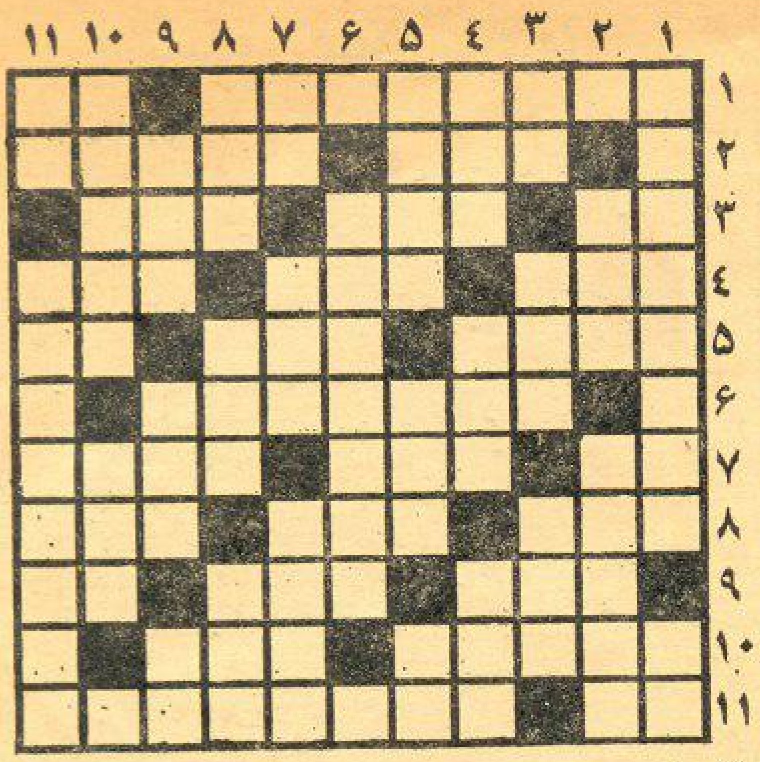


مسابقات

طرح و تنظیم از : منصورفائضی‌راد

دوپهلوی طلا جایزه!

● خوانندگان گرامی فیلم وهنر می‌توانند همه هفته جواب صحیح مسابقات را به آدرس مجله (دایره مسابقات) ارسال‌دارند. جوایز دوره‌ی جدید چنان چشمگیر و قابل توجه است که تاکنون نظیر نداشته : در شروع هرماه طی یك‌قرعه کشی به دو نفر از برندگان مسابقات دو پهلوی طلاجایزه داده میشود والبته این‌بغیر از تعدادی بلیط سینماست که به‌برندگان تعلق میگیرد . هفته آینده منتظر خبرهای بیشتری باشید .



افقی :

۱- نام‌اکتریس فیلمهای صف قاتلین و دختری در پاریس - مایه حیات ۲- یکی از شهرهای قدیمی که درجنوب واقع است - نام فامیلی کارگردان و بازیگر فیلم قصه شب۳ - جوی‌خون - حب‌فرار - مخالف زبر ٤- هرزه و بیهوده - همان سارق است . جایزه‌ای که به قهرمان میدهند ٥- نام فیلمی باشرکت شیراندامی - آخرین آن فیلمی بود با شرکت مایکل‌کین - جنس قوی ٦- نام فیلمی باشرکت داستین هوفمن‌و میافارو ۷- ازتوابع تهران - پائین است - نام فیلمی باشرکت ایرج قادری ۸- فیلمی به کارگردانی مارتین ریت و با شرکت پل نیومن - از درختان همیشه سبز - کشوی لباس ۹- تنظیم آن در فیلمبرداری مهم است - کشتی جنگی - بوی‌ماندگی ۱۰ - فیلمی باشرکت ارنست بورگناین - نام کوچك اکتور فیلم شیرهای جوان ۱۱- نام فیلمی با شرکت الیزابت تایلور- فیلمی به کارگردانی رنه کلمان وباشرکت رابرت رایان

عمودی :

۱- فیلمی باشرکت آلن دلون و چارلز برونسون - یکی ازحروف اضافه ۲- نام‌فیلمی باشرکت مهین‌شهابی- نام‌کوچك ستاره‌فیلم الماس ۳۳ - ۳- فیلمی باشرکت الیوت گولد -مالیات جاهل- از القاب اروپائی ٤- میگیرند و بالا می‌روند- پرنده شکاری - نام کوچك هنرپیشه هندی فیلم سنگام ٥- فیلمی به کارگردانی پرویز نوری - خوب وپسندیده - شهر فراری ٦- نام فیلمی باشرکت جیم‌براون ۷- طاقچه‌بالا - ازپولهای قدیمی - نام فیلمی به‌کارگردانی فدریکو فلینی ۸- نام‌فیلمی باشرکت برت‌لنکستر - شهر هردمبیل- ازعشاق‌معروف۹- نام فامیل شوهرسابق اورسلاآندرس - از حیوانات وحشی - نام یکی از آلات موسیقی ۱۰- فیلمی با شرکت بهروز وثوقی - وسط ومیان ۱۱- پایتخت ریشه - نام فیلمی به کارگردانی آلفرد هیچکاك وباشرکت جولی آندروز .



فیلمهای الیزابت تایلور

□ در اینجا شش عکس از شش فیلم مشهور الیزابت تایلور را مشاهده میکنید . ذکر نام صحیح چهار فیلم از این شش فیلم کافی است که در قرعه کشی مسابقات فیلم وهنر شرکت کنید.

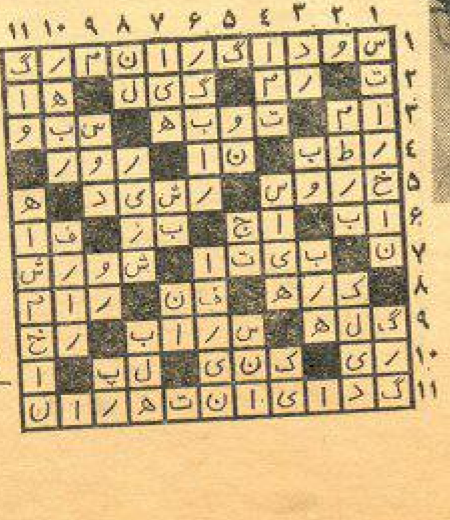
اطلاعات سینمائی

۱- فیلم (فریاد نیمه شب) محصول چه سالی بود ؟

۲- کارگردان فیلم (همای سعادت) کیست.

۳- اولین فیلم (آرمان) چه نام داشت .

٤- سازنده موزیك متن فیلم (بابا شمل) کیست .



حل جدول شماره دو

فریدون گیلانی (بقیه)

– بااین‌تفاصیل و با استفاده ازتمام امکانات ووسایل تبلیغاتی مردم به سوی کج سلیقه‌گی وآسان پسندی سوق پیدا می‌کنند. در نتیجه هیچ معیاری برای ارزش هنرمندان سینما باقی نمی‌ماند.

واضح است که وقتی مردم قدرت معنوی تشخیص نخستین ارزشها را نداشتند، چطور می‌توانند، ارزش‌ها را باهم مقایسه کنند و در چنین شرایطی است که می‌گویم بکار بردن کلمه موفق وموفقیت در سینما نیرنکی بیش نیست.

● **اینطور که شما مطرح‌می‌کنید‌بازار کاملادردست‌تهیه کننده است. بنابراین وقتی رشته عملی در دست تهیه کننده است، چه اجباری هست که تهیه کننده عمدا سطح‌فرهنك را نازل‌نگهدارد؟**

– نکته تاسف بار همین‌است که تهیه کننده گرفتار تارهائیست کەخود تنیده وپشت سدی که خود ساخته مانده است. تهیه کننده نمتواند خود را از سیستمی که بوجود آورده آزاد کند، برای تهیه کننده غیر از عامل گیشه مشکلات دیگری هم وجود دارد.

– بنابراین چاره عملی‌وجود ندارد؟

– راه چاره اینست که بجای تهیه کننده، شرکتهای تعاونی تهیه فیلم تشکیل شود.

شرکتهای تعاونی که ابزار کار در آن نقش سرمایه‌داشته‌باشند و تهیه کننده هم با پولش بعنوان جزئی از سرمایه کلی شریك‌باشد و به نسبت دیگران در سود و زیان سهم ببرد. در این صورت مشکلات ومنافع عادلانه تقسیم خواهد شدوهدف غایی ونهایی بالاجبار پیشرفت و ترقی سطح خواهد بود.

● **مسئله ای که همیشه‌برای من در گار هنر وجود داشته برجسته شدن ناگهانی وتوجه همگان است نسبت به رشته‌ای خاص‌از هنر.**

– آینکه می‌گوئید، به این صورت نیست. هنرهای دیگر تابع زمان هستند و پذیرش اجتماع باعث‌اش میشود.

● **این نابسامانی خلاقیت هنری ریشه‌در کجا دارد؟**

– در بی فرهنگی و نداشتن شناخت. مثلا بسیاری از شاعران ما گرفتار اسنوبیزم شده‌اند وشعر را توصیف و ترکیب فرض‌کرده‌اند، کاری که فقط احتیاج به تاحدی تسلط کلام‌دارد. بنابراین‌جاباز‌میماند برای آن جوانك که مشتاق است اسمش در فلان نشریه بعنوان‌شاعر چاپ شود و مشکل این جوان هم همانا نداشتن شناخت است. خیلی عادی است. من اگر بیماری‌مادرم‌را نشناسم، بیماری‌اش را جدی نمی‌گیرم. اما اگر‌بیماری‌اش را شناختم و راه چاره‌اش رایافتم، برای بدست‌آوردن دارو و دکتر تلاش خواهم کرد.

● **این شناخت چگونه بوجود میآید؟**

– این شناخت را فقط‌عامل زمان بوجودخواهد آورد، ومتاسفانه ما هنوز به زمان فهم هنری نرسیده‌ایم.

● **بنابراین باید دست روی دست بگذاریم و منتظر گذشت زمان باشیم تا هنرما سروسامان بگیرد؟**

–خیر،اینطور نیست، شمانقش روشنفکران را در این میان‌فراموش کرده‌اید. نقش تسهیل کننده و اشاعه افکار هنریشان را. اما روشنفکران ما با افکار خودشان هم‌در تعارض‌اند و جنك و ستیز دارند.

و همین جنك و ستیز باعث میشود که ارزشها بشکنند و فرو ریزد. واین‌براحتی به چشم‌می‌خورد که ارزش روشنفکران پوچ‌و پوك شده است. وآن حساب را کەباید، روی روشنفکران و عمل‌و گفته‌شان نمی‌کنند.

و قبل از اینکه ببرسی پس چاره چیست، خلاصه کنم که: آن زمان که روشنفکران ازتعارض شخصی آسوده نگردند تا نتوانند به جامعه نزدیك شوند ومردمی‌گردند، چاره‌ای در کار نیست. زیرا برای تفهیم هنر باید یك همکاری دسته جمعی صورت‌گیرد. ■■

سرگیجه (بقیه)

چندشم مشود.

بهمین دلایل به‌جشن تولد نرفتم. چرا که نمیخواستم‌ترانه را درچنین جائی ببینم.

شب که شد، دوستش‌«گلاره» تلفن زد و رسما دعوت کرد که به آنجا بروم. نمیدانم چطور شد پشت تلفن با کسی که اصلا ندیده بودم و نمی‌شناختمش جرو بحث کردم. اما خودم‌پشیمان‌شدم. چونکه گلاره در گفتارش صداقت بخرج‌داده‌بود، ومن از این‌صداقت ناخودآگاه ترسیده بودم.

باین ترتیب پای یك‌آدم دیگر هم باین ماجرا کشیده شد. آدمی باسم «گلاره» که حداقل خنده از لبش دور نمیشود.

آنشب برای دیدن ترانه، بالاجبار به جشن تولد رفتم. بنظرمن هر چیزی در سطح‌ایده‌آلش میتواند قشنك و دوست‌داشتنی باشد. اما آن چیزی که من دنبالش بودم آنشب آنجا نیافتم. زیرا ریتم کند موزیك و چراغهای کمرنك وهیاهوی چنددختر و پسر نمیتواند مسئله مهمی را، جز بازی با لحظات زندگی، مطرح کند.

از در که رفتم تو گیج و منك بودم. ترانه هم نشسته بود آنجا. «گلاره» آمد و خودش رابمن معرفی کرد. طفلکی فکر می‌کرد که بادراکولا طرف است. زیرا آنطور که من پشت تلفن باهاش صحبت کرده‌بودم، تصویر یك آدم بداخلاق و بدعنق در ذهنش نقش بسته بود. اما او خیلی‌زود فهمید که با یك آدم ایده‌آلیست طرف است. البته شاید خلاف اینرا هم پیش خودش فکر کرد!

آنشب به میمنت و مبارکی، پس از مقادیری جرو بحث باترانه، بالاجبار تن دادیم که مهربان‌باشیم. چونکه نمیشد در تمام لحظات مثل عنق‌منکسره در «جشن تولد» گلاره‌ماتم گرفت.

«۱۲»

از آن پس باز هم ترانه گریخت. اما در این میان یکنفر بنام «گلاره» بعنوان یك دوست مشترك برای ما باقی ماند. واقعا نگاه کنید چه مسخره بازی شده است: قهر میکند، آشتی میکند، می‌خندد، گریه میکند و هزار جور مصیبت فکری ببار میآورد.

بهر حال ترانه هر چه‌هست همین‌است! عوض‌بشو هم‌نیست. اما مسئله‌ای که در اینجا باقی میماند و قابل‌تعمق است، اینست که هر انسانی تا چه حد بآن چیزی که دلبستگی پیدا میکند، باایمان و وفادار باقی میماند؟ من خوشحالم که اینرا در خود یافته‌ام.

***

حرفهائی که زده شد، همانطور که در مقدمه مطلب اشاره رفت، یادداشتهائی از سردلتنگی است، یادداشتهائی که حقیقت زندگی اجتماعی افراد رامیتوان در بطن آن جستجو کرد و دیدگاههای انتقادی آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

پایان

توضیح وپوزش

متاسفانه‌این هفته بعلت کثرت مطالب و علت چه موفق بچاپ صفحات «رفراندوم سینمای تجاری و هنری» و «نقد فیلم» نشدیم. انشاءالله در هفته آینده صفحات بیشتری را به این امر مهم‌اختصاص خواهیم داد.

امیدواریم دوستداران واقعی فیلم و هنرهمچنان برای ما نامه بنویسند.

تبریک هنرمندان برای «فیلم و هنر»

● فیلم و هنر تنها نشریه‌ای است که سالهای متمادی درجهت پیشرفت سینمای ایران تلاش ثمربخشی داشته‌است. من با خوشحالی تمام دوره جدید این مجله را به صاحب امتیاز ، سردبیر و خوانندگان آن نشریه گرامی تبریک میگویم.

بهروز وثوقی

● دوره جدیدمجله فیلم و هنر نمایانگر این واقعیت است که یك نشریه اختصاصی ، میتواند برای یك سینمای حرفه‌ای گامهای موثری بـردارد . من امیدوارم کـه گردانندگان فیلم وهنر باانتقادهای سازنده خودشان ، بتوانند راهنمای خوبی برای سینماگران باشند.

امان منطقی

● فیـلم و هنر بنظر من شکیل ترین و بهترین نشریه سینمائی ایران است. زیرا بحثها و مطالبش اصولی و برپایه صحیح انتقاد استوار شده و در آن هیچ نـوع وابستگی و غرض‌ورزی بچشم نمیخورد . و من ازصمیم جان به گردانندگان این مجله خوب تبریك میگویم .

فخری خوروش

● من همیشه بعنوان یك خواننده دائمی فیلم و هنر ، آ نرا مطالعه کرده‌ام . حالا هم خوشحالم که فیلم و هنر در شکل و شمایل تازه‌ای منتشرشده و بیشتر از گذشته مورد توجه واقع گردیده است .

فخری نیکزاد

● راستش من به مجله فیلم وهنر و هنرمندان اطمینانی نداشتم امادوره جدید فیلم‌وهنر چنان مرا جذب کرده است . که فکر میکنم یکی از خوانندگان دائمی آن باشم.

فرزانه تائیدی

● من خوشحالم نشریه‌ای منتشر شده است که تمام مقالاتش و خبرهایش اختصاصی است و در جلب حمایت جوانان قد برافراشته است . من بسهم خود به سردبیر و گردانندگان این نشریه اختصاصی تبریك میگویم .

سعید راد

● باورکنید وقتی شماره مخصوص فیلم و هنر را با مطالب تندوتیز انتقادیش خواندم ، امیدوار شدم کـه بالاخره فیلم و هنر راه اصولی خودرا یافته و همچون گذشته تنها مجله مورد علاقه من است .

بهمن مفید

● درطول هفته گذشته هرجا که قدم میگذاشتم صحبت از فیلم و هنر بود ... صحبت از اینکه‌این مجلـه چقدر خوب و عالی شده است.

پوری بنائی

نظرها

شورش

محمدرضا میرلوحی

شورش شلوغترین فیلمی‌است که‌تاکنون دیده‌ام و میرلوحی بیشتر مسائل خود را درشلوغی نشان میدهد و آن را از یك محیط شـلوغ شروع‌کرده وآن‌را درهمان شلوغی بپایان‌میرساند ومیرلوحی قبل‌از وارد شدن به‌سینما می‌نوشت‌و کارگردانی است‌که‌بیشتر تجربیاتش را ازنوشتن سناریو کسب کرد و بیشتر دوست دارد روی فیلمی که میسازد زیادکند کار کند خوب‌درك می‌کند و خوب‌می‌فهمد و مسائل را از دریچه خاصی مورد تجزیه وتحلیل قرارمیدهد و من‌فکرمیکنم میرلوحی درخانواده‌ای شلوغ بدنیا آمده و بیشتر مشکلات خود را از طریق خانواده بتماشاچی نشان میدهد و در شورش این مسائل بـه‌وضوع دیـده میشود و پسر حرامزاده که سوءظن و بدبینی را در این خانواده ایجاد می‌کند که‌باعث جداشدن پسراز پدر و متنفر شدن‌پدر از زن میشود. یکی از کار های خوب میرلوحی پیدا کردن صحنه‌های جالب‌و خوب و گرفتن فضا هـای اکیرا ولچسب است که دراولین سکانس آن‌بچشم میخورد و یکی از امتیازات این فیلم‌فیلمبرداری‌خوب ایرج صادقپور است و سناریوآن از روی نمایشنامه معروف«اتللو» ویلیام شکسپیر است و تهیه کننده آن رضا شیبانی است یکی از تهیه کنندگان خوب سینمای فارسی است و من از شیبانی متشکـرم که شورش راتهیه نمود .

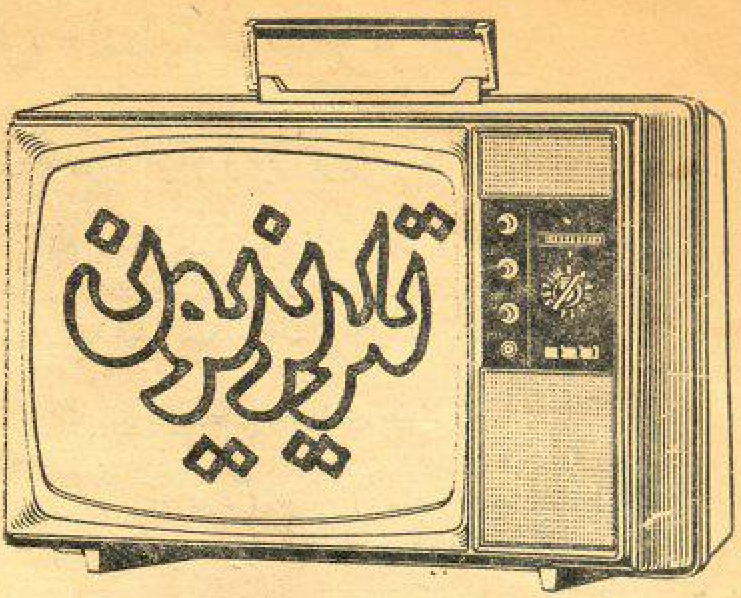
آبادان : محمد تهرزاده

دنیای بزرگ یك مرد

جان‌هیوستن

و این‌بار دوربین کاوشگرانه جان‌هیوستن کارگران فیلم آمریکائی به کمك یك داستان قوی راهی‌غرب آمریکا میشود تاگوشه‌ای از عجایب این منطقه را بواسطه تصویر سازی درسینما نمایان سازد . قبل از هر چیز به نوع خشونت در فیلم جان‌هوستون می‌پردازیم . ورود روی‌بین در آن عشرتکده پرت که کتاب قانون جای کاغذ توالت آنهاست (طـنزی هوشمندانه) خـوش برخوردی است و رفتـار خشونت بـاری کـه با که با او می‌کنند کاراکتراصلی او را باعث میگردد ، در فیلم جان‌هوستون خشونت دسته جمعی است‌برای‌زن و مرد فرقی نمیکند . حرف اصلی‌فیلم تسلط مردانی بزرك چون روی بین و فائق گشتن طبیعت بر منجنیق‌های نفت است . روی‌بین با همان کتاب قانون‌که کاغذتوالت آنـده بیخبر بود قاضی‌میشود و کم کم تحت‌تاثیر زندگی در منطقه غرب آمریکاشهرکی برپا میسازد، او وکلانترانش پاسدار حرمت لی‌لی لنگتری (اواگاردنر) هستند وکوچکترین اهانتی به‌او دار و طناب را درانتظار دارد . روی بین معروف‌میشود ، روی‌بین خشن میشود ، روی‌بین بذله‌گومیشود ولی روی‌بین ضربت اصلی رازمانی میخورد که به هنگام دیدن لی‌لی‌خانم‌اسیر کلاهبرداران می‌شود . از این به‌بعد فیلم یك حالت غریبانه بخودمیگیرد، روی‌بین به شهر خود برمیگردد ، شهری که برای ساختن آن خون دل خورده بود بوسیله تازه‌واردی بعنوان شهردار عوض میشود . قاضی روی‌بین مقتدر است ، تواناست با آبجوهائی ۲۵دلاری و خرسی که در قفس دارد جاو دهان خیلی هارا می‌گیرد ولی درخارج از شهر هیچ است و این برای اوخیلی‌گران است . ورود باب بد ذات و کارهایش یك‌حالت بی تفاوتی دارد .

تورج نوروزی.



بزرگترین عروسی قرن!

■ بزرگترین ! شومن معروف ایران « فریدون خان فرخزاد» که یکروزی‌ادعا کرده که ضمنابزرگترین نویسنده آلمانی هم هست ، بالاخره دربزرگترین عروسی قرن ، اسباب شادی‌ونشاط کلی از حضرات این ملك هنرمند را فراهم آورد. در شب‌عروسی دوم او با «ترانه» بسیاری ازهنرمندان ریز ودرشت این ملك حضور داشتند وهمراه با این شومن «تفرشی» متلك گفتند و جوك شنیدند و درکنارش به شادمانی پرداختند .

فریدون‌فرخزاد از همسرآلمانیش، آنیا یك‌پسر شش ساله دارد که اکنون نزد مادرش زندگی میکند و بعید نیست‌این‌پسر ، زندگی‌فریدون خان و «ترانه» خانم را باحضورش رنگ‌و جلای تازه‌ای ببخشد !

بهرحال فریدون خان‌فرخزاد درهفته‌ای‌که گذشت ، غیر ازملت هنرمند ، مردم کوچه وبازار راهم به وجد و شادی کشانید و غوغای بی‌نظیر دم درباشگاه افسران شاهد این مدعاست .

سریال جدید حامیان

■ از این هفته ، شب جمعه درساعت ۱۱بعدازظهر بجای‌سریال «ماجراجو» که جین باری بازیگر اول آن بود سریال «حامیان» که قسمت‌های جدید آن‌است ، ازشبکه سراسری تلویزیون پخش میگردد.

سریال «حامیان»یکبار قبلا‌نیز از تلویزیون پخش میشد . در حامیان رابرت ون که قبلا او را در سریال مردی از آنکل دیده‌ایم، نقش اول را بازی میکند و نایری دان‌پورتر ستاره سکسی فیلم ،در کنار رابرت ون ، به جنگ جهانی میرود !

کلمبو ناراضی نیست !



■ ستوان‌کلمبو آنقدرها هم که‌در فیلم‌هایش آدمی باهوش و نکته پرداز معرفی میشود درزندگی خانوادگیش منظم و باهوش‌نیست و این نکته را همسرش دائما اظهار میدارد که « پیتر فالك» در مورد مسائل جزئی خانوادگی ، هوش و حواس درست وحسابی ندارد !

پیترفالك با سریال پلیسی «کلمبو» که اینك‌هرهفته ازبرنامه دوم تلویزیون‌پخش‌میشود ،موقعیت تازه‌ای در تلویزیون‌وسینما بدست آورده‌است.

پیتر فالك برخلاف همسرش که از بابت بی‌هوشی او شکایت می‌کند ، از زندگی خانوادگی خود بخصوص همسرش کمال رضایت را دارد !

پخش مسابقه محمد علی کلی

■ مسابقه مشت زنی محمدعلی کلی وجوفریزر که‌روز سه‌شنبه این هفته ساعت۶بامدادبوسیله ماهواره های مخابراتی مستقیما از شبکه سراسری تلویزیون پخش گردید یکبار دیگر جمعه ۱۲ بهمن ماه ساعت ده بعدازظهر ازشبکه سراسری پخش خواهدشد.

باغ سایه‌ها

■ از تهمینه میرمیرانی این هفته نمایشنامه «باغ سایه‌ها» از تلویزیون (برنامه دوم) پخش گردید.

باغ سایه‌ها را خود تهمینه نیز نوشته‌بود . کارش‌یك‌کارسمبلیك بود.محوطه یك‌تیمارستان رانویسنده به یك باغ تشبیه کرده بود که در آن دیوانه‌های متعددی توی هم وول‌می‌زدند و هر کدام آرزو هائی داشتند ، آرزوهای دور ودراز و دست نیافتنی که هیچگاه در باور ناخودآگاه آنان ریشه‌ئی عمیق نداشت .

دیوانه‌ها وقتی کسی را می‌یابند که‌فکرمیکنند اومی‌تواند آرزوهایشان را برآورده سازد باو متوسل می ـ شوند وبااین ترتیب وقتی به‌انتهای راه میرسند جزبیهودگی چیزی در انتظار آنهانیست ..

این سوژه کم وبیش با پرداخت‌سمبلیك کارگردان به‌تماشاگر انتقال می‌یافت . بازیها نسبتا خوب بود. سعیدپور صمیمی بهترین‌بازی را ارائه داد و بعد باید از آهو خردمند ، مینو ، مریم معترف اسم ببریم .

سارین نیز کم و بیش‌توفیق داشتند مثل‌صادق توکلی ،بازیگران دیگر علی‌رامز ، کشمیریان ومسعود بی‌نیاز اولین‌قدم‌ها را برمیدارند و مسلما درکارهای بعدی کوشش های آنهادر خور توجه خواهد بود.

گذرعمر

■ از سریال‌های‌تازه‌ای‌که بزودی از تلویزیون پخش آن آغازخواهد شد ، (باحتمال قوی پس‌ازاتمام سریال «حاج لطف‌اله خان») «گذر عمر» است‌که‌آنرا «عزت‌الهمقبلی» تهیه و کارگردانی کرده و در آن تعداد زیادی از هنرمندان رادیو شرکت کرده‌اند.

این سریال در ۲۶ قسمت تهیه شده است و کسانی که ناظر ضبط قسمت‌هائی از آن بوده‌اند ،اظهارداشته‌اند که مقبلی منتهای کوشش‌خودرا برای تهیه یك‌سریال خوب ایرانی بعمل آورده‌است .

اجرای سریال‌های ایرانی روال خوب و پسندیده‌ای‌است ، چراکه به مجرد آن که سریالی از «تم» وخط‌داستانی خودعدول کند ،پخش و تهیه آن را موقوف خواهد کرد مثل دوسریال«زیربازارچه»و«سال های‌بی‌پناهی» که‌این‌اواخر بدجوری یکنواخت و کسل کننده شده بودند

لوسیل بال



■ مجموعه «لوسیل‌بال» که‌در آبان ماه باتغییرات تازه برنامه‌های تلویزیون دوسه هفته‌ای پخش شد ولی به علت نامعلومی قطع شد ، از این هفته روزهای سه شنبه بجای «دختر آوینیون» که به اتمام رسیده ، درساعت ۲.۳۰بعد از ظهر پخش میگردد .

برنامه «لوسیل‌بال» که یك شوتلویزیونی و شبیه برنامه ماجرا های دبی است ، در آمریکا بسیار مورد توجه قرار گرفته است .

لوسیل‌بال این کمدین وستاره پیر نشدنی‌هالیوود در این‌سریال، به ‌ایفای‌نقش‌های‌کمیك و تاحدودی سکسی که نماینده سکس سالهای دهه سی‌وچهل هالیوود است ، می‌پردازد